فرمود
ارسالداشته و بالتماس آن
برگزیده دوین دولت هادی خان
خطاب مستطاب فرزندی کلو
گوشه خرقه و مباهات برفلک سود
وحکمت کرد بعد ازین فیشان
خطاب و رفتم در فرامین جناب
فرزندی پیرایه عزت و بارو اوساند
وین بیت بدیه گفته تعلیم خاص و عا
ثبت فرمودند پیت شعری از آن
شاه خرم ابو فرزندی ما مشهور عالم
باجمله چون فرمان عالیشان

فیل کبود و شکوه و یکلک و نجاه در اس پیش
عنوان نجابت و اقبالمندی خان سپه سالار
افزود و یکرجه امرو مرصع آلات
و افقام تحف و نفایس که قیمت
مجموعها نزده لک روپیه میشود
باو کلای خود و مصحوب افضلخان وراجه
کیفیت حالت و ورود لک روپیه براجه جگجیت
ساخت و مقرر داشت که افضلخان
بهایشش که از راه دریا بست بیاورد
بدرد و در راجه جگجیت
باجه جگ فرمود

قلعه

قلعه
مذکور را بابا پریکا
بالاکهات که از تصرف بندهای درگاه
برآمده بود متصرف گشته احمد نگر را بخواجه خان و جان پور
تعین شده تسلیم نمود خاطر از ضبط و نسق پرداخته متوجه قلعه آسیر
گردید چون راجه جگجیت شنیده بود که در بند رکوه بعالیات
مشتمل و گنجی و دولک روپیه قیمت آن شنیده میشود
باو پیکر نفایس و نوادر بیشمار که از دست داده لعل مذکور را
از جواهر و مرصع آلات و نقد و جنس پیشکش کرد و قطب الملک
گشته میلغی که عادلخان باو بکلفت
و کوکلنده را بابا جاب عادلخان
بر در و خاطر اشرف داشته
از ضبط و نسق صوبه دکن فارغ
گشته صاحب صوبگی خاندیس و برار
و احمدنگر بپسران رفیع الشان
و اولاد شاه نواز خان پسر او را گذاشت
خانخانان حواله شد و از آنجا
موجود و مرخص شد
ولایت مذکوره و محال بالاگهات
مقرر داشته و هر محل را بجاگیر
از امرای نامدار صاحب جمعیت تنخواه
نمود از جمله شکر کوه و موکب
اقبال صاحبقران ثانی
هزار سوار و موجود و مخلصت هزار
توپچی پیاده و صوبه دکن گذاشته بتاریخ
روز سیارک شنبه بیستم ماه الهی سنه
دوازده از جلوس همایون مطابق
پانزدهم شهر شوال سنه هزار و پنجاه
صفت هجری در قلعه شادی آباد مندو
ورود موکب مسعود
اتفاق

الدین برهانی

ادای صلوٰة ثنایت و اجبار
باصطلاح اهل گجرات ملوک خانه گویند
روز دیگر حضرت شاهنشاهی بگاقاده شیخ
وچه الدین تشریف برده لوازم زیارت
و نیاز مندی بتقدیم رسانیدند شیخ از اخلاق
شیخ محمد غوث است لیکن خلیفه او میشد
بخلافت او مباهات کنند و اراد
شیخ وجیه است ساطع وجهی لامع
بر علو شان شیخ محمد غوث شیخ وجیه
الدین بفضایل صوری و کمالات
معنی آراستگی داشته اند بخلاف
شیخ محمد غوث ذاتی بوده اند نه کسبی از

فضلای وقت شیخ وجیه الدین را
در خواست بسیار کرده اند تا در جواب
آنمود ه اند که مدت عمر من کوتاه است
پیش از این سیصد سال در این
دولت حیات بسر برده اند
عبد الصمد بود باکمال شکسته گی در ویشی تاهل
بخدمت در ویشان و فقرا حال
ایشان او در کار نیست

چون شیخ عبد الصمد بگجرات
رحمت ایزدی پیوست فرزندش
شیخ اسد الله جانشین پدر شده بعمران و دی
مسافر ملک بقا گشت و بعد از و برادرش شیخ حمید صاحب
مجاور گردید و الحال در قید حیات است و از صلاح او ناصیه جاش نور سعادت
شیخ احمد که هنوز قریب البلوغ بود بمسند ارشاد نشست و در زمان
سلطان احمد گجراتی بزیارت شیخ حمید صاحب
روزی چند بسر برده از انجا بعزم زیارت شیخ احمد که آباد رفت و مقبول
نامور و مورد عنایت سلطان احمد گجراتی گردید
تشریف آورد سلطان احمد از انجا بعزم زیارت ایشان
بود و مردم اطراف بخلق انبوه از موضع و شکریف بزیارت
حاضر میشدند سلطان محمد پسر احمد مذکور عمارات عالی در مقبره و مسجد خانقاه
بسر مزار فایض الانوار ایشان اساس نهاده
و متصل مقبره در سمت جنوب تالاب کلان
ساخته و در آن تالاب

چون شیخ

در زمان قطب الدین و الدولت شاه
مقبره سلاطین گجرات بر کنار تالاب
و طرف شمال شیخ واقعست سلطان محمود
پادشاه مظفر پسر محمود شهید که آخرین سلطان
گجرات است سوده پای اعراق مقبره شیخ است
پیش او در فرش ازردی فیلسوس نام ملک زاده
طرف این عمارتست و العلم عند الله
روز دوشنبه غره اسفندارمزماه
از احمد آباد بمالاوه نهضت اتفاق
افتاد و در این راه بپیوسته تا قصبه دانپور
تشریف و مورد مرحمت گردیده
مهتری زعنبه ارجام پوسیله شاهزاده
عالم و عالمیان شاهجهان نمین بوس
و دریافت شاه را مس پیشکش نمود و صفدات نام
پیشکش نمود و اورا انعام و خلعت مرحمت کرد
جانشین شد و اورا انعام و خلعت
وان از زعنبه داران طبقه اول است
بگاه از زراجهای نامی آمده دوستان
سوار عنبه میپوندد و در وقت کار
سامان میتوانند کرد

تتمه

نزدیک این بزبردم
حق تعالی بزرا مهربان ساخت
و شروع در لیسیدن او کرد با وجود
عدم جنسیت هر دو با هم چنان الفت
گرفته که گویا از شکم برآورده برآمده
حکم شد که بچه را از نظر او پنهان سازند
بزرا از نادیدن او بی تابی و فریاد
آغاز نهاد و بچه لنگور نیز بیطاقتی
نموده چندان ناله و فریاد کرد
که حاضران را بر حال او رقت آمد الفت
بچه لنگور بجهت شیر خوردن چندان
مستبعد نمینماید فاما مهر و دلبستگی

در ملک او
اسپ بسیار میرسند
و اسپ کچی در ملک گجرات
و کچه و بدو هزار روپیه خرید و فروخت میشود
و در ملک دکن بهزار هون و هزار و دویست هون که چهار هزار
روپیه باشد بتلاش میگیرند و بهمین تاریخ راجه لچهمی نراین زمیندار ولایت
کوچ که در اقصای بلاد بنگاله واقع است باستلام عتبه خلافت جبین سعادت
افروخته پانصد مهر نذر گذرانید از غرایب آنکه بهاء الدین برق انداز
بچه لنگوری با بزی بنظر اشرف در آورد معروض داشت که لنگور ماده
بچه خود را بدو دست گرفته بر فراز درختی نشسته بود یکی از توپچیان
بنا بر قیادت قلب لنگور ماده را بندوق زده آن مظلوم بچه را از سینه
جدا ساخته بر شاخی گذاشته خود بر زمین افتاد و جان داد
مقارن این حال من رسیدم و آن بچه را
فرود آوردم بجهت
شیر خوردن

بزبان بچه غرایب تمام دارد آغاز
سال سیزدهم از جلوس معلی شب چهار
شنبه سیوم شهر ربیع الاول هزار و بیست
و هفت هجری قویل عدد سال سیزدهم
از جلوس آنحضرت آغاز شد و درین روز
مسعود مسعود رکن السلطنت اصفهان
بمنصب پنجهزاری ذات و سوار ناصیه
سعادت برافروخته راجه جام بازنگر
و شمشیر و خنجر مرصع و فیل و اسپ
خاصه سرفرازی یافت و رخصت بوطن
شد و درین تاریخ میر جمله از عراق آمده
باستلام عتبه خلافت
جبین افروز

گردید

احوال میر جمله

تتمه

دست طمع و تکلف
و تصرف از اموال میر کوتاه داشت
و میر از گلکنده بخدمت عادلخان
پیوست و در آنجا نیز صحبت نگرفت
ناگزیر از عادلخان اجازت حاصل
کرده براه دریا بوطن مالوف شتافت
و در عراق شاه عباس را دید بنسبت
میرزا فرخ که مرد ثروت را نظرها می
مشغول عواطف شاهی گردید و در خدمت
شاه عباس شکستها بر لایق گذرانیده
مدت چهار سال بعزت و آبرو روزگار
بسر برد و میرزا را خواهش آنکه در ملازمت
شاه صاحب نسبت باشد و شاه را
مطمح نظر آنکه بالتفات زبانی سرگرم
داشته نفایسی که درین مدت بهم رسانیده
اخذ نماید چون میر دریافت که حقیقت
کار چنین است ناگزیر بملازمان عتبه
خلافت التجا آورده مکرر عرایض
مشتمل بر اظهار خواهش ملازمت نمود
التماس فرمان طلب نمود حضرت شاه
شاهنشاهی فرمان عاطفت بنیان فرستاده
آن سرگشته بادیه حیرت و ناکامی را
بدرگاه گیتی پناه طلب فرموده
و درین تاریخ سعادت
زمین بوس دریافته

اکنون مجمل از احوال
او رقم زده کلک واقعه نگار میگردید
میر اعیان سادات سپاهانست نامش محمد امین بود عم او
میر رضی شاه عباس بوالا منصب صدارت ارتفاع بخشیده صبیه خود را
بعقد ازدواج خود در آورده بود و میر محمد امین پیش از چهار سال بحال تباه
از عراق آمده بود محمد قلی بامید نوکری قطب الملک شتافت و بوسیله محمد قلی
مشهور که سالها مدار دولت قطب الملک بر او بوده نوکر شد قطب الملک
او را بمیر جمله مخاطب ساخت از موافقت طالع مدار مهمات ملکی و مالی بقبضه اقتدار
او حواله نموده و تا که در عالم حیات بود حل و عقد امور بکار آگهی او گذاشته خود
بدوام شرب و عیش و طرب مشغول بوده از دل نگرانی فارغ میزیست
و چون از عالم درگذشت و نوبت ریاست به پسر آمد
نقش میر باو خوب ننشست و پایین
مردمی و مروت میرزا را
رخصت نمود

حقیقت هوای احمدآباد

مطلع

این ساغر می

می یا یار می باید کشید

برخ گلزار می باید کشید

ابر بسیار است

هوا مردم محنت بسیار داشتند و از بعد مسافت تا رسیدن

دار الخلافت اکبرآباد روزگار بعقوبت و دشواری سپری میشد رای

صواب اندیش که عقده گشای مشکلات روزگار است چنین تقاضا فرمود

که ایام تابستان و موسم برسات را در احمدآباد گذرانیده بعد از انقضای

ایام بارش متوجه اکبرآباد شد پای عزیمت صابت از مقام دهود

عنان اقبال بصوب احمدآباد معطوف گشت مقارن این حال عرضه داشت

منهیان دار الخلافه بمسامع جلال رسید که در مستقر سریر خلافت اثر

وبا ظاهر شد و مردم بسیار تلف میشدند بنابران

فتح عزیمت آگره که با الهام غیبی

در خاطر حقیقت مظاهر پرتو

شاهنشاهی دو سه روز این ضعف

کشیدند و آنقدر آزار بوجود فایض

الجود آنحضرت رسید که ناطقه از تحریر

آن عاجز است در حیرتم که باقی این

شهر را کدام لطافت و خوبی منظور افتاده

که در چنین سرزمین بی فیض بدیهه

شهر اساس نهاده بعد از آن دیگران را

چه منحوط بوده که عمر گرانمایه را درین خاکدان

گذرانیده اند هوایش مسموم و زمینش

کم آب بغایت زبون و ناگوار و جوی

که متصل شهر واقع است همیشه خشک

میباشد مگر در ایام برسات

چاه ها

از اطراف بجنگل راندند بحضور بیارند

تا تماشای شکار آنها بر وجه دلخواه

گردد قضا را در وقتی که مردم از اطراف

بجنگل در آمدند بنابر انبوهی درخت

و تراکم اشجار سلسله انتظام از هم

گسیخت و ترتیب قمرغه ساقط گشت

از ماده فیلان آماده داشته بر سر

مستحکم ساخته و بسیاری

جوان با کمندهای

فیل نر

مسمول عواطف بیکران گردید

دوازده راس اسپ و نه نقوض

قماش و دو انگشترین یاقوت برسم پیشکش گذرانیده

روز یکشنبه دوازدهم فروردی موضع سخار مضرب خیام فلک اختتام

گردید بعرض رسید که ازین منزل تا چراگاه قبل یک و نیم کروه مسافت است

و از انبوهی جنگل و تراکم اشجار و راه بر نشیب و فراز چون مستبعد و متنفر

مینماید از دوشنبه سیزدهم با معدودی از بندهای مخصوص متوجه

شکارگاه شدند پیش ازین جمع کثیر از بندگان پیادهای آن سرزمین

جنگل را برسم قمرغه احاطه نموده بودند و هر دل جنگل در اندک فضای تختی

از چوب ساخته بجهت نشستن پادشاه فیل گیر شیر شکار ترتیب

داده و بر درختهای اطراف آن هر بامها و طارم

نیزها برای نشستن دو بست فیلبان

از قوم جهریه شکار

دویست

فیلان صحرایی سراسیمه بهر طرف

دویدند دوازده زنجیر فیل

از نر و ماده در حضور اشرف شکار

شدند و از پنجمله دو فیل بغایت خوش

شکل و اصل تمام عیار بدست آمد

درینولا دلاور خان کاکر از تغیر

احمد بیگ کابلی بحکومت کشمیر سرفرازی

یافت چون بعرض رسید که عبد الرحیم

خانخانان غزل مولانا عبد الرحمن جامی

که این مصرع سر غزل اوست مصرع

یک گل زحمت صد خار می باید کشید

تتبع نموده حضرت شاهنشاهی

این مطلع

صفت مسجد فتح پور ما نهاده حضرت عرش آشیانی

تتمه

در عرض چهار درعه
در طول و بیست و پنج درعه ارتفاع
پیش طاقست و هر دو پهلوی این گنبد
دو گنبد دیگر خورد تر است ده درعه در
ده درعه همه ایوان ستون دراز ساخته
و عرض مسجد از شمال بجنوب یکصد و هفتاد
درعه بر اطراف ایوان بود و هشتاد
و چهار حجره درعه و طول پنج درعه
و ایوان بطول ده درعه بعرض
هفت و نیم درعه و صحن مسجد سوای
مقصوره و ایوان یکصد و شصت
و نه درعه طول و یکصد و چهل و نه درعه

خلافت
حضرت عرش
آشیانی بظهور آمده اساس
این مسجد اغراق عمارتی است عالی از سیاحان
روی زمین است استماع افتاد که مثل این مسجد در هیچ بلادی از
معموره جهان نیست عمارتش همه از سنگ در غایت صفا آراسته پنج لک
روپیه از خزانه عامره خرج شده تا باتمام رسید و این مسجد مشتملست بر دو دروازه
و بر فراز کوه طرف جنوب واقع است در غایت ارتفاع و نهایت
تکلیف پیش طاق این دروازه دوازده درعه طول و شانزده عرض و پنجاه
و دو درعه ارتفاع دارد سی و دو زینه تا بالا باید رفت دروازه دیگر خورد تر
ازین رو بمشرق واقع است طول مسجد از مشرق و مغرب با عرض دیوارها
دو صد و دوازده درعه از جمله مقصوره بیست و پنج و نیم
درعه پانزده درعه در پانزده درعه گنبد
میانست و هفت
درعه

عرض و بالای ایوان و بالای دور مسجد
گنبدهای خورد ساخته اند که سقفها را
و روی بام و عرش سبز که شمع در میان
نهاده دور آنرا به پارچه ایوان میگیرند
و از معالم فانوس میسازند و بر صحن
مسجد برکه ساخته اند که در ایام
برسات تاب باران مملو میشود
چون فتح پور کم آب و بد آبست
اهل سلسله و مجاوران و معتکفان
این بقعه که پیوسته ملازم آن
مسجد اند بتمام سال کفایت میکند
و در مقابل دروازه
کلان

تتمه

قلعه مود و مهری که اقتضای
قوی آن برگشته بخت بود و بی محنت
و تعب تردد هر دو قلعه بدست اولیای
دولت آمد ملکی که ابا عن جد در تصرف داشت
بی عساکر اقبال بی سپر شدند و آن برگشته
بادیه ادبار و ضلالت بحال تباه بکریوهای
دشوار جان برده خاک مذلت
و خواری بر فرق روزگار خویش
بیخت و راجه بکرماجیت پس پشت
گذاشته بتعاقب او شتافت
چون نوید این فتح بمسامع جلال
رسید بخلد وی این خدمت شایسته
نقاره براجه مرحمت شد و از غرایب
آنکه سور جمل مقهور برادری داشت
جگت نام چون حضرت شاهنشاهی
او را بخطاب و مرتبه امارت بلند پایه
ساختند ملک پدرش باز روسامان
که از و مانده بود بی سهم و شریک
باو ارزانی داشتند و بجهت
مراعات خاطر جگت سنگ را با برادر
نیز سازگاری نداشت منصب قلیلی
مقرر فرموده بصوبه بنگاله رخصت
فرمودند و آن بیچاره دور از وطن
در غریب روزگار
بخواری

بر سمت
شمال مایل مشرق
روضه شیخ است قدس سره
گنبد هفت درعه و در گنبد ایوان سنگ مرمر که
پیش آن پنجره سنگ مرمر ساخته بودند در غایت تکلف و مقابل
این بر سمت مغرب باندک فاصله گنبد دیگر واقع است که اولاد و عشایر شیخ
در آنجا آسوده اند از سوانح اقبال فتح قلعه کانگره است و شکست سور جمل
مقهور و تفصیل این اجمال آنکه چون راجه بکرماجیت بدان حدود پیوست سور جمل
برگشته روزگار خواست که روزی چند به تطاول و گزیرت بسر آرد مشار الیه
که از حقیقت کار آگهی داشت بسخن او نپرداخته قدم جرات و جلادت پیش
نهاده و آن مخذول العاقبت بجنگ صف پای ادبار قایم داشته بلوازم
قلعه داری نیز همت گماشت و باندک زد و خوردی کس
بسیاری را بکشتن داده راه آوارگی
سپرده قلعه مذکور مفتوح
گردید

مدرسه دارالفنون
دارالخلافه طهران

اخلاص گذرانیده
از انجمله یاقوتی است پشت دو دو سرخ
در رنگ و آب و اندام تمام چیزاست
پشت دو دو هزار روپیه قیمت شش
دیگر لعلی است قطر قیمت آن پنج هزار
روپیه و دیگر کشش دانه مروارید غلطان
کیکی از انها تاک و دانه تاک
پوشش سرخ و زرد دارد و کلای
ایشان پشت و پنجهزار روپیه
و احمدنگر اشیای عمده و پنج دانه
بسی هزار روپیه و یک قطعه لعل
که شش هزار روپیه قیمت داشت

و همچنین بر دیوار صفحه ما قبل نقش
بعد و اکثر جواهر مذکور بیست هزار روپیه بود
و یک قطعه لعل
و همه گوهر و نفاره دیگر تا هر نقره
و غیره آنچه بود بیست هزار روپیه
دیگر خنجر مرصع قیمت آن
دیگر شمشیر مرصع قیمت آن
دیگر سپر مرصع قیمت آن
دیگر تیر و کمان مرصع قیمت آن
دیگر جقه مرصع قیمت آن
دیگر سرپیچ مرصع قیمت آن
دیگر بازوبند مرصع قیمت آن
دیگر جیغه مرصع قیمت آن
دیگر کمربند مرصع قیمت آن
دیگر قلمدان مرصع قیمت آن
دیگر دوات مرصع قیمت آن
دیگر قلمتراش مرصع قیمت آن
دیگر مهر مرصع قیمت آن
دیگر عصای مرصع قیمت آن
دیگر چتر مرصع قیمت آن
دیگر چوگان مرصع قیمت آن
دیگر گوی مرصع قیمت آن
دیگر تخت مرصع قیمت آن
دیگر کرسی مرصع قیمت آن
دیگر میز مرصع قیمت آن
دیگر صندلی مرصع قیمت آن
دیگر کتاب مرصع قیمت آن
دیگر قرآن مرصع قیمت آن
دیگر تسبیح مرصع قیمت آن
دیگر مسواک مرصع قیمت آن
دیگر آینه مرصع قیمت آن
دیگر شانه مرصع قیمت آن
دیگر عطردان مرصع قیمت آن
دیگر گلاب پاش مرصع قیمت آن
دیگر بخورسوز مرصع قیمت آن
دیگر شمعدان مرصع قیمت آن
دیگر فانوس مرصع قیمت آن
دیگر چراغدان مرصع قیمت آن
دیگر سینی مرصع قیمت آن
دیگر طشت مرصع قیمت آن
دیگر آفتابه مرصع قیمت آن
دیگر لگن مرصع قیمت آن
دیگر کاسه مرصع قیمت آن
دیگر بشقاب مرصع قیمت آن
دیگر قاشق مرصع قیمت آن
دیگر چنگال مرصع قیمت آن
دیگر کارد مرصع قیمت آن
دیگر چاقو مرصع قیمت آن
دیگر قیچی مرصع قیمت آن
دیگر سوزن مرصع قیمت آن
دیگر نخ مرصع قیمت آن
دیگر ابریشم مرصع قیمت آن
دیگر پشم مرصع قیمت آن
دیگر پنبه مرصع قیمت آن
دیگر کتان مرصع قیمت آن
دیگر ابریشم خام مرصع قیمت آن
دیگر پشم خام مرصع قیمت آن
دیگر پنبه خام مرصع قیمت آن
دیگر کتان خام مرصع قیمت آن
دیگر ابریشم رنگ مرصع قیمت آن
دیگر پشم رنگ مرصع قیمت آن
دیگر پنبه رنگ مرصع قیمت آن
دیگر کتان رنگ مرصع قیمت آن
دیگر ابریشم سفید مرصع قیمت آن
دیگر پشم سفید مرصع قیمت آن
دیگر پنبه سفید مرصع قیمت آن
دیگر کتان سفید مرصع قیمت آن
دیگر ابریشم سیاه مرصع قیمت آن
دیگر پشم سیاه مرصع قیمت آن
دیگر پنبه سیاه مرصع قیمت آن
دیگر کتان سیاه مرصع قیمت آن
دیگر ابریشم سرخ مرصع قیمت آن
دیگر پشم سرخ مرصع قیمت آن
دیگر پنبه سرخ مرصع قیمت آن
دیگر کتان سرخ مرصع قیمت آن
دیگر ابریشم زرد مرصع قیمت آن
دیگر پشم زرد مرصع قیمت آن
دیگر پنبه زرد مرصع قیمت آن
دیگر کتان زرد مرصع قیمت آن
دیگر ابریشم سبز مرصع قیمت آن
دیگر پشم سبز مرصع قیمت آن
دیگر پنبه سبز مرصع قیمت آن
دیگر کتان سبز مرصع قیمت آن
دیگر ابریشم کبود مرصع قیمت آن
دیگر پشم کبود مرصع قیمت آن
دیگر پنبه کبود مرصع قیمت آن
دیگر کتان کبود مرصع قیمت آن
دیگر ابریشم نیلی مرصع قیمت آن
دیگر پشم نیلی مرصع قیمت آن
دیگر پنبه نیلی مرصع قیمت آن
دیگر کتان نیلی مرصع قیمت آن
دیگر ابریشم بنفش مرصع قیمت آن
دیگر پشم بنفش مرصع قیمت آن
دیگر پنبه بنفش مرصع قیمت آن
دیگر کتان بنفش مرصع قیمت آن
دیگر ابریشم نارنجی مرصع قیمت آن
دیگر پشم نارنجی مرصع قیمت آن
دیگر پنبه نارنجی مرصع قیمت آن
دیگر کتان نارنجی مرصع قیمت آن
دیگر ابریشم سبز مرصع قیمت آن
دیگر پشم سبز مرصع قیمت آن
دیگر پنبه سبز مرصع قیمت آن
دیگر کتان سبز مرصع قیمت آن
دیگر ابریشم کبود مرصع قیمت آن
دیگر پشم کبود مرصع قیمت آن
دیگر پنبه کبود مرصع قیمت آن
دیگر کتان کبود مرصع قیمت آن
دیگر ابریشم نیلی مرصع قیمت آن
دیگر پشم نیلی مرصع قیمت آن
دیگر پنبه نیلی مرصع قیمت آن
دیگر کتان نیلی مرصع قیمت آن
دیگر ابریشم بنفش مرصع قیمت آن
دیگر پشم بنفش مرصع قیمت آن
دیگر پنبه بنفش مرصع قیمت آن
دیگر کتان بنفش مرصع قیمت آن
دیگر ابریشم نارنجی مرصع قیمت آن
دیگر پشم نارنجی مرصع قیمت آن
دیگر پنبه نارنجی مرصع قیمت آن
دیگر کتان نارنجی مرصع قیمت آن

فصل

فصل

فصل

مبارک
پیشکش پیشکش کردن متهور و مورد
شاهنشاهی جهانبانی شاه جهان پادشاه کرد حضرت
تشریف بردند در عهد سلطنت حضرت
عالی بطرز خود ساخته پیرون از حد بیان
آذوقه لیکن درون چنته ان
وطن بشر کاشانه کرد و اندر کار تصنع
آن سر پیرون نمی توان آورد
انیرون چنان کاشانه پیرداخته
وز درون قانعی ای خواجه
واین سر مثل شاهزاده پیرو پیر
وصف حال خویش در خلوت
صحبت مشوقی داشته
چون مدت مجلس خسرو بطول کشیده بود
وخان اعظم از جانب پدر سپهسالار نگران خاطر دولت
دیوانه وش آشفته سر زنجیر گسسته
تعصب دینی داری که سرشت او بدان مجبول بود دلی اختیار پنهان از خویش
وبیگانه نزد او رفته در باب خلاصی چند و بخضوع و خشوع التماس نمود
که حضرت شاهنشاهی علاقات او رفته حرفهای مخفی در باره خلاصی
پرسیدن اندرون دل آنحضرت را
پسند او دانش کوتاه فهم پریشان ساخت و مجدد انفعال چنان
وذلالت از ناصیه احوال او زوده ازقید برآورد و نذر کلپورش
وسلام می آمده باشد روز مبارک شنبه پیست و نهم
آنان دارا سلطنت دلی بود و دوپیکر
اقبال ارا شاهنشاه
پیکر
فرستاده و سرهای خوش شد و خوش اندام
وارد روز مبارک شنبه دوازدهم ماه
در سر سنه مزبل شد چون در مشکوی
اقبال گیتی ستان شاهجهان گرامی
فرزندی قدم بوجود صدیق وجود نهاده بود
نوزدهم ماه بخشش نامه
تبریز

وچاکم مرحمت شد
دیرین تاریخ خجسته سوچ بخشد
پیرده اوعالیپور رسیده که در دل باحال طبع
مستی بیست
ودو هزار سوار بخطاب راجگی فرق عزت برافراخته
تا لاهور پیشکوی منازه بهمازندگان حاست کرده باشند
چاه آبی که مسافران از تابش آفتاب
خیابان دو رسته درخت نشانده
روز مبارک شنبه پیست و چهارم مهرماه در ساعت مسعود روان
که مختار ارباب تنجیم بود یوم پیر و شکار پیکر نخست موکب منصور اتفاق
افتاد و شش خانه زاکراست دارا که فاقد شده
خلعت باخجر مرصع و اسپ و فیل
وعلم و نقاره مرحمت شد
روز

منزل ایلغار جنوب آخی

شنبه ششم ماه مذکور سلطان
حسین پیش دار پیکی دولت زمین بوس
دریافت درین منزل رخت شقشقا لو
ورزده الوصحبت اشکو ذکر ده
سیراب نظاره دیباخت ولایت
پیشکاش دیخ درعوض مشرق رویه
کهستان کشمیر و برسمت مهوز
کشمیر در زمانی که صاحبقران
فتح

شنبه بیست و یکم سلطان
حسین پیش دار پیکی دولت زمین بوس
دریافت درین منزل رخت شقشقا لو
ورزده الوصحبت اشکو ذکر ده
سیراب نظاره دیباخت ولایت
پیشکاش دیخ درعوض مشرق رویه
کهستان کشمیر و برسمت مهوز
کشمیر در زمانی که صاحبقران
فتح

یکشنبه بیست و دوم بار ان شدت
کرده راه آمد و شد بار ها بی چون
شب بیست و دوم بار ان شدت
دیبا سیهست در رخامست خوبی
شب بیست و سوم بار ان شدت
دارد و درین ولایت کوه و نخشی
ولایت مفتوحه با نام آن
چهار دهم ماه مذکور مقام بابا حسن
ابدال محل نزول رایات جلال
گردید روز دیگر بشنبه شانزدهم
جشن وزن قمری ترتیب یافته وسال

رقعه رضا قاسم
مخمار دوی کهبان لوی کشت
عرضداشت دلاور خان حاکم کشمیر
نویدبخش فتح گشوار آمد و فرمان
دولت عنوان ماظفرت و فتح
مصحوب صادر شد و حصول گشاد
بسنده حضرت عنایت شد
ولایت مفتوحه با نام آن
چهار دهم ماه مذکور مقام بابا حسن
ابدال محل نزول رایات جلال
گردید روز دیگر بشنبه شانزدهم
جشن وزن قمری ترتیب یافته وسال

پیشکاش ورسکاک
بنده های درگاه مشتمل گشت
آنکه در پرگنه دولت آباد و دختر باغبانی نظر در آمد
بار یافتن سیف موی انبوه و اما پستان
و در میان سینه هم موی انبوه دارد و بخشی از عورت
اشاره شد که در کوشه بود و کشف آن از نمود و حقیقت امر موقوف دارد
دیبا و خستی بوده باشد ظاهر شد که از یکجا عورت شکار شده چون مهابتخان
صفا و دیبا سیف منع فتح و سی چهکاره شکار شده بود و گر از نشق کوهستان خاطر واپرداخت
حضور محمود می داشت و مان آمده ملازمت نماید درین تاریخ باستیلام عتبه جلالت
باشد جریده آمده ملازمت نماید درین تاریخ باستیلام عتبه جلالت
فرق عزت بر افراخت خان عالم منصب بخشی
ذوالسنت و سه نفر از سوار سر فراز شد
چهار سم اسفندارمذ ماه

بود مقرر شد که در سم از عمر بجا بوان حضرت
حضرت عالیات روز دی حبس سعادت
توقف فرموده با سعود کرانمایه اتفاق صادق
را رهنما شده اعتماد الدوله اتفاق صادق
خان بخشی و اراوت خان میر سامان
با جمعی دیگر از بندهای
عیوض نمایند و میرزا رستم و خان
اعظم و جمعی از بندهای
درگاه

روز

خاتمه
پیرم چو در بیابان گردید حال
بگذشته یاد دیده او با یار و وضعیات بود نیز
پیرم بگفت محافظت بحکایت شهر
گاهی داشت سر حصار فتوردا شت
چون لشکر شیر در کشتوار روان آن نواحی
ورنه شیر در کشتوار روان آن نواحی
پیرم چگ و اپیرچگ پیروی
پیرم نامی که از براوران خود را جمعی
در مقام دیسو که متصل بمولتان پرتنی
واقعات بجهت اطلاع چ واقع
گذاشته واز منزل مذکور تقسیم افواج
نمود و با فوجی براه سکتی پوری
وجلال نام پسر شیدخود را با فوج
عرب و علی بهادر و جمعی از
بندهای او با مکرشیر براه آمن کر
تعین فرمود و جلال نام پسر کلان
کار طلب بهادر او با فوج خود همراه
و چند فوج دیگر بدست
باشد چون اراده نمود که
چند اسپ بجهت اطلاع همراه
بازگر کرده بدست
جوانان کار طلب

درین قصبه توطن دارند
ساخته اند و اسوده اند و دم فراحال و روزگار
در کاه نیم شش انرود و موکب مسعود بجهت سواری اگر شی از بندهای
شهر بغایت نزدیک بود فی الفور آنحضرت بر کشتی نشسته متوجه شدند و درین
روز دلاور خان کارحاکم کشتوار آمده باستلام
از اختصاص یافتگان
کشتوار آنحضرت را بتقدیم رسانیده از شهر
پا نزده جلوس همایون دلاور خان با دو هزار نفر
سوار و پیاده جنگی فتح کشتوار پیش نهاد
همت ساخت و حسن
نام

گذران بین آب بندر بیسر
پل خیک عظیم و اقع شده و چیزی از
جوانان بشهادت رسیدند بهمین مدت
بست شبانروز بندهای درکاه سعی
درکار شستن آب داشتند و کافران
سیاه بخت هجوم آورده بمدافعه و مقابله
تقصیر نکردند تا انکه دلاور خان
از استحکام تهانجات و سرانجام
آذوقه خاطر جمع شده و بلنگر فرود
آمده بود خاطر جمع شده و بلنگر فرود
آمده بود خاطر جمع شده و بلنگر فرود
آمده بود

تتمه

هندوستان رمینه
گویند و بر جا مطلب بستن ترمیه داشته
پیشتر بندوقچیان و تیراندازان و مردم
کاری استحکام داده خاطر جمع نموده
بودند دلاور خان حالها ساخته هشتاد نفر
از جوانان کار طلب بر جاله نشانده
میخواست که از آب بگذارند چون
آب در غایت تندی و شورشی
میگذشت جاله بر سیل فنا رفت
و شصت و هشت نفر از آن جوانان
غریق بحر عدم شده آبروی
شهادت یافتند و ده نفر بدستیاری
شناوری خود را بساحل سلامت رسانیدند
و دو کس بر آن طرف آب افتاده
در جنگ ارباب ضلالت اسیر شدند
القصه دلاور خان با چندی از بندهای
درگاه تا چهار ماه و ده روز بهندر
کوت پای همت افشرده سعی در گذشتن
آب داشته و تیر تدبیر بهدف مراد
نمیرسید تا آنکه زمینداری رهبری
نمود از جایی که مخالفان را گمان بود
رمینه بسته در دل شب جلال پسر
دولتخواه دلاور خان از بندهای
درگاه و جمعی از افغانان
قریب

کار بر اهل دیار تنگ
ساختند چون آنها تاب مقاومت
نیاوردند و در خود ندیدند و نیافتند تخته پل را
شکسته راه گریز گرفتند و بندهای نصرت قرین پازپل را استحکام
داده لشکر را گذرانیدند و دلاور خان در بهندر کوت معسکر آراست و از آب
تا دریای چناب که اعتضاد قوی آن سیاه بختان است و دو تیرانداز مسافت بوده
باشد و در کناره آب چناب کوهی است رفیع و عبور آن آب بدشواری میسر و بجهت
آمد و شد پیادها طنابها سطبر تعبیه نموده در میان دو طناب چوبهای مقدار یک دست
پهلوی یکدیگر مستحکم بسته و یک سر طناب را بر قلعه کوه و سر دیگر را بر آن طرف
آب مضبوط میسازند و دو طناب دیگر بلندتر تعبیه مینمایند که پیادهای خود را
بر آن چوبها نهاده بهر دو دست طنابهای بالا را گرفته
از فراز بنشیب میرفته باشند تا از آب
بگذارند و این را
باصطلاح

بدویست

در خانه راجه است و از
خواهر سنگرام فرزندان دارد و پیش
از آنکه فتح شود عیال خود را از روی
احتیاط پناه راجه جنبا و دیگر زمینداران
فرستاده بود چون نزدیک دلاور خان
حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه آستان
بوسی گشت و نصر الله عرب
و جمعی از سوار پیاده بحراست آن ملک
گذاشته و آنکه کشتوار گندم
و جو و عدس و ماش فراوان دارد
و بخلاف کشمیر شالی کمتر میشود و زعفران
از زعفران کشمیر کمتر است و قریب
صد دست بازو جره گرفته میشود تاریخ
و ترنج و هندوانه فرد اعلی بهم میرسد
خربوزه از عالم خربوزه کشمیر است
و دیگر میوها از انگور و شفتالو و زردالو
و امرود ترش فربون میباشد اگر
ترتیب کنند ممکن که خوب و نیک بود
سهی نام زریست مسکوک که از احکام
کشمیر مانده و یک و نیم آن یک
روپیه باشد میگیرند و در سواد
مقابله پانزده سهی را که ده روپیه
باشد بیک مهر پادشاهی حساب
میکنند و دو سیر وزن
هندوستان را

حصه کشتوار

تاریخ فتح کشمیر

و چهار گهری بمبارکی
و فرخی در عمارتی که مجدد بر کناره تال
دل احداث یافته ورود موکب مسعود
اتفاق افتاد بحکم حضرت سی و دو نفر
از اهل اسلام مدت دویست و هشتاد
و دو سال حکومت این ملک داشته اند
بتاریخ نهصد و نود و چهار هجری
حضرت عرش آشیانی فتح فرموده اند
و از آن تاریخ تا حال سی و پنج سال است
که در تصرف اولیای دولت است
و ملک در طول پنجاه و شش کروه است
و در عرض بیست و هفت کروه زیاده
نیست و گروهی که درین دولت
معمول است موافق ضابطه است
که حضرت عرش آشیانی هر گروهی
پنجهزار درعه است هر جا که گروه باکز
مذکور میگردد و مراد از آن گروه است
معمول است جانب نام شهری
سری نگر و دریای بهت ازین معموره
میگذرد و سرچشمه آن را سرینگ
نامند از شهر چهارده کروه بر سمت
جنوب واقع و بحکم حضرت شاهنشاهی
بر سر آن چشمه عمارتی و باغی ترتیب
یافته و در میان
شهر

مساحت کشمیر

حاصل کشتوار

یکمن
اعتبار نمایند و رسم
نیست که راجه از محصول زراعت
خراجی بگیرد بر سر هر خانه در سالی شش سهی که چهار
روپیه بوده باشد میگیرد و زعفران در گل بعلوفه جمعی از راجپوتان و هفتصد
نفر توپچی از قدیم نوکر تنخواه نموده غایت در وقت فروختن زعفران از خریدار برسم
که عبارت از دو سیر باشد چهار روپیه میگیرند و کلیه حاصل راجه بر جریمه است
باندک تقصیری مبلغ کلی میستاند بهمه جهت یک لک روپیه تخمینا حاصل خاصه او باشد
در وقت کار شش هزار ساله جمع نموده میشود اسب در آن میان کم است و قریب
پنجاه اسپ از راجه و عمده های او بوده باشد محصول یکسال که در وجه انعام
دلاور خان مرحمت شد از روی تخمینا جاگیر هزاری ذات و سوار بضابطه جهانگیری
بوده باشد و چون دیوانیان عظام نسق بسته بجاگیر تنخواه نمایند
حقیقت از قرار واقعه ظاهر خواهد شد که چه مقدار
حاصل است روز سه شنبه
از دو پهر

تاریخ اسلام اول کشمیر

تمت
و طولش از جزایر سعد
صد و پنج درجه از قدیم این ملک است
در تصرف راجها بوده و مدت حکومت
آنها چهار هزار سال است و کیفیت احوال
و اسامی آنها درین تاریخ راجه ترمکی بحکم
اشرف حضرت عرش آشیانی از زبان هندی
بفارسی ترجمه شده است بتفصیل مرقوم است
و در تاریخ سنه هفتصد و دوازده
هجری بنور اسلام رونق و بها پذیرفته
و سی و دو نفر از اهل اسلام مدت دویست
و هشتاد و دو سال حکومت این ملک
داشته اند بتاریخ نهصد و نود و چهار
هجری حضرت عرش آشیانی فتح فرموده
از آن تاریخ سی و پنج سال است که در
تصرف اولیای دولت است و ملک
کشمیر در طول پنجاه و شش کروه است
و در عرض بیست و هفت کروه زیاده
نیست که درین دولت معمول است
موافق ضابطه است که حضرت
عرش آشیانی بسته اند هر گروهی
پنجهزار درعه است هر جا که گروه باکز
مذکور میگردد و مراد از آن گروه است
و در عرض بیست و هفت کروه
و کز معمول جانب نام
شهری

چار
پل از سنگ و چوب
در غایت استحکام اساس یافته غالبا
هنوز ناتمام است یک ضلع آن مانده امید که بعد ازین
بانجام رسد روز سه شنبه دوازدهم دلاور خان حسب الحکم راجه کشتوار
را بحضور آورده زمین بوس فرمود خالی از وجاهت نبود لباس بروش هند
پوشیده و زبان کشمیری و هندوی هر دو مخلوط و بخلاف دیگر زمینداران اینحدود
فی الجمله شهری ظاهر شد حکم فرمودند که با وجود چندین تقصیرات و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه
حاضر سازد از قید حبس نجات یافته در سایه دولت ابد پیوند آسوده و فارغ البال
روزگار بسر برد و الا یکی در یک قلاع هندوستان بحبس مخلد گرفتار خواهد شد
عرض ساخت که اهل و عیال و فرزندان خود را بملازمت می آرم و امیدوار
مرحمت آنحضرتم بهر چه حکم شود اکنون از احوال و اوضاع و خصوصیات
ملک کشمیر مقرر میگردد که از اقلیم چهارم است
عرض آن از خط استوا
پنج در پنج

نثر

ایوان وسعتها و بناهای نقاشی و بخاری
بر چهار طاق و بر اطراف
کرده اند کمتر از احکام اشرفی بهتر ازین نمانده
میر سید علی همدانی روزی چند درین
شهر بوده اند خانقاه از ایشان یادگار است
و متصل شهر و دل بر کرست که تمیسال
بر آب چیاشه و طمش متقرر نمیشود
و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل اکثر
و میمنه بر کشتی است در شهر میرکن
پنجهزار روپیه مقصد کشتی و صد هزار
و چهار صد حاج بشمار آمده ولایت
کشمیر ی مرتبت بر کنه است

نثر

در بیای بهت ازین
محصوره میگذرد و میرچشمه آنرا
واقع است و بحکم حضرت شاهنشاهی
بر پشت یافته و در میان شهر چهار پل از خشت سنگ و چوب در غایت استحکام
بسته شده که مردم آزوقی مدوشه فرود و میتوانند و پل بالا صطلاح
کدل گویند و در شهر مسجد است بغایت
پنج پیش اساس یافته و بعد انعقاد سلطان
یا تمام نرسیده بود که قضا جهات او را پذیرا افتاده و در مقصد فوز و ایراسیم
باکر ولی وزیر سلطان محمد بحسن انجام ارکستان بخشیده و ازان تاریخ حال
یکصد و بیست سالست که بر جاست از خراب تا پوار
یکصد و پنج و چهل و رشهست و رعرض
یکصد و چهل و چهار ذرع
مشتمل

نثر

لک و صفا و مترا
و چهار صد دام میشود و بضابطه حال
صفت مزاری و با فضه سوداست راه و درآمد کشمیر متعلقه
است و بهترین اسبها بهتر و پکی است اگرچه راه بهتر و پکیراست لیکن
اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد متحضر در راه پکی است و دیگر اسبها را
موسم از شرف مالامال میباشد اگر شریف و ذوقی صیف کشمیر
نا گزیر بر سیل اجازه و اختصار راقم او ضاع و خصوصات آن قرده گلک پیمان
میکرد و کشمیر باغی است تخت بهار باقاعده است این چنان بادشاهان راکالی
بخشت او را در و پیش از خلوتکده است و لکشای قرشش و آبهای دلکش
از نسخ و پیمان آن قرون آبهای روان و چشمه سارهای لطیف از خیاب
پیرون چنار اکاظ کار کنه سبز و ایست و آب روان
و گل سرخ و بنفشه و نرگس فرو ر
و چوا صحرا و کاپی

نثر

و سقف با مهارا خاک پوشش کرده
تخمکهای اندازه و سال

حضرت عرش آشیانی شاه آلو
مختار زیارت پیش از عهد دولت
تماشای شگفته از یکصد و کل
بنظور آمده از حساب و شمار بیرون است
که در اطراف کشمیر

مطلقا نبوده محمد قلی از کابل آورده
پیوند کرد تا حال نوازده درخت
بار آمده فراوانست و اکثی از دالو
کشمش خوب میشود و دریاغ شهر
آب جای کابل بختی بود میرزای ناصر
که بهتر از انجا کابل خورده شده و در

میشود و شاه وقت
نمی باشد وقت سیاه صحرا صحراست
واز پیاسی بر درخت توت تاک انگوری بالا رفته غالبا
کیفیت قابل خوردن خاص غیبت عوام الناس اگر شیخی رفته و در بعضی جاها
که الحال میوه کرده اند لایق و مناسب و برگ توت بحث کرم پیله کار میرود و
وتخم پنبه از کابل گذشت و بیت می آید شراب و سرکه و او ان میشود و اما شرش
اگر شرش بزبان گذشیری از آب بعید از تاکیکا سهاد رگشیده و دارد
چون سرکه در گذشت میشود و بعضی جاها شراب و سرکه خوب میباشد و از ان سرکه اقسام اچار میسازند
بعد از تخم و اگر تخم دیگار برند سال اول خوب میشود و سال سیوم
نیز و تلخ میشود و جمیع کیفیتها مغزی آنرند
باشد روغن
کاو

میشود و شاه وقت
نمی باشد وقت سیاه صحرا صحراست
واز پیاسی بر درخت توت تاک انگوری بالا رفته غالبا
کیفیت قابل خوردن خاص غیبت عوام الناس اگر شیخی رفته و در بعضی جاها
که الحال میوه کرده اند لایق و مناسب و برگ توت بحث کرم پیله کار میرود و
وتخم پنبه از کابل گذشت و بیت می آید شراب و سرکه و او ان میشود و اما شرش
اگر شرش بزبان گذشیری از آب بعید از تاکیکا سهاد رگشیده و دارد
چون سرکه در گذشت میشود و بعضی جاها شراب و سرکه خوب میباشد و از ان سرکه اقسام اچار میسازند
بعد از تخم و اگر تخم دیگار برند سال اول خوب میشود و سال سیوم
نیز و تلخ میشود و جمیع کیفیتها مغزی آنرند
باشد روغن
کاو

ازعالم بری میشود و شتابان از ترا میکوشد
هندو و کشش خالی از ترا ک است و راست
فرنگی نیست مرغ وفادار و مرغابی سوزنده شده
فراوان پیدا شده ماهی نمیشود لولک دارد
اما نیایت نیز بودن و علیوسات مردم
از کشمیر متفاوت دارد
وزان

چنانچه بدرنگ که از ولایت
بگرد کوهستان بهم رسد شدت سرما
و برفت بر موی و بدن نیست و کشمیریان
برنگ را کیل میگویند سدرت
و از آهوی مشکین بیشکش آید
چون گوشش خورده نشده بود

شده
چنانچه کوچه مذکور
در میان حصار واقع است و دیوار
قلعه بر دور آن کول مذکور بحصار پیوست و عمارات
دولتخانه مشرف بر آبست و در دولتخانه باغچه واقع است با مختصر عمارتی
که عرض و طول آن قدریست و حضرت عرش آشیانی اکثر اوقات در آنجا
می نشستند چون در این مدت در این مرتبه سخت بیطراوت و افسرده بنظر اشرف
در آمد براقم اقبالنامه حکم شد که در ترتیب این باغچه و تعمیر منازل آن غایت
جد و جهد بتقدیم رسانیده در اندک فرصت بحسن اهتمام این فدوی رونق
تازه یافت و در میان باغچه صفه عالی سی و دو ذرع مربع مشتمل بر سر طبقه
آراسته شده و عمارات از سر نو تعمیر فرموده بتصویر استادان
نادره کار رشک نگارخانه چینی ساخت و این باغچه را
نور افزا نام فرمودند روز جمعه
پانزدهم فروردین
دوگاو

فرمودند که طعامها از آن پخته سخت
و بیمزه و بدطعم برآمد از حیوانات
صحرایی گوشت هیچ یکی بز بویی
و بدطعمی این نیست نافه در تازگی
بوی ندارد و بعد از آنکه روزی
ماند و خشک شد خوشبو میشود
و ماده نافه ندارد و این مخصوص نر است
و درین دو سه روز اکثر اوقات بر کشتی
نشسته از سیر و تماشای شکوفه بهاک
و ساله مال محظوظ بودند بهاک نام پرگنه
که بر آن طرف کول واقع است
و همچنین ساله مال نیز متصل
آن

چون

و پلاس
واسطه حیات بود
میشود و العیاذ بالله اگر چنین نبودی
کار بدشواری کشیدی در آن وقت
رایمان سردار پیادهای خدمتیه
در پای جهروکه ایستاده بود فی الفور
دویده آن قرة العین خلافت را
برمیدارد و در آغوش گرفته
متوجه بالا میشود و در آن حالت همین
قدر پرسیدند که مرا کجا می بری
او عرض میکند که بملازمت حضرت
ضعفی مستولی میشود و از حرف رد
و بدل باز میماند درینوقت آنحضرت
باستراحت مشغول بودند از استماع
این خبر موحش سراسیمه از جا جسته
بیرون شتافتند و آن نور حدیقه
حدیقه خلافت را در آغوش مکرمت
و عاطفت گرفته زمان ممتد
محو این مواهب مجدد الهی بوده
سجدات شکر بتقدیم رسانیدند و گروها گروه
از فقرا و ارباب استحقاق که در شهر
و نواحی توطن داشتند از درجه تصدقات
کام برگرفتند در واقع طفل چهار ساله
از جایی که ده درعه شرعی باشد
سرنگون بزیر می افتد
و اصلا

سلطان شجاع از دریچه بزیر
افتادن
در سن چهار سالگی

ارتفاعی

تتمه

افتاد و بهر مرتبه مخالفان
سیه بخت شکست خورده جمعی را بکشتن
دادند و در مرتبه آخر جوانان خوش اسپه
همراه گرفته بر بنگاه مخالفان مقهور الاتا
و چنگ سخت در پیوست و مخالفان
تاب مقاومت نیاورده شکست خورده
روی گردانیده روی بوادی فرار
نهادند بنگاه آنها بتاراج و تاراج
رفت سالما و غانما باردو مراجعت
نموده لیکن غنیم مراحل رسید علم مسدود
ساخت و از نارسیدن غلات
بلشکر ظفر قرین عسرت و گرانی
بهم رسید کار بعقوبت کشید و چاروا
زبون شد و دلخواهان کنکاش
درین دیدند که از گریوه روهن گر فرود
آمده در پایان کهات توقف باید نمود
تا بنجاره و رسد غله بسهولت بیشتر شده
باشد و سپاه را تعب و محنت نباشد
در بالاپور معسکر آراسته و معهذا
مقهوران شوخی و شلایین نموده
در آمده اطراف اردو نمایان شدند
و راجه برسنگدیو اعتضاد اقبال
بی زوال بمدافعه غنیم پای همت
گماشته بسیاری
بقتل

ومنهیان

دکن بمسامع اقبال
رسید که عنبر سیاه بخت باز قدم
از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه سرشت
آن بدنهاد است بنیاد کرده و ازین موکب منصور بولایت دور دست
نهضت فرموده فرصت را مغتنم شمرده عهد و پیمانی که به بنده های درگاه بسته
بود شکسته دست تصرف بحدود متعلقه پادشاهی دراز ساخته است امید
که درین روزها بشامت اعمال ناپسندیده خویش گرفتار آید چون سپه سالار
التماس خزانه نموده بود حکم شد که متصدیان دار الخلافت آگره مبلغ بیست لک
روپیه خزانه بلشکر ظفر قرین راهی سازند مقارن اینحال خبر رسید که امرای
تهانه جات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمدند و برکیان دکن در احمدنگر
لشکر فوج فوج و جوق جوق در سر دورند و خنجر خان در احمدنگر
متحصن شده تا حال دو سه دفعه بندهای
درگاه مقهوران را مبارزت
اتفاق

تتمه

بیزمین صب مناسب
امتیازی یافتند روز چهارشنبه
بقصد شکار کیل بموضع چهارده که وطن
حیدر ملک است سواری شد الحق
سرزمین خوش و سیرگاه دلکش
آبهای روان و دوان و درختهای
چنار عالی و موزون از انجمله درختیست
در سر راه هل بهل نام دارد که چون
یکی شاخهای او را گرفته بجنبانند تمام
درخت در حرکت آید عوام را اعتماد
آنکه آن حرکت مخصوص همان درخت است
اتفاقا درویه مذکور درخت بنظر آمد
که بهمان نظر دستور متحرک بود
معلوم شد که این لازمه نوع این
درخت و در موضع پوره از شهر
دو نیم کروه بر سمت هندوستان
درخت چنار واقع است متان
تنه سوخته هفتاد کس در آن
راست ایستادند در اینجا سید بایزید
بخاری فوجدار سرکار بهکر بصاحب
صوبگی تپه و بمنصب دو هزاری ذات
و یکهزار و پانصد سوار سربلندی یافت
و علم سبز ضمیمه سایر مراحم گشت درینولا
از عرایض سپه سالار
خانخانان

و غبار آسیبی بر دامن اعصاب
نه نشیند جای حیرتست و از غرایب
آنکه سه چهار ماه پیش ازین واقعه چوتکرای منجم که در مهارت
فن نجوم از پیش قدمان این طایفه است بعرض اشرف رسانیده بود که از زایچه
طالع شاهزاده چنین استنباط شده که این چهار ماه بر وگرانست و یمکن از جای
بلند بزیر می افتد و غبار آسیبی بر دامن حیاتش نه نشیند چون مکرر احکام او
بصحت پیوسته همواره ازین توهم پسرا چون خاطر میگشت و درین راههای
خطرناک و گریوهای دشوار گذار یک چشم زدن از آن نونهال چمن اقبال
غافل نمی بودند تا بکشمیر نزول اجلال اتفاق افتاد چون آن سانحه ناگزیر بود
الکا و دایها در چنین وقتی غافل شدند الحمد لله که بخیر گذشت چون از دلاور
خان کاکر خدمت شایسته بظهور آمده بود بمنصب
چهار هزاری ذات و سه هزار سوار
سرفرازی یافت
و پسران او

تتمه

قسم کلام ربانی خورده
حق خود بگیرد حکم اشرف شد آنچه مطابق
حکم شرع و احکام شریعت است بعمل
آورند سادات شب بمنزل کمترین
آمده اضطرار و بی تابی بسیار ظاهر
نمودند که دعوی حکیم از فروغ بهره ندارد
و بر ما ستم میشود و معامله کلی است
و ممکن نیست که از عهده و حیول آن
توانم برآمد بغیر از اینکه کشته شوم نتیجه
بران مترتب نخواهد شد این خبر خواه
خلق الله روز دیگر بعرض اقدس
رسانیدند که سادات شب بکلبه فقیر
آمده خضوع و خشوع نموده بسیار
بروی آورند چون معامله کلی است
هرچند در تحقیق آن بیشتر تامل و تفحص
بکار رود و بندهای حقیقت شناس
عبور نمایند بهتر بر صواب خواهد بود
حکم شد که موتمن الدولت العلیه
اصفهان تحقیق این قضیه نماید درین
نهایت باریک بینی و دور اندیشی
وقت حق را از باطل جدا سازد
که اصلا مظنه شک و شبهه نماند بمجرد
شنیدن شک و شبهه نماند این حرف
حکیم زاده بار اول دست
از کار

آورده
و منصور نام حبشی که
از سران سپاه مخالف بود بدست
افتاده هرچند خواستند که بر فیل اندازند پای جهالت
افشرده راضی نشده راجه برسنگدیو اثبات نموده که سرش از تن
جدا سازند امید که فلک کهنه گذار سزای کردار ناهموار و بدهنجار در دامن
روزگار و بسایر تبه کاران برگشته روزگار عهد از غرایب واقعه که درینولا
بظهور آمده دعوی عبد الوهاب پسر حکیم علی است بجمعی از سادات متوطن لاهور
و تفصیل این اجمال آنکه قاضی و میر عدل بعرض رسانیدند که حکیم عبد الوهاب بجمع از سادات
هشتاد هزار روپیه را دعوی مینماید و خطی بمهر قاضی نور الله ظاهر ساخت که پدر من
بطریق امانت بسید ولی و پدر اینها سپرده و سادات منکرند و حکیم زاده دو گواه
بر طبق آن بدار العدالت العالیه گذرانید دعوی خود را به ثبوت
شرعی رسانیده با وجود آن سادات
پا کند اگر حکم شود حکیم
زاده

افتاده

تتمه

رونق افزای سرا
پرده عصمت بادشاه بانو حجله نشین
ملک بقا گشت و الم این واقعه دلخراش
بر خاطر حق شناس گران آمد و از غرایب
آنکه جوتکرای منجم دو ماه پیش ازین بر دو قسم
از ظهور این سانحه خبر داده بود در تاریخ
شیخ احمد سرهندی که از خود رای
و بی صرفه گوئی روزی چند محبوس
زندان مکافات بود بحضور اشرف
طلبداشته حکم اطلاق فرمودند
و خلعت و هزار روپیه خرجی لطف
فرموده در رفتن و بودن مختار کردند

افتاده
هرچند اصفهان بطلب
آنها مردم گماشت از آنجا که خائف
و خاین میباشند خود را حاضر ساختند و چندی
از آشنایان شفیع انگیخته حرف آشتی بمیان آوردند غرض آنکه
اگر سادات باز پرس این قضیه باصفهان نیندازند خط از ای سپارم که بعد ازین
مردمان مرا و مرا با ایشان حقی و دعوی نهاده نمانده و نباشد با آنکه خط از ای بیکی
از دوستان خود سپرد و این حرف باصفهان رسید حکیم را حاضر ساخته در مقام
پرسش در آوردند ناگزیر اعتراف نمود و پیش خط را یکی از بندهای من ساخته و مرا
از راه برده و خجلت زده جاوید ساخته و بهمین نوع عبارت نوشته بخط خود سپرد چون اصفهان
حقیقت را بعرض همایون رسانید منصب و جاگیر حکیم عبد الوهاب تغیر شد و از
پایه اعتبار افتاد و سادات را بعزت و آبرو خلعت داده
رخصت لاهور فرمودند درینولا سریر
آرای سرادق عفت
رونق

از روی انصاف معروض داشت که
این تنبیه و تادیب در حقیقت هدایت
و کفایتی بود نفس الامر اختیار من آنست
که روزی چند در خدمت بسر برده تدارک
تقصیرات گذشته نماید روزی در مجلس
بهشت آئین از احوال شاهزاده مرحوم
دانیال مذکور میشد سلسله بفتح
قلعه احمدنگر و سوانح ایام محاصره آن
کشیده خانجهان غریب نقلی معروض داشت
و پیش ازین استماع یافته بود بنابر
غرایب مرقوم میگردد روزی
در ایام محاصره قلعه
توپ

تتمه

شاهزاده پرویز تنخواه است

وکلای ایشان عمارتی موقع ساخته اند

مشرف بدریای بغایت دلنشین و از بیخ

براره بموضعی تشریف فرمودند که در دامن

کوه چشمه جاریست و بر فراز چشمه عمارت

و حوضها بقرینه یکدیگر ترتیب یافته بی تکلف

سیرگاه عالی است چون بحاکم جان

جهان بود مشار الیه بلوازم ضیافت

پرداخته پیشکش کشیده قلیلی بجهت

خاطر او برگرفتند و ازین چشمه نیم

کروه بیشتر چشمه نیم کروه مدبر مجهی بهون است

آب آن چشمه از آن بیشتر است

ملک

میدانرا که از غایت

اشتهار بتعریف و توصیف احتیاج

ندارد بجانب اردوی شاهزاده مجرا گرفته آتش

داده غلوله قریب بدولتخانه ایشان فهاده از آنجا باز گنبد شده پهلوی

خانه قاضی بایزید که از مصاحبان شاهزاده بود افتاد و اتفاق اسپ در آنجا بسته بود

بمجرد رسیدن غلوله بزمین از صلابت صدای آن بزبان اسپ از بیخ کنده برون افتاد

غلوله اش از سنگ بود بوزن ده من متعارف حال که هشتاد من بوزن خراسان

بود توپ مذکور بمثابه کلانست که شخصی مستوی الخلقه در میان آن درست میتواند

نشست درین تاریخ خاطر اشرف بسیر و تماشای سرساک که سرچشمه دریای

بهت است و از شهر آنجا همه راه سیرگاه و چشمه های جانفزای در غایت لطافت

واقع است در غایت صفا و نزاهت و هفت درخت

چنار عالی عالی دارد و وسط حلقه جوی آبی

بر دور آن گشته و این

دیه بحاکم

و درختهای کلان و کهن سال از چنار و سفیدار

و سیاه بید بر دور آن رسته درین

چشمها آنقدر ماهی دیدم که در هم میجوشند

که چشم خیره میشود و صفای آب بمثابه آبست

که اگر خذفی در آب می افتد محسوس میگردد

در ته آبش ز صفا ریگ خورد کور

تواند بدل شب شمرد و ازین مجلی

بهون موضع اجهول منزل شد آب

این چشمه از آن فراتر است آبشار

عالی دارد درختهای چنار و سفیدار

و غیره بهم آورده نشیمنها بموقع

ترتیب یافته و در مد

نظر

بانجه

و سبکی و اقسام سبزه

سبز و هم نمودار جمله مشتبه بنظر در آمده

بعینه مانند و هم طاوس منقش و از موج

آب متحرک و گلهای جابجا شکفته نفس الامر

آنکه در تمام کشمیر باین خوبی و دلفریبی سیرگاهی نیست

چون ساعت قریب رسیده بود رایت

معاودت بصوب شهر ارتفاع

یافت و سرچشمه لوکا بهون محل

نزول بارگاه اقبال گشت این سرچشمه

نیز سیرگاه خوشست اگر مناسب مقام

عمارتی اساس یابد جای خوب خواهد شد

در اثنای چشمه اندهناک اینست که ماهی

عبور افتاد و وجه تسمیه اندهناک اینست

که ماهی این چشمه اکثر نابینا است زمانی

توقف فرمودم و دام انداختم دوازده

ماهی گرفتار شد سه ماهی بینا بود آب

این چشمه را تاثیر است که ماهی را کور میسازد

بنابر غرابت نیست افتاد و بشرح

رقم زده کلک بیان گشت باری

منزل بمنزل مراجعت فرموده

ارادتخان میر سامان بصاحب

صوبگی کشمیر سرفرازی یافت

و میر جمله از تعمیر او بخدمت

مذکور سعادت اندوخت

و راقم

بانجه

بصفا و گلهای جعفری

چمن چمن شکفته گویی قطعه ایست از

اشهب عنبر سرشت روز دیگر از اجهول بسر چشمه

برنگ بزم نشاط ترتیب یافته این چشمه منبع دریای بهت است در دامن

کوه واقع شده که تراکم اشجار و انبوهی سبزه و ریاحین رنگ و بویش محسوس

نمیشود در زمان شاهزادگی حکم شده بود که بر فراز چشمه عمارت اساس نهادند در تیولا

بانجام رسید حوض مثمن چهل و دو درعه است که عمقش چهار ده درعه و آبش از عکس

سبزه و ریاحین که بر کوه رسته زنگاری رنگ مینماید و ماهی بسیار شناور و بر دور

حوض ایوانها طاق زده باغی در پیش این عمارت ترتیب یافته و از لب حوض

تا انتهای باغ جوی چهار گز در عرض و یکصد و هشتاد و شش درعه در طول و دو گز

در عمق و هر دو طرف آن خیابان سنگیست از صفای جوی سبزه

و گیاهی که در زیر لب رسته چه نویسد

بعضی سبز تلخ و برخی

فتقی

تتمه

بوده اند و زمین
داران این سرزمین را راجه میکنند
از سلطان فیروز مسلمان کرده معهذا
او را راجه میگویند و بدعتهای ایام
جهالت در میان مستمر است چنانچه
زنان هند با شوهر خود زنده بآتش
در می آیند آنها نیز زنده بگور در می آیند
که درین چند روز دختر ده دوازده ساله
و بعضی از مردم کم بضاعت که دختر وجود
می آید فی الفور حقه کرده میکشند و با هنود
خویشی و پیوند مینماید هم دختر میدهند و هم
میگیرند گرفتن بدینست شما دادن

جالکه
نخ بسته شد چنانچه
سم اسپ گرانی نداشت و سوار بدشواری
طی مسافت نمودند درین راه از سختی سرما شیخ ابن ناحق
مسافر عدم شد از خدمتکاران معتمد و بندهای قدیم بود و افیون خاصه را
او نگاه میداشت و آبدارخانه نیز بعهده او بود خدمت افیون بخواص خان تفویض
یافت و آبداری [illegible] چون موضع تته معسکر اقبال بی زوال
گشت ازین منزل در هوا و زبان [illegible] در بستی و صوبات تفاوت فاحش
ظاهر شد مردم اینجا بزبان هندی و کشمیری هر دو متکلم اند لیک زبان اصل اینها
هند است و زبان کشمیر را بجهت قرب جوار گرفته اند مجملا ازینجا داخل هندوستان
ولایت گرم سیر است عورات لباس پشمینه می پوشند و بدستوری
اهل هند حلقه در بینی میکنند روز دیگر موضع راجرر
محل ورود موکب مسعود گردید مردم
اینجا و زبان هند قدیم
هندو

نعوذ بالله فرمان شد که پیرامون
این امور نگردند و هر کس که مرتکب
این بدعت شود او را سیاست
نمایند در منزل بهنبر شکار قمرغه کردند
و از آنجا بده منزل ترتیب یافته
یکروز مقام فرموده بنشاط شکار
پرداختند و در مقام کرجهاک نشدند
شکار قمرغه کردند و از آنجا بده منزل
شکارگاه جهانگیرآباد مخیم بارگاه جلال شد
این سرزمین در زمان شاهزادگی شکارگاه
بندگان حضرت بود و بنام مبارک
خویش دیهی آبادان
ساخته

و مختصر

تتمه

مصور و منقش
بعمل آورده آراستگی یافته و باغها
خرم و سبز بانواع و اقسام گل
و ریاحین نظر فریب گشته فرد ز پای
تا سر هر کجا که می بینی کرشمه
دامن دل میکشد که جا اینجاست
از متصدیان سرکار استماع یافته
که مبلغ هفت لک روپیه که بیست و سه هزار
تومان باشد که رایج ایرانست صرف
این عمارت شده درین روز بهجت
افروز فتح قلعه کانگره مسرت بخش
خاطر اولیای دولت گشت و حضرت
شکر این موهبت عظمی که از عنایات
مجدد واهب العطایا بود سر نیاز بدرگاه
کریم کارساز فرود آورده کوس
شادی و نشاط بلند آوازه
فرمودند کانگره قلعه ایست قدیم بسمت
شمال لاهور در میان کوهستان واقع
شده باستحکام و دشوارگشایی و متانت
و محکمی معروف و مشهور از تاریخ اساس
این قلعه مذکور جز خدای جهان آفرین
آگاه نیست اعتماد زمینداران پنجاب
آنست که درین مدت قلعه از قومی
بقومی انتقال نکرده و بیگانه
دست

و مختصر
عمارتی بنا نهاده
بسکندر که از قراولان تقرب خدمت
اختصاص داشت عنایت فرمودند بعد از جلوس
پرگنه ساخته و بجهانگیرآباد موسوم ساختند و بجاگیر مومی الیه مقرر داشتند
و حکم شد که عمارتی بجهت دولتخانه و تال آبی و مناری اساس نهند بعد از فوت
سکندر بجاگیر عماد ارادتخان عنایت فرمودند و سر براهی عمارت بمشار الیه باز گشت
بهمه جهت یک لک و پنجاه هزار روپیه صرف این عمارت شده باشد بی تکلف
بادشاهانه شکارگاهیست روز دوشنبه آذرماه مطابق پنجشنبه پنجم شهر محرم
هزار و سی و هجری در ساعت مسعود و زمان محمود بدولتخانه لاهور که مجددا باهتمام
معمورخان میر عمارت حسن انجام پذیرفته بمبارکی و خورمی نزول
اقبال ارزانی فرمودند بی اغراق منازل
دلگشای و نشیمنهای فرح افزای
در غایت نزاکت
همه جا

تاریخ فتح قلعه کانگره و سرنگر و نگرکوت نیز گویند

دولتخانه لاهور نزول اقبال

تتمه

برسم سوغات ارسال داشته
بود بنابرین از جانب بیگم نیز مکتوبی
در جواب مراسله ایشان نوشته خواجه
نصیر کاملی را که از قدیمان این درگاه بود
باقسام نفایس بطریق یادگار و باد بود
فرستاده شد در چهاردهم خورداد افضل خان
دیوان شاهزاده گیتی ستان مشتمل
بر نوید فتح و فیروزی دکن و شرح
دیگر مطالب آورده باستیلام عتبه
خلافت چنین افروخت و تفصیل
این مجمل آنکه چون موکب منصور بحوالی
اجین پیوست عرضداشت جمعی که
از بندهای درگاه در قلعه مندو بودند
رسید که فوجی از مقهوران قدم جرات
و بی باکی پیش نهاده از آب نربده گذشته
دیهی چند که در قلعه واقع است سوخته
بتاخت و تاراج مشغول اند لاجرم مدار
المهامی خواجه ابوالحسن با پنجهزاری
ذات و سوار برسم منقلا تعیین شده
که کرم گیر او چسپان شتافته سزای
آن گروه باطل پیشتر دهد چنانچه
خواجه شبا شب رانده هنگام صبح
بر لب آب رسیده مخذولان
آگاهی یافته لحظه بیشتر
باب

تتمه

شهریار منعقد گشت
درینولا غریب سانحه اتفاق افتاد که
در یکی از مواضع پرگنه چند هنگام صبح
از جانب مشرق غوغای عظیم و مهیب برخاست
چنانچه آن صدای وحشت افزا نزدیک بود
که ساکنان آن مرز و بوم قالب از جان
تهی کنند در اثنای این شور شغب
روشنی برق آسا روی بآن قطعات
نهاده بر زمین افتاد ناپدید گشت
بعد از زمانی که از شورش لختی
تسکین یافت و دلهای مشوش از
سیمه سری و آشفتگی بخود آمد و قاصد بیدرنگ
نزد محمد سعید عامل پرگنه مذکور رفته
ازین حال آگاه ساخت او در لحظه سوار
شد خود را بجای مقصد رسانید و بر سر
آن قطعه زمین رفته بنظر در آورد موازی
دوازده درع را طول و عرض نوعی
سوخته بود که نشان آن سبزه و رستنی
نمانده بود و هنوز اثر حرارت و تفتگی
داشت محمد سعید فرمود که آنقدر
جا بکنید هر چند بیشتر کنند اثر حدت
و حرارت بیشتر ظاهر گشت تا بجای
رسید که در پانزده درع آهنی
تفته نمودار شد
وبجدی

سوار
شرف اختصاص
یافت صوبه بهار از تغیر مقرب خان
بتول شاهزاده پرویز مقرر گشت و راجه برسنگدیو
از درگاه بسزاولی تعین شد که ایشان را ازاله باشد به پتنه راهی
سازد مکرمخان حاکم اودیسه سی و دو زنجیر فیل برسم پیشکش ارسال داشته بود پایه
قبول یافت درینولا گورخری از راه دریا آورده بودند بغایت عجیب و غریب
بعینه مانند ببر لبان خطوط ببر سیاه و زرد است و از تن سیاه
بینی تا انتهای دم و از نوک گوش تا سر سم خطهای سیاه و زرد است و از تن سیاه
و سفید و از سر بینی مناسب جا و مقام و کلان و خورد بقرینه افتاده و بر گرد چشم
خطی سیاه در غایت لطافت کشیده و از پس که غریب عجیب بود بعضی را گمان
آن میشد که شاید رنگ میکرده باشند بعد از تحقیق به یقین
پیوست که خدا آفرین است شب جمعه شانزدهم
ماه مذکور مجلس طوی
شاهزاده

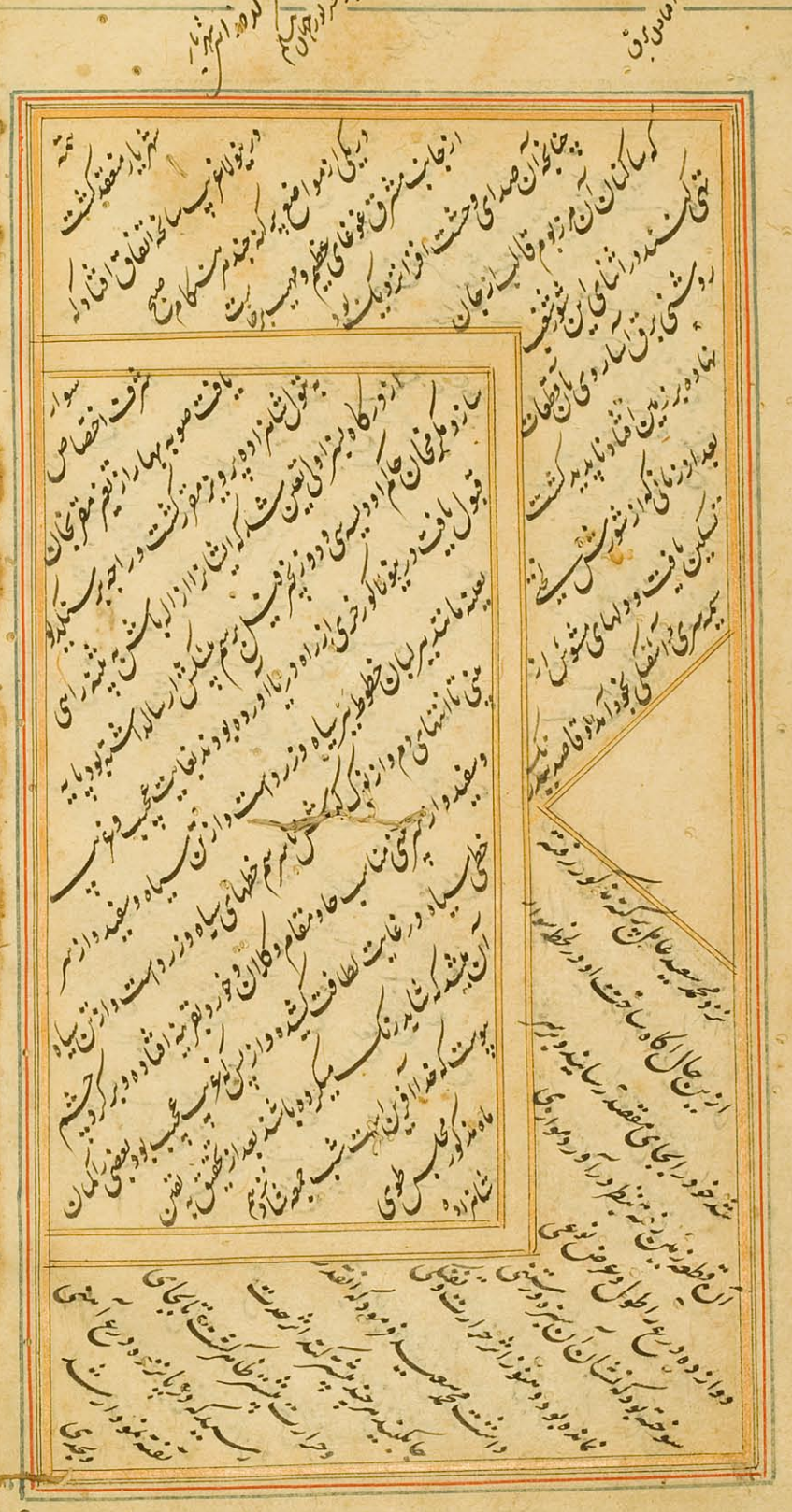

وبجدی
کرم بود که گویا همین
دم از کره آتش بر آوردند چون
هوا رسید سرد گشت و آنرا برگرفته بمنزل خود آورد
در خریطه نموده و مهر بر آن گرفته و نهاده روان ساخت حضرت شاهنشاه
استاد او را که در فن شمشیرگری ید طولی دارد بحضور طلبیده فرمودند که ازین آهن
شمشیری و خنجری راست نماید او عرض ساخت که در زیر پتک نمی ایستد و از هم میریزد
و میرود مگر آنکه با آهن دیگر صاف و بی جرم باشد ضم ساخته بعمل آورد حکم شد که چنین
کنند سه حصه آهن و یک حصه آهن دیگر با هم آمیخته و قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر
و یکدست کارد ساخته بنظر کیمیا اثر در آورد و از آمیزش آهن اصیل
بود بدستور شمشیر المانی و جنوبی خم میشد و اثر خم نمی ماند و در برش با شمشیر
اول اول بر آمد چون والده امام قلی والی توران مکتوبی مشتمل
نسبت اخلاص و مراسم آشنایی بنور جهان
بیگم فرستاده بود تحفهای
آن دیار

حقیقت جنگ لشکر منصور تا مرهم دکهن

شاهزاده پرویز را در رخصت الطاف ارزانی فرمودن

متعاقب رخصت الطاف ارزانی فرمودن

در بیتوالعرض سیصد کجاوه و نزاع کردن

کمر اول شکر دکن بود از مصوران

رخم العاقبت جای گزیده بیدرنگ

توقف سعادت زمین بوس شاهزاده

گیتی ستان شاهجهان دریافت

زرین تاریخ بورش اقدس رسید

کز راجه بهاو سنگ بگوید سعید رصید

دکن مسافر ملک عدم گردید باتفاق

جلت مکانیه برادر کلان او و مهابت‌خان

برادرزاده او سر دوبا و فوج شتر

ذکر آن بر سبیل اجمال و نوعی از تفصیل

ذکر جهات در یا خبر شدن بورش

ازان بر سبیل اجمال و نوعی از تفصیل

باب نشاندن خود خبر جوان و چیرو بیخبره

و دیگر ادارت بود و خبر اجرا بر سبیل اجمال

آمدن باستیلام خلافت حسین بهادر

و دور شدن راقم اوراق ازانجا بطریق

یافت چهار دهم جلوس موکب

پیوستن شاهزاده بموکب

اردوی کیهان پوی بدان صوب

پیوستن خانخانان بموکب

مراجعت نمودن خانخانان

اردوی

دکن شدن شاهزاده و الاجاه شاهجهان مسول گشتن چون

الهداد خان بحکمت ضروریات ملک

بورش اشرف رسیده کجیده الدخان نی رخصت شاهزاده

از خصوصیه و کیفیت حال جام کوشش نمودن

تغیر خانیه و انتظام دزای بیدراولی مقرر شدن

حکیم مسیح الزمان التماس سفر حجاز و زیارت خانه کعبه

بصیغه مدد خرج عنایت فرمودن

ولیعهد ایران چوم

تحفه موکب کیهان شکوه پیوستن

امتزاج صانع کار بمودود و شنیدن دوازدهم آبان ماه الهی سنه ثمان

مبارک کاوس موکب کیهان شکوه بوم میرو شکار کلتار

جاوید بهار شیم انتظام فتاد و مظفرخان

بخشی بحراست دارالخلافه

مقرر گشت

کلمه خوبست را

از دو رکاوالی مسالت نموده

بجبین و یکسیت ان و فرزندان و اقوام او

سلطنت و حشمت و موجود و نذر و پیشکش

کاکاوده شده در بن مقوله تقاضای نموده

جهان اراده عزیمت متوجه تقاضای نموده

اردوی

کلمه را در مقام گذاشته

متوجه تقاضای قلعه مذکور شده بیچون اعتماد الدوله در دو چار

صعب داشت در اردو لذاشته تیمر بخشی را بحفظ احوال مشارالیه

وهی رشت اردوی مقرر داشته روز دیگر رسیده که وقت اعتماد الدوله

شتاب شده و علامت یاس از چهره او ظاهر گشته بنا بر اضطراب

پیکم و گرانی اخلاص حضرت شاهنشاهی نموده وقت

تشریف بردن وقت معاودت عنان نموده احترامهای نموده بدین

نور جهان پیکم جانب حضرت بشارت نموده دکاه بهوش می آمده

پیت انوری بزبان آمد

در چنین عالم آرایش پیشه دهشتی

برحمت جاوید ایزدی پیوست خاقان

آن

جل سجانیه بتاریخ و نفاذ دو خواندن خطبه

و سکه بنام نامی و القاب گرامی

تا حال بوقوع پیوسته بود سمت

اشرف نظهور رسیده و بجهات سکه

موسوم بخطبه و سکه گردی

بادشاه

در قلمه مذکور بسلسل آورند بتوفیق ایزد

و شرایط دین محمدی است صلعم

یافت پیت

بر فراز قلعه رایده حکم فرمودند که

قاضی دیهم عدل و دیگر علمای اسلام

در رکاب بوده پنج نماز باذان و اقامه

و شرایط دین محمدی است صلعم

بجا آورند شاهانه نشست ازدی

بهوا زنشاط شاهانه نشست ازدی

ملک او و بیست و پنج کروه از آنجا

دور تر است و در بن کوه بستان

از دو طرف تر و تازه حال اطاعت منج بادشاهی

و شتر و برا و رش پیش آورده بود

تاریخ فوت اعتماد الدوله یافته

تشریف خلعت حضور فرمودن کاکاوده

ذکر سلطان

آن سیاهک

کیسه‌ای ترازدول انتهاست پرتوک

پیچیده نرد یک بیجاده مذکور دران

کوی خاکسار کان کیمیا گردست دارد اثر خوارت

وتابش چوپشته آتشی شعله میکشد

دارباب ضلالت انرا جالا میکی

نام نهاده و یکی از خوارق بشت قرار

داده اند و عوام الناس بسر بدان

وفیقه دارند بهبود میکوینند کپوچان

زن جهاد یوز عسر بسر آمد جهاد یو

ازغایت دلبستگی وتعلق کپاه دوا

لاشش اوزار بدوش گرفتم

توفیق

بدان نیافته بود تعلیم

رسید حکم شد که بجا

اساس نهند قلعه کاکده بیرون قلعه

وحفاظش بجایست تا گاه آذوقه ومصالح قلعه داری باشد دست استحکام

امنیتش نیست لیکن آن کوتاه است اگرچه بعضی ازکوهها وارکه قوت قلعه

توان ساخت آن محفوظ ماند قلعه مذکور بلندی و سعت برج

از آن سبب کروه دیا نزده طناب است عرض انتفاع یکصد وچهار

آن یک کروه قلعه السیت بعد از فراغ بیرون قلعه تجاهای نجانه بهوان

کلان در درون قلعه بسیار بنا یافته بود بعضی ازکه کروه از شهر

توجه فرمود نجاهای بیرون آن بنا کرده بود بعضی ازکه کروه از شهر

اثار کهنه بسیار دیده شد بعضی ازکه کروه از شهر

اهل اسلام مسافت بعید طی نموده

مراد ات می برند

رسید که سلطان

بیست و پنجم همین ماه بعزم ورود

بقصد تسخیر ولایت جیات پیرو پیشکش از

قرار یکه تعین شده بود مقرر

گردید چهل شتر قرقره

چون بعرض رسید که جوانی بهم پیوسته

نشانه طوطی سکار پیدا شده

قرقره کوهی بجا مادر خود سکار فرمود

در قعور دریا بنا خفته

پیشوری پیچیده

مدتهای آن قفسهای کوه شکل از عالم برافتاده بود و بیا بهمی فرود

بجهت دکان آرای خویش سنگی در جای پنهان ساخته شده در راجه آمده

گفت که من در کاران در خواب دیده ام من گفت که فلان مقام

اکنون وقت ظهور من آمده مرا از انجا برگرفته در موضع گیرند

تکاپو رنده راجه بهم رسیده لوحی وهم چهار

یافته و بخوشی و شوکت تمام آورده در بعضی مقام نصب نمایند

ضلالت و گمراهی فرو چیده و العلم عند الله درین تاریخ حاکم وحشم و بیا بهر

اسباب ریاست و حکومت اعتنا و الد و لدرا بتوجهان بیقدم رضای او نشده

خواجه ابوالحسن بجای منصب دیوانی کل سپرده شد

در خلال احوال از تحریر افتاد

صوبه دکن بسیاهه

جدول

بزم تسخیر قلعه بارر ایت عزیمت برافراشته

اسباب جهان داری و لوازم سلطنت است

یزین العابدین بخشی احدیان بفرمان آمده

عنوان نشد و شرح داده نمی‌شود

سال بیست و هفتم از جلوس همایون

شب دوشنبه بیستم جمادی الاول

حرکت موکب جهان آرا از دریا پت الشرف

صفحه نهم از جلوس همایون

اغاز شده درین روز اصفخان منصب

شش هزاری ذات و سوار یافته

گردید و چهل هزار روپیه بصیغه پیک

اپچی عنایت شده رخصت یافت

استماع یافته

همه
قلعه گیری آمد بمحاصره
قلعه قندهار پرداخته که خواجه
عبدالعزیز نقشبندی با هزار جوان
در قلعه متحصن گشته تا بعد ازین چه رو دهد
زین العابدین که بطلب شاهزاده والا
شکوه جوانبخت موکب اقبال شاهزاده
والاقدر از برهانپور بماند و چون
پیوست موسم برشکال نزدیک رسیده
بود ایام باریدگی را در قلعه مندو گذرانیده
متوجه درگاه خواهد شد سابقاً فرمان
شده بود که لشکر ظفر اثر بمبارکی و فیروزی
عنان معاودت معطوف داشته

شاهجهان
دستوری یافت که
با عساکر فیروزی مآثر و فیلان کوه شکوه
و توپخانه عظیم بر جناح استعجال متوجه ملازمت گردند درین
تاریخ مهابتخان از کابل آمده باستیلام عتبه خلافت ناصیه سعادت برافروخت
حکیم مومنا بوسیله مهابتخان دولت ملازمت دریافت و از روی قدرت
و دلبری متصدی علاج ضعف آنحضرت گشت و در همان چند روز آثار صحت بر ناصیه
حال پیدا شد مهابتخان را باز رخصت بصیغه کابل فرمودند اعتبار خان خواجه سرا
بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار سرفرازی یافت و صاحب صوبگی
اکبرآباد و حراست قلعه و خزاین بعهده آن و برین خدمت مقرر گشت نوزدهم فروردی
ظاهر بیگی مورد بارگاه اقبال شد و جشن شرف در آنجا آراستگی یافت
مقارن اینحال عرضداشت خانجهان از ملتان رسید
که شاه عباس با عساکر عراق
و خراسان آلات
و ادوات

معتمد خان بخشی بر جناح استعجال روانه
درگاه والا ساخته گردد و درین تاریخ
باستیلام عتبه خلافت جبین افروز
گردید از غرایب آنکه در حرم سرای
دولت و اقبال دانه مروارید که
چهارده پانزده هزار روپیه قیمت
داشت گم شده و نگرای منجم معروض داشت
که در دو سه روز پیدا میشود صادق مآل
عرض کرد که در همین دو روز از جایی بهم میرسد
وزن سفید پوشی از روی شیفتگی و انبساط
بدست مبارک خواهد داد قضا را روز
سیوم از کنیزان ترک در عبادت
خانه

یافته

همه
دوازده هزاری
ذات و هشت هزار سوار سرفرازی
بخشیدند و مقرر شد که میرزا رستم
اتالیق شاهزاده سپه سالار باشد
و پیشتر بلاهور رفته بفراهم آوردن
سپاه همت مصروف دارد و در مقام
سره پور اعتقاد خان بصاحب صوبگی
کشمیر سرفراز گشت کنور سنگه راجه
کشتوار را از حبس برآورده تعینات
کشتوار کامیاب مراد گردانیدند
و قرار یافت که زعفران و جانور شکاری
بخالصه ضبط میشده باشد چون از آب
جناب عبور موکب منصور گشت میرزا
رستم از لاهور آمده باستیلام
عتبه خلافت ناصیه سعادت نورا
ساخت درین تاریخ افضل خان دیوان
شاهزاده گیتی ستان شاه جهان
عرضداشت ایشان را آورده
ملازمت نمود همگی همت آن خلف دودمان
خلافت مصروف بآنکه غبار شورشی
که مرتفع گشته باب یاری مدار و ملایمت
فرو نشیند و هرچه ارزم و ادب
از میان برداشته نشود و اراده
فاسد بداندیشان واقعه
طلب آنکه

یافته
بخوشحالی تمام و تبسم
کنان آمده در ده بدست همایون داد
و سخن هر کس بکرسی نشست درینولا شاهزاده بلند اقبال
پرگنه دهولپور را بجاگیر خود التماس نموده دریا افغان را بحکومت و حراست
آنجا تعین نمودند و پیش ازین رسیدن عرضداشت بالتماس نور محل بجاگیر شهریار
مقرر نمودند مقارن اینحال دریا رسید خواست که دهولپور را متصرف گردد
از طرفین آتش قتال پذیرفت و تیری بر حلقه چشم شریف الملک رسید و او را
کور ساخت و ظهور این سانحه سبب شورش و آشوب خاطر نور جهان بیگم گشت
و زمانه را خمیرمایه فتنه بدست افتاد

معاودت موکب منصور بلاهور از خطه دلپذیر کشمیر

در بیست و پنجم امرداد ماه الهی نهضت اعلام نصرت فرجام
بصوب لاهور اتفاق افتاد و بفتنه پردازی نور محل
و شورش طلبی او خدمت قندهار
بشهریار فرموده
بمنصب

تتمه

از جانبین اسباب
شورش و فساد سرانجام یابد و دستگاه
بجهت ترتیب و آشوب بلاد و صحبت بد سوی مزاج
بیگم و بشهریار اندازند چون اصفخان را بجانب داری شاهجهان متهم داشتند
و خاطر بیگم را از چنین برادری بحرف لغو و مقدمات دور از کار منحرف
ساخته بودند هرگاه ازین عالم سخن مذکور میشد اصفخان سکوت را حصار عزت
خود دانسته زبان را بگویایی نمیساخت و ارباب فساد ات میدان را خالی
یافته در آتش افروزی سعی داشتند چون خود مراد این کار نبود بیگم را برین آوردند
مهابتخان را که با صفخان خصومت دارد و با شاهزاده هم بی اخلاص است در کابل
طلبیده تا متصدی انتظام اسباب فتنه و آشوب گردد و از غرایب
خصومت آنکه هرچند فرامین مطاع و نشانهای بیگم
بطلب او صادر میگشت بر نسبت
های سابق ظهور این
ساخته را

تتمه

بوجوه معقول
دلنشین خود میکرد و جرأت بر آمدن
نمی نمود و بخدمت مهد علیا عرضداشت
میکرد که تا اصفخان در درگاه باشد
آمدن من متصور نیست اگر در واقعه
برهم زدن دولت شاهجهان را
با خود مقیم ساخته اند اصفخان را
بصوبه بنگاله باید فرستاد و معتمد
خانرا که صیغه بیعت شاهجهان است
شبا شب فرمایند تا من جرأت بر آمدن
نموده متصدی این شغل خطیر گردم
امان الله پسر مهابتخان بمنصب سه
هزاری ذات و یکهزار و هفتصد
سوار سرفرازی یافت و فرمان شد
که او را بوکالت و نیابت خویش
در کابل گذاشته خود جریده طور
متوجه درگاه گردد و بتاریخ چهاردهم
آبان ورود موکب مسعود بدار السلطنت
لاهور اتفاق افتاد و عبدالله خان
از محال جاگیر خود آمده باستیلام عتبه خلافت
جبین افروز گشت بمتصدیان دیوان
اعلی حکم شد که محال متعلقه شاهجهان را
که در سرکار حصار بود و میان دواب است
بجاگیر شهریار تنخواه نمایند
و ایشان

عوض

عوض

ان محال از صوبه دکن
و گجرات و مالوه هرجا که خواهند متصرف
گردند افضلخان هرچند در اصلاح این فساد سعی نموده
نتیجه مرتب نگشت و بیگم راه سخن نداد او را بی نیل مطلب رخصت مرحمت
شد ازین محال هرجا که خواهند محال اقامت قرار داده بضبط آنحدود پردازد
و جمعی از بندها را بجهت یورش قندهار طلب فرموده ایم بزودی روانه درگاه
والا نمایند اگرچه این حکام را بحضرت شاهنشاهی منسوب میداشتند لیکن
شاهجهان بتغیر جاگیر و جدا ساختن مردم تن در داده این تحکم و تعبی را فرو خورد
بمروری فتوری عظیم در جمعیت و سامان ایشان راه خواهد یافت
و اگر مزاج آن فرزند فرازنده تخت و تاج بشورش
در آمده و با فتنه حقیقی و خدای
مجازی طریق کست حی
و سوی

ادب پیش کرده
ناگزیر بحضرت شاهنشاهی لازم
و مصمم خواهد شد که بدانجانب نهضت
فرمایند تا روزگار فتنه پرداز چه نیرنگها
کند و چه نقشها بر روی کار آرد و درین
تاریخ خانجهان بموجب فرمان
از ملتان رسید بسعادت
زمین بوس فرق عزت برافراخت
هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و دو راس
اسپ عراقی برسم پیشکش معروض داشت
صدر بیگ و ولی بیگ فرستادهای
شاه ولایت پناه شاه عباس بسعادت
زمین بوس دریافت سرفراز گشتند
مراسله محبت طراز بنظر اقدس در آوردند
و همدران زودی خلعت فاخره و خرجی
وغیره داده رخصت فرمودند خانجهان را
که بجهت بعضی مطلب و مصلحت طلب شده
بود اسپ و فیل و شمشیر و خنجر
مرصع عنایت فرمودند بطریق منقلا
تعیین نمودند و حکم شد که تا رسیدن
شهریار در ملتان توقف گزیده
منتظر فرمان باشد و اصفخان را بدار الخلافت
فرستادند که تمام خزاین و مهر و روپیه را
که از آغاز سلطنت حضرت
عرش آشیانی

ثمه
وقت باشد بعمل آید
درین تاریخ مهابتخان از کابل
آمده بسعادت زمین بوس مشرف گردید
یافت از خلوت بعرض میرساند که ماظم خان
درین هنگام
شاهجهانست از احوالات میتواند
اگر صلاح بداند رخصتی باو داده
بهمراه خود بکابل بسازد تا مابین او و
روانه راه عدم گردد مظفر خان ایشان
عرضداشت ابتمار خان رسید که
شاهجهان بالشکر گران مازندرانرا
بتصرف آورده
و بیشتر ازین در رجا بیج و اشارتی رفته و شرایف و کیل شاهزاده بمیرو بیزد نوشتهٔ بود
مطلب اصلی جدا ساختن او بود چنانچه مهابتخان نوشته بود
آورده بدرگاه آورد و ازین فرستادن
برهانه تاخال فراهم
آورده بدرگاه آورد و ازین فرستادن
مطلب اصلی جدا ساختن او بود چنانچه مهابتخان نوشته بود
و بیشتر ازین در رجا بیج و اشارتی رفته و شرایف و کیل شاهزاده بمیرو بیزد نوشتهٔ بود
که بلشکر مرجوع تا مقرر شده اشتیاق زیارت حضور بهمرسانیده
یافت رخصت مراجعت یافته بود درین ایام که مزاج صحت امتزاج قدری
و فرمان بمحمت عنوان بخطاخان صادر گشت و آمدن شاه و شتاب حرکت
از مزار اعتدال انحراف داشت و آمدن شاه و شتاب حرکت
خاطر فرخ مظاهر بود و پیوسته حرفهای ناملایم از طرف شاهجهان
بسمع اشرف میرسید و حدوث این مخالفت سبب تشویش خاطر گشته
که از شبدهای شاهجهان خفیه و بخشی سر لوک و نزدان مرتوک مراد و نوشتاد و نصایح
بیشتر از ادای تقریر بود و چون آن مرتوک مراد و نوشتاد و نصایح
باطلی مقاصد نهانی و توقف حاصل شده
بخدمت شاه بدنا بهره
نقضای

اقبال جمع بود باصلاح و خیال ایتمار
اکرده از ارتفاع یافت و خیال ایتمار
عرضداشت اعتبار خان از دارالخلافه
آکرده رسید که چون شاهزاده کجرات
شاهجهان بدکن استعجال متوجه ایدو در
و خانخانان و دارابخان پسر او رایکدیگر
امر کرده تعیین صوبه دکهن
بودند شاه اورنگ

عمدة الملوک و الامرا اکبرآباد

ثمه
والاقدر بر سریر سلطنت است کوی از میدان
که هاهو بر سر سلطنت است کوی از میدان
سازند و در بیوتات چندی از ارباب فساد
که محل سلسلهٔ عادل بود بدلبوش میسازند
که مجسم مرقوم چهر او خلیل الله بیک و ذوالقدر
خان و فدائیان خلیفت شاهزاده
ابواب مراسلات مفتوح دارند
چون وقت مقرر و مدار او بخاطر خطیر و
که چهار رکن مجوس فرمودند و بنا بر عادت
که پیش از ختم با خلیل بیک پیغام داشت
از اولیای عاصی او را سوگند خورد و ذوالقدر
ابو سعید از جانب خود مرخص ساخت
که زده مقدمه که بلوچان آن دیار آمده و قضا
دور انشوب خلافت بشورش مشغول
بقتل این مژده دیجا رخصت شده مهابتخان
لباس شاهانه پوشید

بزاویه خمول خزانه
دروازه شاهزاده اصفهان صلاح دولت
که شاهزاده باصفهان احتکام یابد
دارالسلطنه آگره عزیمت نماید
در بطلبان از آب سلطان پور عبور فرمودند باکجا رتوقف شاهزاده
پیوست الاجرم از آب سلطان پور عبور فرمودند باکجا رتوقف شاهزاده
و رسید و بشارت نسبت شاهزاده بکجا رتوقف شاهزاده
بخدمت و رسید و بشارت نسبت شاهزاده بکجا رتوقف شاهزاده
پیکار با بخدمت و رسید و بشارت نسبت شاهزاده بکجا رتوقف شاهزاده
دست بکار با بخدمت و رسید و بشارت نسبت شاهزاده بکجا رتوقف شاهزاده
که لایق بسکان ایشان نبود آورد و بکمال ضعف
و بیچارگی و رسوائی که مزاج اشرف نهایت ناسازگار بود و بناقص
فرزندان غیب و تحریص نفوذ و غافل آنکه بهرجانب که چشم خرد رسد زبان این دولت
و بیچاره نیست نتیجه بران مترتب شده باکراه رسانیده اند
فرمود و بهوالاپا بدارالخلافه رسانیده
و امروز بایستی در موکب
شاهزاده

مظلوم بوقوع قابل و توقف بمرتبع
پسر نفوذ و سم گذرانیده و فرا تخانرا
جان بزرگ و مقدار ایتمار و صدیقه
باعث کریکان فرزندان حق
اکبرآباد

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Mutamad Khn, Muhammad Sharf,d. 1639 or 40.

Title:
Iqblnmah /

Date:
[16--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23233

File Description:
Part 2

تتمه

خواجه سرا باستلام عتبه
خلافت جبین سعادت نورانی ساخت
در محارست قلعه اگره شرایط و لوازم
بندگی بوجه احسن بتقدیم رسانیده بود
منصب شش هزاری ذات و پنجهزار سوار
عنایت نموده خلعت با شمشیر و خنجر مرصع
و اسپ و فیل خاصه مرحمت فرموده
رخصت انعطاف ارزانی داشتند
و هم اردوی بهشت ماه حوالی پرگنه
هندون معسکر اقبال مخیم گشته
چون شاهزاده پرویز بنواحی اردوی
کیهان توی رسیده بود حکم شد

پسر
اسد خان معموری
از فوج عبد الله خان جان نثار شد
و راجه بکرماجیت که اراده عبد الله خان داشت
نزد دارا بخان شتافت که نوید آمدن عبد الله خان رساند قضا را
درینوقت تیر و تفنگ از شصت غیب در سر راجه رسید و از افتادن او
سر رشته افواج هراول ویران شد همه بخدمت شاهزاده شتافتند دارا بخان
و دیگر سران سپاه نیارست پای همت افشرد و از انطرف جدا شدن عبد الله
خان افواج را از نسق انداخت و در اینجانب کشته شدن راجه بکرماجیت دست
و دل لشکر از کار ماند آخرهای روز افواج طرفین هر یک بجا و مقام خود
رفته قرار گرفتند بالجمله موکب حضرت شاهنشاهی از حوالی اکبرآباد
عبور نموده بصوب اجمیر نهضت فرمود شاهجهان
بجانب ماندو رایت دولت برافراشتند
و در کنار کول فتحپور
اعتبار خان

که امرای عظام باستقبال شتابند
بعد از گذشتن نیم روز در ساعتی
که مختار انجم شناسان رصد بند بود
بسعادت زمین بوس جبین اخلاص
نورانی ساخت آنحضرت بشوق
و شفقت تمام در آغوش عاطفت
گرفته نوازش و مهربانی بیش از
پیش ساختند صوبه پنجاب سرفرازی
و حراست صوبه پنجاب بمسامع جلال
یافته در خلال اینحال بمسامع جلال
رسید که میرزا شاهرخ که در
سرکار

بتن

تتمه

انتظام لشکر منصور
و عساکر اقبال بصواب دید مهابتخان
حواله شد آسامی که در خدمت شاهزاده
دستوری یافته اند بتفصیل ذیل
راجه گجسنگ و راجه جیسنگ و راجه
گردهر و سربلند رای و خان عالم و لشکر خان
و منصور خان و فاضل خان خواجه
میر عزیز الله اسد خان سید
نذر خان اکرام خان موازی چهل هزار
سوار موجود و توپخانه عالی بابت
لک روپیه خزانه همراه دادند
و فاضل خان بخدمت بخشیگری و واقعه
نویسی لشکر مقرر گشت غره خورداد
داور بخش پسر سلطان خسرو بصاحب
صوبگی ملک گجرات سربلندی یافته
منصب بیست هزاری ذات و سه هزار
سوار مقرر و دو لک روپیه بصیغه مدد
مرحمت شد آصف خان بصاحب
صوبگی ولایت بنگاله و دیسه
دستوری یافت سیوم خورداد سنه
جلوس
نهم مطابق نوزدهم شهر رجب سنه ۱۰۳۱
ورود موکب مسعود بدار البرکه اجمیر
اتفاق افتاده در خلال اینحال از
اگره خبر رسید که
مریم الزمانی

بتن

معاودت بمعطوفات

داشته شد و بماند و متوجه شده بنده‌ات را

بیتوتل عبد الله لطف فرمودند که

باصفی نیز دیوان آن صبیه را

وصیع کج تاک رو بسر صرف آن شده باشد

و سر و آن شیشه که بدو تاک رو بسر آمده بود

و اینها را بحیث پیشکش

نثر داده بودند نزد خود طلب

فرمودند و عبد الله خان و فادار را نام

خواجه سرای خود را بگلو میت انفاک

فرستاده و او با معدودی کم

باحمد اباد در آمده متصرف گشت

از ظفر یار خان شنیده

از رفتن او بشیر کار دیگر نیامد

او صفی را اندیشه کار دیگر در پیش

انها دخاطر است بلکه نوشته

صفی جمعیت خوب و اسلحه آورده

بیدا شت متوانست باو دست زد صاحب

صفی جمعیت خوب و اسلحه آورده

صفی اگر بیدا شت متوانست باو دست زد صاحب

صفی اگر بیدا شت متوانست باو دست زد صاحب

صفی اگر بیدا شت متوانست باو دست زد صاحب

شاهزاده

واحتیاط

در اکبرنگر پای همت
افشرده باستحکام حصار و فراهم
آوردن سپاه و دلاسای لشکر
و حشم ترتیب اسباب رزم و پیکار پرداخت
درینولا نشان عالیشان شاه خلایق
پناه رسید بمضمون آنکه بحسب تقدیر
ربانی و سرنوشت آسمانی آنچه لایق
بحال این دولت بود از کتم عدم بعالم
بعالم ظهور جلوه گر شد و گردش روزگار
کج رفتار سرود و ریل و نهار گذار
بهادران لشکر اسلام برین سمت اتفاق
افتاد اگرچه در نظر همت باوسعت
این ملک جولان گاهی بیش نیست
و مطلب ازین عالی تر است لیکن چون
این سرزمین در پیش پا افتاد بسر سری
نمیتوان گفت که گذشت و گذاشت
اگر او را اراده رفتن درگاه بوده
باشد دست تعرض و تصرف
از جان و ناموس او کوتاه داشته میفرماید
که بفراغ خاطر روانه شود اگر توقف را
صلاح وقت داند ازین ملک هر جا که
پسند افتد اختیار نموده آسوده و مرفه
الحال تعیش کند ابراهیم خان معروض داشت
که بندگان حضرت این ملک
به پیر غلام

جواب ابراهیم خان

درینولا
خبر رسید که موکب
اقبال شاهجهان داخل ملک اودیسه گردید
احمد بیک خان برادرزاده ابراهیم خان بر سر زمیندار
کرد هر رفته بود از سنوح این حادثه غریب که بی سابقه آگاهی یافت متردد و متحیر
گشت ناگزیر دست از آن مهم باز داشته بموضع تنبهلی که حاکم نشین آن صوبه
است آمد و آشنایی خود را همراه گرفته بمقام کنک که تنبهلی دوازده کروه
بجانب بنگاله است شتافت چون استعداد مقاومت در خود نمی یافت
در کنک نیز نتوانست پای همت افشرده و از آنجا در بردوان نزد صالح بیک
برادرزاده جعفر بیک رفته صورت حال باز نمود و صالح بردوان را محکم ساخته
در صلاح و صواب بر روی خود بست و ابراهیم خان از شنیدن
این خبر صاعقه اثر حیرت زده کار خود گشت و با آنکه
اکثری از کومکیان او در سرحد مکهه
و دیگر تهانجات متفرق

بصوب
دار الخلافه رخصت
فرمودند که در آنحدود بوده گوش
بفرمان دارد و اگر بخدمتی صاحب ایمایی و اشارتی رود
بر حکم کاربند گردد و در هنگامی که قاضی عبد العزیز از خدمت شاهزاده والاقدر
برسالت آمده بحکم اشرف مهابتخان او را در قید داشت و بعد از روزی چند
کام ناکام ملازم خود ساخت و از برهانپور برسم رسالت نزد عادلخان فرستاد
دنیاداران دکهن از صمیم قلب اختیار بندگی و دولتخواهی نمودند عنبر حبشی علی شیر نام
معتمد خود را نزد مهابتخان فرستاد و از عالم گواران عرضداشت نوشته بنهایت
عجز و فروتنی ظاهر کرد و قرار داد که در دیول کانو آمده مهابت خان را ببیند و پسر کلان
خود را در سلک ملازمان درگاه منتظم سازد و نوشته قاضی عبد العزیز
رسید که عادلخان نطاق خدمت بر میان جان بسته
مقرر ساخته که ملا محمد لاری که وکیل
مطلق العنان و نفس ناطقه
اوست

تا رسیدن ملا محمد لاری و شهر توقف
گردید نموده لشکر خان و جادو نرای
داود ارام و دیگر بندها مقرر داشت
که ببالاگهات رفته در ظفرنگر معسکر
سازند جان سپار خان را بدستور
سابق رخصت سرکار نیز فرمودند
اسد خان معموری با ملچ پور داشته
منوچهر پسر شاه نواز خان را بجالناپور
تعین نمودند و صوبجان را به بهالیز فرستادند
که صوبه خاندیس صایب نماید و همچنین جرجا را
بیکی از بندگان درگاه کاردان سپرده
از ضبط و نسق ملک خاطر
وا پرداخته

عرضه داشت عنبر بعجز و فروتنی که پسر کلان خود را
ملازم درگاه گردانید و نوشته عادلخان بجانوری
که بندگی بر میان جان بسته و وکیل خود را بدرگاه
فرستاده موسوم بخدمت پسر او

درینولا

عبدالله خان کرم کبرا
برآمده در قصبه جهوسی که بر آن طرف آب
در مقابل اله باد واقع است معسکر آراست
و موکب اقبال حضرت جهانبانی در جونپور
نزول سعادت ارزانی فرمود چون نواره
عالی از بنگاله همراه آورده بودند عبدالله
خان بضرب توپ و تفنگ از آب
گذشته در معموره اله باد لشکرگاه
ساخت اکنون مجملا از تواریخ دکن
نگاشته کلک بیان میگردد سابقا
ایراد یافته که عنبر حبشی وکیل نام خود را
نزد مهابت خان فرستاده عجز و فروتنی

رایگان از دست
داده راه سلامت پیش گرفت
و راجه بهیم بی منازعت و مخاصمت بشهر در آمده
صوبه بهار را متصرف گردید بعد از ایام چند موکب اقبال شاه گیتی
ستان سایه سعادت متوطن آن مرز و بوم افکند و جاگیرداران آن صوبه بخدمت شتافته
ملازمت نمودند سید مبارک که حراست قلعه بنارس بعهده او بود قلعه را سپرد
و زمینداران او چنین سعادت زمین بوس دریافته بیشتر از نهضت موکب اقبال
عبدالله خان را با فوجی بصوب اله باش و دریا خان را با جمعی بسمت اوده تعین فرمودند
و پس از روزی چند بیرم بیگ را بحکومت و حراست صوبه بهار گذاشته خود نیز
رایت اقبال برافراختند و پیش از آنکه عبدالله خان از گذر جهوسی عبور نماید
جهانگیر قلی خان پسر خان اعظم میرزا عزیز کوکه بحکومت جونپور
اختصاص داشت جای خود را گذاشته
نزد میرزا رستم باله باش
رفت

و آنکه از دنیا زمندی ظاهر ساخت
بامید که مدار مهمات آن صوبه بعهده او باشد
چون میان او و عادل خان ابواب منازعت
و مخاصمت مفتوح بود و بامداد و اعانت
بندهای درگاه از تسلط و ترفع باو
ساختند و همچنین عادل خان نیز بجهت
دفع شر او تلاش میکرد که مدار
و اعتبار آن صوبه بقبضه اقتدار و اعتبار
حواله او شود آخر افسون عادل خان
نیز کارگر افتاد و مهابت خان جانب غیر
از دست داده بکامروایی عادل خان
برداخت چون غیر
در سر راه بود

شهادت ابراهیم خان

بقید ضبط در آمد تا حال که در آنجا او را مقید
داشتند درینولا از قید برآمده
سوگند داد و حکومت بنگاله را
باو تفویض فرمودند زن او را
با یک دختر و یک پسر شاه نواز خان
همراه گرفته راجه بهیم پسر رانا کرن را
درین مرج و هرج که از خدمت ایشان
اختیار نکرده بود با فوجی بیشتر از منقلا
خود بصوبه بصوبه پتنه که در تیول شاهزاده
پرویز بود مخلص خان دیوان خود را فرستاد
و خود با عبدالله خان و دیگر بندهای
از پی شتافتند بصوبه پتنه بحکومت
و حراست آن ملک مقرر داشت
الهیار پسر افتخار خان او شیر خان
افغان را بفوجداری گذاشته بود رسیدن
راجه بهیم پای همت آنها از جای رفت
توفیق یاوری نکرد که حصار پتنه را
استحکام داده روزی چند تا رسیدن
لشکر معطل دارند

برآمده

سعادت شهادت
روزی شود هنوز سخن تمام نشده بود
از اطراف هجوم آوردند و بزخمهای جان ستان کارش
تمام ساختند جمعی که حصار مقبره متحصن بودند از شهادت ابراهیم خان وقوف
یافت دل خود پای دادند درین هنگام نقیبی را که بندهای شاهی بپای حصار رسانیده بود
آتش دادند و جوانان کار طلب از اطراف دویده بدرون حصار در آمدند و درین
دویدن عبدالله خان دیوان و شریف خان بخشی و دیگر بندهای روشناس به تیر و تفنگ
جان نثار شدند و حصار مفتوح گردید از مردمی که در قلعه بودند بعضی سر و پا برهنه خود را
بدر انداختند و گروهی گرفتاری عیال سلسله پای آنها شده بودند ملازمت نمودند
چون فرزندان و اموال و اشیای ابراهیم خان بیشتر از موکب اقبال از راه دریا
بدان صوب نهضت فرمود احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان
بیشتر از موکب منصور خود را بدهاکه رسانیده
بود چاره بجز بندگی
و فرمان

نسخه

گفت چون ما همه مست
شاهزاده پیوست متوکت کرد باد
پیچش از سوار در بسیاپیو بود با اتفاق
سر بلند رای گشت احکام و انتظام
مهمام یافته و این لایق پسر او با مهزار سوار
در خدمت شاهزاده شتابد و بیابان
قرار داد مشارالیه رخصت فرمود
خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل داده
پنجاه هزار روپیه نقد و یکصد و ده زان
اشرفی شیرود اما او را اکتفا نکرد شیرود
نوزده هم تورد او خطاب لایقه گرفت شیرود
پورد و سوی مضروب را به پای تخت

نسخه

اختفا دخان از نظر محمد خان اراده
چون سپه سالار جلال الدین محمد اکبر پادشاه
او و یک دیگر را از نظر محمد خان
خان پیر مهابتخان با امرای دیگر
او مقرر از شهر آمده بود رفت
و مضافات او دست مصروف درآمد
بنا بر این خاری چند که از آن طرف
مانده بود بیرون آمد و آنچه
که در حقیقت کار روی نمود
مشخص شد آرام

پیشکش

نسخه

وداع یافته رخصت شد
دار و گیر و زد و خورد میان ایشان
نوشش ما جمعی از او و جمعی کشته شد
و سپاه منصور ان چهار را منهزم ساخته
منظر و منصور خان معاودت معطوف
و داشته ملک نوش ارتشنیدن این خبر
مخلت زده گرد از هوش آرامش
از نظر محمد خان التماس نمود که
سر حدات شما فتنه جو را از افغان
و عدهای مخوف این حرات دلی بالی
بوده بعد از مصالحه اوزبک بسیار
رخصت او به حاصل کرده و آن مفسده
از ایشان شب پرداز او دیک و الجایی
و از شیم و دم چند اید توانست
فراهم آورده روی دیار خود
نهاد خانزاد خان علیه ترا دای
و دولتی کور نهایات تعین یوند

نسخه

آخر خدمت دولت و حضرت عرش
حیات سپیر و انور الله بر بنا نه بابن چیز چو خیانت
استقامتی انار الله برهانه بابن چیز چو خیانت
پیش رو انشته در چهل سالگی خانه پیوسته
یک کرده بخت جز کاری نداشتی ضبط مزاره ذات کرا اتحاد و حدود
و معروضه واقع است و از قضیه جام
از قدیم رغبت تمام
چنوار مضافات غزنی ساخته عشیر
سران اوزبک شده و خانزاد خان آمده استشاعه شود که ما
اگر سنه او را از ما مخالفت آشکار
والا ناگزیر بیانها جمعی
اوزبکان محافظت نامهای خانزاد خان
یکوبک مزار بادا و اوزبکان
بیدا فعه

نسخه

یکدگر زنم طلب کرده بیدبا بحکم
چون بهادران
عرصه

نسخه

جناب حاکم
نقل فرمان

تتمه

در توقف اقتا و بعد ازان

گذر و ران از پیش آنها به بخت یاوری
دود و لشکری می منزل کشی به بست آورد و شد

چهل کروهی بالای آب گذری بخت
عبور شکر اختیار نموده را سیری کرده شد

وعا کر منصوره در رعیات ایزدی
از آب کذشته بتاخ پرست

پنجم شهر پور ماه الهی بساعت اقبال
بعبور دریای سلطنت الهور رایت اقبال

یافت و در یوقت شهنشاهی صوبه برار
بوعوض سپرده خان اعظم میرزا عزیز

کوکه و راجه بهاو چال طبع سعادتمند

تتمه

رعایت حجی اکبر خان بخت

دولت ابوفتح قرین پرست کس از احکام و اقوام

و اولاد و احفاد و میرزا کوکه که بمرتبه امارت رسیده بود و شد

و صاحب علم و افتدار شده اند شرالیه در رعایت فهم و سلامت پیمان و صلاحیت

نشان و تاریخ دانی یکتای زمان خویش بود و بغایت تفنن قریحه داشت تعلیق را

بغایت خوب می نوشت سالها در میرزایی پسر طالعی است

اسشعه او بنک قلم او در خطوط ستایان و بالاتفاق ارباب

طرای داشت لیکن بسرحد پیشینیان نمی رسد

این سخن از دست که شخصی از گفت بحقیقت می پیوندد و در نظر

بعد از ان سوگند خورد و باشم که دروغ است هم رعایت پسرهای او است

کرده دولت ایشان چهار زن لازم است یکی از ان قوم

خواسانی نسیوم سندوستانی چهارم

مادر الهوری زن

بخت

تتمه

مصاحبت و مزبانی

زن خواسانی برادری سامان خانه و زن

مشورتی بود استطرنجان شوری و زن با و آرایش

مصاحبت بلاق کرده مکاه یکی از ان مصدر

تقصیری شود و او را بایه شقاق کرد

تا بغرست دیگران شود خان اعظم

مصاحبتی بود با دل عدیل و نظیر حکیم ابوالفتح

اختلاف سر آمد کوی دولت و اخلاص فرزانه

خان اعظم او قات فرزانه خویش را صرف

بیست و هفت سال مصاحبت بود

بیست بخت است ستایی ذات خجسته

و نسبت بخت است ستایی ذات خجسته

و نسبت بخت است ستایی ذات خجسته

تعریف خان اعظم

عشرت افزوده کارنامه مردمی

ودیگر عیش خاص ساخت و شمشیرهای خونبار
رود کلباعث تحسین و آفرین شهسواران میدان تهمت و جلادت
باشد آخر اجنبیان و جوانان چیره دست گزیده و سپاهیان جنگ دیده و کار
آزموده که پیش شاهزاده پرویز و مهابت خان بایستاده و بیوندند از اطراف
چوم آورده و غلغوده و آن یکتای عرصه همت را بی تشویش
غلطانیده بودند و اوتار مقتی داشت از
وسران سپاه و دیگر افواج توفیق کمک و مدد او یافته و مشتیان تهمتن
شرایط احتیاط مرعی داشته شیشه شکافته و توپها را سرد اورده بودند و بعضی با پرچاده
کنیشته و توپخانه بهت لشکر بادشاهی افتاده و دریاخان با پنج
افغانان که اختیار پنه کی خوده بودند جنگ ناکرده
راه فرنیت سپردند و کار بجای رسید
که افواج بادشاهی خلقه
صف

دلشکر شاهی از
نوکران قدیم و جدید مرتب نشده
و لشکری از دو سه نوع ایشان صلاح دیده
در جنگ صف نشیند بدیر خلاف
رای آنچه بهم پیوسته را تاکران پای
چهالت افزوده مبالغه و اغراق را
بحدی رسانیده که بدون من جنگ
تمرینی من متصور نیست و این بر دو
آئین پاکبازی و مضافات در راز نگاه نمیدارد
مراعات خاطر او بر سر مقدم و همه
عدم استعداد و دیرپوی از نگ و آزمایش جنگ
صعب دانسته و از خاطر فرخ سیر گذشته

مقدور و بخود بجا آورد
و انواع خفت و خواری کشیده باز
بارگاه والا آمد آنحضرت اصلا کرانی خاطر ظاهر نمود
بعنایتی که در مخیله او نگذشته بود سرفراز میگردانند و درین تاریخ خبر رسید
که جمعی از زمینداران بنگاله که در قدمت شاهجهان آمده بودند شام نوازش یافته
آن از توپ و تفنگ که اطراف شام را گذاشته بودند و از هر طرف
در چهل کنت که استحکام داده شده بود تا العهد بن چهره وی دیده معارف انجام
بتوپ و تفنگ استقبال نقد عشرت شام زاده پرویز و مقابل کلیدی صف
دراز روی ایشان را فتح است و اول آنحضرت شام زاده پرویز و مقابل کلیدی صف
طهماست و از سی چند عسکر طرفین در مقابل یکدیگر صف
آراسته بودند با آنکه شکر بسیاری
سپاه چهل هزار سوار

ناختن عنبر بر قطب الملک و تاراج نمودن شهر بیدر
و آزانجا با جمعیت سالسته بر عادلخان زدن و قلعه بند شدن

عادلخان در بیجاپور

همه

بیجاپور متحصن شده باستحکام
برج و باره و لوازم قلعه داری
پرداخته کس بطلب ملا محمد لاری
و لشکری که با وزرای او در برهانپور
بودند فرستاده بمتصدیان
صوبه مذکور بتاکید و مبالغه داری
نوشت که حقیقت اخلاص
و دولتخواهی من بر همه دولتخواهان
عظام هویداست و خود را از منسوبان
درگاه میدانم درینوقت که عنبر ناحق
ناشناس با همچنین گستاخانه پیش آمده
چشم آن دارم که جمیع دولتخواهان

خصوصا
ملک عنبر مبنی
بر التماس توجه بر آن صوب مکرر رسید
اکنون مجملا از سوانح ملک دکن که در غیبت آنحضرت حادث
شده بود رقم زده کلک وقایع نگار میگردد و چون ملک عنبر بسر حد ولایت
قطب الملک شتافت و مبلغ که هر سال بجهت خرج سپاه میگرفت و درین دو سال
موقوف مانده بود باریافت نموده مجدد العهد و قسم خاطر مقرری از آنجانب
واپرداخته بحدود ولایت بدر رسید و مردم عادلخان را که بحراست آن ملک مقرر نموده
زبونی و بی استعداد یافته غافل بر سر آنها تاخت و شهر بیدر را تاراج نموده از آنجا
با جمعیت و استعداد فراوان بر سر عادلخان شتافت چون اکثری از مردم کار دیده
و سرداران پسندیده خود را همراه ملا محمد لاری به برهانپور فرستاده
بود جمعی که بدفع آن کفایت کنند حاضر نداشت صلاح
وقت در پاس عزت و مجاراست
دولت خود دانسته
در قلعه

با سپاهی که درین صوبه موجود اند
بکومک من متوجه گردند تا این غلام
از میان برداشته سزای کردار او
در دامن روزگار او نهاده آید
در هنگامی که مهابتخان با شاهزاده
پرویز متوجه اله باش گردید
سربلند رای بحکومت و حراست برهانپور
باز داشته مقرر نموده بود که مهمات
کلی و جزوی بصواب دید ملا محمد لاری
کار کند و در انتظام مهام دکن از صلاح
و رای داد او انحراف نورزد
چون ملا محمد بسیار بجد
و مبلغ

سه لک هون

عرضه داشت عنبر که بدرگاه
آسمانجاه بسحر و انکسار قلمی نموده
من غلام درگاه ام مرا با عادلخان
واگذارند

همه

تقصیر و کدام گناه
در مقام خرابی و استیصال من در آمده
آن بتکلف عادلخان و تحریک ملا محمد لاری
بر سر من می آیند میان عادلخان بر سر ملکی
که در وقت نظام الملک مقرر داشته
بود الحال بر خلاف قرار داد
عمل مینماید و به نزاع است اگر او
از بندهای درگاه است من نیز از غلامان
آن درگاه ام ما را با او واگذارند
تا هر چه در مشیت ایزدی است بظهور آید
انحراف او التفات نفرمودند کوچ
بر کوچ متوجه آن صوب شدند و هر چند

سه لک

هون که قریب دوازده
لک روپیه باشد بصیغه مدد معاش
بمتصدیان آنجا داده و نوشتهای عادلخان در باب
طلب کومک بمهابتخان رسید او نیز تجویز این معنی نمود بمتصدیان دکن
نوشت که بی تامل و توقف همراه ملا محمد لاری بکومک عادلخان شتابند
ناگزیر سربلند رای با معدودی در برهانپور توقف و لشکرخان و منوچهر
و خنجرخان و جان سپار خان و رضی خان ترکمان و عقیدت خان و اسد خان
و عزیز الله و جادو نراین و اودارام و سایر امرا و منصبداران که تعلقات
صوبه دکن بودند با ملا محمد لاری و سردار خان و عادلخان بقصد استیصال شتافتند
چون عنبر از این معنی وقوف یافت نیز نوشتجات نزد بندهای
شاهی فرستاد که من از غلامان درگاهم و نسبت
بسگان آن آستان گستاخی و بی ادبی
از من بظهور نیامده
بچه

عنبر در الحاح و زاری افزود و ایشان
بیشتر شدت ظاهر میساختند ناگزیر
از ظاهر بیجاپور برخاسته بحدود ملک
خود پیوست و بعد از نزدیک رسیدن
افواج عنبر دفع الوقت و مدارا
نموده روزگار میگذرانید و بدست
راست و چپ سر دور نموده سعی در آن
داشت که کار بجنگ نرسد و ملا محمد لاری
بامرای شاهی سر در دنبال او نهاده
فرصت نمیداد و هر چند بیشتر سر اندازی
و مواسا مینمود ملا محمد حمل بر عجز و زبونی
کرده در شدت می افزود
چون کار

عالیات از کشمیر

معاودت رایات

سنگ کهنی عمارت در کوه پیرپنجال

هجری از کشمیر بجانب لاهور شد پیش
ازین مکرر بعرض رسیده بود
که در کوه پیرپنجال جانور میباشد
مشهور بهمای و مردم این سرزمین
میگویند در طعمه اش استخوانست
و پیوسته بر روی هوا پرواز میکند
و مشاهده می افتد نشستم بنظر در آمده

و اگر رفتن مهابتخان
به بنگاله میشود جریده متوجه درگاه
والا گردد شاهزاده با سایر امرا در برهانپور
توقف گزینند

که
بخشیان او را پیش
آورده در جای مناسب ایستاده
نمایند قبل ازین فدائی خان را نزد شاهزاده پرویز فرستاده بودند
که مهابتخان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله روانه سازد
و خانجهان از کجرات بخدمت وکالت و اتالیقی شاهزاده پرویز فرق عزت
برافرازد درینولا عرضداشت فدائی خان رسید مرقوم بود که در سارنگپور
بخدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام بادشاهی نموده شاهزاده بجدائی
مهابتخان راضی نیستند که هر چند درین باب مبالغه و تاکید داشتم نتیجه بران
مترتب نگشت چون بودن در آن لشکر سود نداشت در سارنگپور توقف گزیده
قاصدان تیز رو بطلب خانجهان فرستادم که بسرعت هر چه تمامتر متوجه اینحدود
گردد بالجمله چون حقیقت حال از عرضداشت فدائی خان بعرض
همایون رسید فرمان تاکید صادر شد
که زنهار آنچه حکم بخاطر
راه ندهد

چون بخاطر اشرف اعلی حضرت
بتحقیق این مقدمات توجه مفرط دارد
حکم شد که قراولان هر کس که ته تفنگ
زده بحضور آرد پانصد روپیه انعام شود
قضا را جمال خان قراول به بندوق زده
بحضور اشرف آورد چون زخم
بیالش رسیده بود زنده و تندرست
بنظر در آمد حکم شد که چینه دان را
بشکافند از حوصله اش ملاحظه نمایند
که فی الواقع خورشش استخوانست
همچنان بعمل آمد و استخوان ریزهای
باریک بر آمد
و مردم

کوهستان

اقبال اتفاق افتاد
یک لک روپیه بخانخانان انعام مرحمت
شد درین تاریخ آقا محمد ایلچی شاه عباس
بدولت زمین بوس دریافت از عرضداشت فدائی خان معروض اقبال آگاه
گشت که مهابت خان از خدمت شاهزاده
دستوری یافته بصوب بنگاله
شتافت از غرایب آنکه داور بخش
شیر زرد پیشکش آورد که بایز الفت
داشت در یک پنجره می باشد و بآن
بز نهایت محبت و لابه گری ظاهر میسازد
و بدستوری که حیوانات جفت میشوند
بز را در آغوش گرفته حرکت مینماید حکم
فرمودند که آن بز را از پیش گرفته مخفی دارند
فریاد و اضطراب ظاهر میساخت آنگاه
حکم شد که بز دیگر بهمان رنگ و ترکیب
در آن قفس دارند اول آنرا بوی کرد
بعد از آن کمرش گرفته شکست
فرمودند که دیگری را درون پنجره
او ببرند فی الفور او را نیز از هم درید
باز همان بز را پیش او بردند الفت
و مهربانی بدستور سابق گذرانیده
ظاهر ساخته خود به پشت افتاد بز را
بر روی سینه خود
گرفته

کوهستان
نیز نشان ساخته اند
که خورش او استخوانست همیشه
بر روی هوا پرواز میکرد و چشم بزمین دوخته
میدارد هر جا که استخوان یافت از هوا افتاده بنول میدارد و از
عالم بلند بر روی سنگ می اندازد تا بشکند و ریزه شود آنگاه آمده می چیند
درینصورت غالب ظن آنکه همای مشهور همی باشد چنانچه گفته اند بیت همای
بر سر مرغان از آن شرف دارد که استخوان خورد و طایری نیازارد و ترکیب
بعقاب نور شباهت دارد و سرنوش بکل مرغ میماند لیکن سر کل مرغ
پر ندارد و این پرهای سیاه بر تن بسیار دارد و در حضور وزن فرمودند چهار صد
و پانزده توله بوزن در آمده درین ایام سردار خان برادر عبدالله خان
از جهان فانی بسرای جاودانی شتافت شب مبارک
شنبه سیوم آذر ماه در ساعت مسعود
بدولتخانه لاهور
نزول

شاهجهان جدا شده این فدوی شفیع جرایم
خویش ساخته کتابتی مبنی بر اظهار
ندامت و خجالت و انفعال
ارسال داشته باعتماد کرم و بخشایش
آنحضرت نوشته او را بجنس فرستاده
امیدوار از مراحم بیکران و مکارم
بی پایان حضرت جنانست که رقم

نوشته بود که عبدالله خان از خدمت
و همدرین ولا عرضداشت خانجهان رسید
آمده شاهزاده پرویز را ملازمت کرد
فدائیخان رسید که خانجهان از گجرات
اینحال عرضداشت

که دهان جفت خود را بوسه کند درینولا فاضلخان را
بخدمت دیوانی صوبه دکن سرفراز ساخته منصب هزار و پانصدی ذات
و هزار سوار عنایت فرموده خلعت و اسپ و فیل بمشار الیه مرحمت نموده بسی و دو نفر
آنصوبه خلعت مصحوب او فرستادند چون مهابتخان فیلانی که در صوبه بنگاله و غیره
بدست آورده بود تا حال بدرگاه نفرستاده و مبلغهای کلی مطالبات سرکار
نزد او طلب می آید و نیز از محال جاگیر بندهای درگاه بوقت تغیر و تبدیل زرها متصرف
گشته بود بنابرین حکم شد که عرب دست عنب نزد مشار الیه شتافته فیلان
که نزد او فراهم آمده اند بدرگاه بیارد و مطالبات حسابی نیز ازو باز یافت
نموده بخدمت شتابد و او را جواب حسابی که خرد پسند
بوده باشد بدرگاه جهان پناه آمد بدیوان
عظام مفروغ سازد
مقارن

عفو بر جرایم او کشیده آمد در جواب
او فرمان صادر شد که این درگه مانمونه
ایزدیست جای نوسید و مایوسی نیست
ملتمس او بعز قبول مقرون گشت هرگاه
از نواخته و پرداخته و از خاک برداشته
ما اینچنین ضلالت و گمراهی و کفران
نعمتی بظهور آید پس بر جوهر شناسی
خود من منفعل ام عالم عفو و بخشایش
من وسیع و نظر اغماض من بدیع است
و مالک الملک آن قدر قوت
و قدرت داده و صواب بخشیده
که از پای کمی و قصور
و گرانی

وقتور

غرض اختصاص یافت معاودت
موکب ایهان شکوه از کشمیر
بتاریخ هفدهم اسفندارمذ ماه الهی
مطابق بیستم اسفندارمذ جمید الثانی بعزم
سیر و شکار نهضت موکب و اقبال
بصوب کابل اتفاق افتاد چند روز در ظاهر
شهر مقام فرموده روز جمعه بیست و
سیوم ماه مذکور کوچ فرمودند افتخار خان
پسر احمد بیگ خان کابلی سر اضداد را
از صوبه بنگش آورده جبین اخلاص را
بزمین سوده و حضرت شاهنشاهی سجدات
شکر این موهبت الهی که از عطیات
مجدد الهی بود بتقدیم رسانید حکم شادیانه
نواختن فرمودند حکم شد که سر آن آشفته
دماغ تباه اندیش را بلاهور برده
بدروازه قلعه بیاویزند و تفصیل
این اجمال آنکه چون ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن
بکابل رسید شنید که یلنگ توش
اوزبک بقصد شورش افزای
و فتنه انگیزی بنواحی غزنی لاجرم
باتفاق بندهای که تعینات آنصوبه اند
لشکر فراهم آمده بر سر او روان شد
درین اثنا اجداد بدنهاد قابو یافته
باشارت این تباه
اندیش

نقاره فتح بلند آوازه ساخته از اطراف
جنگ انداختند و داد شجاعت
و جلادت دادند از هنگام صبح
تا سه پاس روز آتش قتال و جدال
اشتعال داشت بعد از آن
بمیامن عواطف و مراحم الهی ابواب
فتح و فیروزی بر چهره مراد دولتخواهان
مفتوح گردید و آن محکمه بتصرف اولیای
دولت و بهادران لشکر منصور درآمد
درینوقت یکی از احدی شمشیر و انگشتری
و کاردی که آنچه یافته بود نزد ظفرخان برده
نمود یقین شد که اینها از آن عاصی است
و ظفرخان خود با احدی مذکور بر سر
لاش او رفت و ظاهر گردید که
بندوقی از شصت غیب باو رسید
و بجهنم واصل شد با جمله ظفرخان و دیگر
بندهای که منصور مصدر خدمات پسندیده
شده اند هر کدام در خور استعداد
خویش باضافه مناصب
و مراتب

روز مبارک شنبه هفدهم جمادی الاول
محاصره را بر و تنگ ساختند تا آنکه
کماشتند قریب پنج ماه زد و خورد کرده
از آن طرف هجوم آورده همت تسخیر آن
و همه یکدل و یکرو و یکجهت
همه

آن مفسد سیاه بخت پیش کرده پلنگ توش
از آن اراده باطل ندامت گزیده یکی از خویشان خود را در نظر ظفرخان
فرستاده اظهار ملایمت و تملق کرده برگردید اولیای دولت خاطر از آنجانب
واپرداخته دفع فساد احداد را پیش نهاد همت ساخته بهمان استعداد و جمعیت
از راه بهکر بر سر او روان شدند چون خبر برگشتن پلنگ توش و آمدن ظفرخان
بآن مدفن جام رسید تاب مقاومت نیاورده خود را بکوه لواغر که محکمه او بود کشید
و آن بی عاقبت آن کوه را پناه قوی و زور می اندیشید دیواری در پیش دره
برآورده بالات نبرد استحکام داده ذخیره و سایر اسباب قلعه داری آماده
و مملو داشت اولیای دولت ابد قرین استیصال آوارجه همت
خود ساخته بقدم سعی نشیب و فراز بسیار
در نوشته بدره مذکور
در پیوستند

به تیر او
درآمده راه زنی
و دست درازی که شیوه شنیعه
آن مفسد سیاه بخت پیش کرده پلنگ توش
از آن اراده باطل ندامت گزیده یکی از خویشان خود را در نظر ظفرخان
فرستاده اظهار ملایمت و تملق کرده برگردید اولیای دولت خاطر از آنجانب
واپرداخته دفع فساد احداد را پیش نهاد همت ساخته بهمان استعداد و جمعیت
از راه بهکر بر سر او روان شدند چون خبر برگشتن پلنگ توش و آمدن ظفرخان
بآن مدفن جام رسید تاب مقاومت نیاورده خود را بکوه لواغر که محکمه او بود کشید
و آن بی عاقبت آن کوه را پناه قوی و زور می اندیشید دیواری در پیش دره
برآورده بالات نبرد استحکام داده ذخیره و سایر اسباب قلعه داری آماده
و مملو داشت اولیای دولت ابد قرین استیصال آوارجه همت
خود ساخته بقدم سعی نشیب و فراز بسیار
در نوشته بدره مذکور
در پیوستند

واقسام

همه
افتاد بیعت و یکم
جلوس مقدس معلی شد آقا
محمد ایلچی شاه فلک بارگاه شاه عباس
رخصت انعطاف ارزانی فرمودند
خلعت و اسپ با خنجر و شمشیر مرصع
و سی هزار روپیه نقد خرج راه التفات
نمودند و مکتوبی جواب محبت نامه
شاهی نگارش یافت کرز مرصع تمام
بالماس که پنجاه هزار روپیه قیمت
کرده آمد و شمامه عنبر نفیس و نادر
مدسم ارمغانی و حواله او شد در اوراق
گذشته فرستادن عرب عنب دست
نزد بهانجان بجهت آوردن فیلان و غیره
رقم زد کلک سوانح نگار گشته و اشارت
بطلب او نیز رفته درینولا نخست
فیلان را فرستاده بعد از آن خود
بحوالی اردو پیوست با جمله طلب او
بتحریک و کارپردازی آصفخان بود
و پیش نهاد خاطر آنکه او را خوار و بی عزت
ساخته دست تعرض بناموس و جان و مال او
در زند و این مطلب گران را بغایت سست
پیش گرفتند او برخلاف آصفخان
با چهار هزار راجپوت خونخوار یکرنگ
و یکجهت آمده عیال اکثری را
همراه

واقسام
نوازش و مراحم اختصاص
یافتند درین تاریخ خبر رسید که رقیه
سلطان بیگم صبیه میرزا سندال منکوحه حضرت عرش
آستانی انار الله برهانه در دار الخلافت اکبرآباد بجوار رحمت و مغفرت
ایزدی است پیوستند زن کلان آنحضرت ایشان بودند چون فرزند نداشتند
در زمانی که شاهجهان از صبیه راجه بعالم ظهور آمدند حضرت عرش آستانی
آن یکتای گوهر خلافت را بمنکوی بیگم سپردند و آن سریر آرای خلوت
برای قدس متکفل تربیت شاهزاده والاگوهر شد القصه در هشتاد و چهار
سالگی به نهانخانه عدم شتافتند بیست و نهم اسفندارمذ ماه ساحل دریای چناب
بورود موکب مسعود آراستگی یافت

آغاز سال بیست و یکم

از جلوس همایون جهانگیری
شب شنبه بیست و دوم
دویم شهر جمادی الثانی سنه ۱۰۲۵ هجری
نوروز جهان افروز
اتفاق

همه

بندگان حضرت سرفراز
شویم چون این کنکاش ناصواب
بمسامع جلال رسیده از ضابطه
معقول بیگانه نموده و همان شب مقرب خان را
و صادق خان بخشی و میر منصور و خدمتخان را
پی در پی نزد آصفخان فرستادند
و عمدهای دولت را نیز حکم شد
که از آب گذشتن و جنگ انداختن
محض خطاست و غلط زنهار که این تدبیر
نادرست را نتیجه خامکاری و نارسایی
دانسته پیرامون خاطر راه ندهند که بجز
ندامت اثری بران مترتب نخواهد شد

تشریف
بردند معلوم نشد که
چه قسم وسواسی و توهمی بخاطر آن بیش
بدسرشت رسید چون حضرت شاهنشاهی بدرون
درآمدند براجپوتی اشارت ساخت که او را گرفته بتیغ خون آشام شربت
خوشگوار شهادت در کام او ریختند الغرض چون نورجهان بیگم از آب گذشته
بمنزل برادر خود رفت عمدهای دولت را طلبیده مخاطب و معاطب ساخت
که از غفلت و خامکاری شما کار باینحدود رسید که آنچه در مخیله هیچ متنفسی نمیگذشت
بظهور آمد و در پیش خدا و خلق خجلت زده گشتند اکنون تدارک آن باید کوشید
و در آنچه صلاح و برآمد کاری بوده باشد باتفاق معروض دارید بصلاح همدیگر اینها همه
یکدل و یکزبان شده بعرض رسانیدند که تدبیر درست و رای صایب آنست
که فردا فوجها ترتیب داده در رکاب سعادت از آب
گذشته آن مفسد مقهور را منکوب
ساخته بدولت زمین بوس

هرگاه من در اینطرف باشیم بکدام
دلگرمی و چه امید جنگ میکنید بجهت اعتماد
و احتیاط انگشترین خود را مصحوب میر منصور
فرستادند آصفخان بگمان آنکه این حرفها
زاده طبیعت مهابتخان است و بتکلف او
حکم چنان فرموده اند ممنوع نشد
بهمان قرار داد پای همت عزیمت افشرده
درینوقت فدائیخان از فتنه پردازی
زمانه وقوف یافت سوار شد یکبار دریا
وار پلی را آتش زده بودند و امکان عبور
لشکر منصور نبود بیتاب شده در تیرباران
و طلاطم فتنه با چندی از
نوکران خویش

فدایانه

همه

سه چهار از آب عمیق
غریق بی کشتی گذشتند و در وقت
گذشتن انتظام فوج برجا نماند هر فوجی
بهر طرفی افتاد آصفخان و خواجه ابوالحسن
و ارادتخان با عماری بیگم روبرو فوج
کلان غنیم که فیلان کلان کاری خود را پیش
داده کنار آب مضبوط ساخته ایستاده
بودند درآمدند فدائیخان مفاصله یک تیرانداز
پایان تر مقابل فوج دیگر از آب گذشت
ابوطالب پسر آصفخان و شیر خواجه والدیار
و بسیاری از مردم پایان تر از فدائیخان
عبور نمودند با این اسپان شناکرده یراقها
تر شده جلو ریزان گشته جمعی بر کنار
آب پیوسته و گروهی در میان آب مانده
و فرقه بربع آب آنطرف رسیده که افواج
غنیم فیلان را پیش رانده حمله آوردند
هنوز آصفخان و خواجه ابوالحسن در میان
آب بودند که جلو مردم پیش گرفت
و مراد از مشاهده بحال حالتی روی داده
که گویی آسیا بر فرق سرم میگردد دیگر کیست
که بکسی پردازد و سخن بشنود و پای همت
بجا دارد اول بایستی گذری که عبور لشکر
بسهولت میسر باشد بدست آورد
فوجی را پیشتر از آب گذرانید
که روی

فدایانه
روبروی دولتخانه
اسپ بدریا زده درخواست که
بشناوری عبور نماید شش کس از همراهان او بموج بلا خیز نیم جانی
فنا رفتند و چندی از بند پایان افتاده نیم جانی بساحل سلامت رسیدند و خود
با شصت سوار برآمده چپقاش نمایان کرد و دست اکثری از رفقای او بکار رسید
و چند کس از همراهان چون دید که کاری پیش نمیرود و غنیم زور است و بملازمت
اشرف نمیتواند رسید چنانچه پارچه سنگی بدیوار آهنی خورد باز پس می افتد بهمان حسن
و چالاکی عطف عنان نموده از آب بگذشت و حضرت شاهنشاهی آن روز و آن شب
در منزل شهریار آخر بردند روز شنبه بیستم فروردی ماه الهی مطابق بیست و نهم جمادی الثانی
آصفخان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدهای دولت قرار بجنگ داده در خدمت
مهد علیا نورجهان بیگم از گذری که غازی بیگ شرف نواره
پایاب دیده بود قرار گذشتن دادند
اتفاق تدبیرین گذرها همان بود

همه

در این مدت که حامله بود خدمت
تمام خانه خود را چنانچه رسم مردم نامراد است
میکرد و هیچ بر و گران نبود در این ولا از تو
افضل خان بعرض رسید که با یسنغر پسر شاهزاده
مرحوم سلطان دانیال در امر کوت از شاهجهان
جدای گزیده خود را براجه گجسنگ رسانیده
عنقریب بخدمت شاهزاده پرویز خواهد رسید
از اعظم سوانح مقهوری و ادباری مهابتخان
رحیم العاقبت است و تفصیل این اجمال
آنکه از تاریخی که آن بداندیش مصدر
گستاخی و سوء ادب شده و مهابت او
درون و بیرون دولتخانه را فرو گرفت

پی
شعور بودند ناگزیر
اطباء قرار بداغ دادند معهذا
بهوش نیامدند و بعد از دو ساعت دیگر اقامت بهم
و سخن کردند و باز از هوش رفتند اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص کردند
و این همه افراط شرابست در این ولا شاهزاده والاگهر سلطان دارا شکوه و شاهزاده
اورنگ زیب از خدمت پدر عالیقدر بملازمت جد بزرگوار آمده بدولت زمین بوس فرق
نیاز نورانی ساختند سوای فیلان از جواهر و مرصع آلات قریب سه لک روپیه
پیشکش ایشان بنظر اشرف در آمد از عرضداشت متصدیان دار الخلافه اکبرآباد
معروض گردید که قبل از این عورتی سه دختر بیکبار زائیده بود الحال باز بهمان رنگ یک پسر
و دو دختر زاده همه در حیات اند و در همسایگی راقم اقبالنامه زرگری خانه داشت
نخست زن او بعد از دوازده ماه زائیده بار دویم پس از هژده ماه
مرتبه سیوم بعد از دو سال فرزند آورد
و هر سه فرزند او فقیر دیده بود

حالتی دست داد که گویی مردم را سایه
زیر کرده و خواب پریشان می بینند
حضرت شاهنشاهی از کمال حوصله و بردباری
آنقدر بجانب او رفته بودند و بجدی
عنایت التفات ظاهر میساختند
که از طرف آنحضرت اطمینان قلب
بهم رسانیده مس قلب خود را زر اندود
اخلاص نموده بعیار کامل میفروخت
و آنحضرت دانسته خریداری و دلنشین او
کردند که حال جدایی او از خدمت حضور
بنای عدم اختیار بوده و آنچه بقلم
نقش پذیر گشته بر وفق
خواهش

خواهش
و طبق مراد ماست
و هر چه نور جهان بیگم در خلوت میگفت
بی کم و کاست نزد او در مجلس میفرمودند چنانچه مکرر بر زبان
آوردند که بیگم قصد تو دارد و از خود خبردار باش و صبیه شاه نواز خان خلف
عبد الرحیم خانخانان در عقد ازدواج شایسته خان پسر اصفی است میگوید که گاه
قابو بیابم مهابتخان را بزنم به بندوق و اظهار این مقدمات او را مضطرب خاطر
ساخت آنکه رفته رفته توهمی که در دل داشت صورت بست و از آن رهگذر
هشیار و بیدار بود جمع کثیر از راجپوتان را با خود بدریا آورده بر گرد و پیش دولتخانه
بار میداشت و از کم هندوان ضبط و نسق بر جا نماند معهذا نوکران خوب جنگ
احدیان کشته شدند و چشمش بر سینه دل پای دارد بر خلاف او نور جهان بیگم
پیوسته در انتظار فرصت او بود نوکران و صید دلها میکرد
تا آنکه هشیار خان خواجه سرای بیگم
بموجب نوشته ایشان
قریب دو لک روپیه

و بزور زمان دلاسا میکرد

همه
خرج نموده چهار هزار
سوار در لاهور نوکر ساخته باقبال شتافت
و در رکاب سعادت نیز جمعیت نیک
فراهم آمده بود و حضرت شاهنشاهی
محله سواران را تقریب ساخته بودند که
تمام سپاه از قدیم و جدید چیره
از دولتخانه با دور جا دور بایستاده
شدند آنگاه بلند خان خواص را حکم شد که نزد
آن بی عاقبت رفته پیغام گذارد که امروز
بیگم مردم خود را بنظر اشرف میگذراند
بهتر اینست که تو مجری امروز را موقوف
داری مبادا قلیچ خان با هم گفت و شنید
نموده کار بجنگ انداز و نزع رساند
از پس بلند خان ابو المحسن را فرستادند
که از و قوی سخنان کند و بوجوه معقول
روانه منزل پیش سازد بالجمله چون واهمه
بر مزاجش استیلا یافته بود اینهمه
بی خیانتی و بوالفضولی بیکبار وا نهاده
راه ادبار پیش گرفت و موکب ظفر قرین باشنه کوب
نهضت فرموده و در منزل نتوانست پای
قدیم ساخت و دو منزل را یکی کرده از آب
رهتاس گذشت و فرود آمد و دولتخانه
بادشاهی در این طرف آب آراستگی یافت
و افضل خان را نزد آشفته دماغ فرستاده
حکم فرمودند

سالاری لشکر و انتظام
افواج بعهده او بود و اختیار بندگی
و دولتخواهی را سرمایه سعادت خود دانسته
با پانصد سوار بحوالی جالناپور آمده بسر بلندرای
نوشته که من با فتح خان پسر ملک عنبر
و دیگر برادران نظام الملک قرار دولتخواهی
داده از پیش قدمان این سعادت
اندوزان شده ام و نام بردها نیز از یکدیگر
سبقت نموده پی در پی خواهند آمد چون
خانجهان از نوشته سربلندرای حقیقت
کار اطلاع یافت کتابتی مشتمل بر دلجویی
و استمالت بسیار بیاقوتخان نوشته

روانه
درگاه جهان پناه
فلک اشتباه نماید موسویخان از دکن مراجعت
نموده سعادت زمین بوس دریافت چون مهابت
برگشته بخت برگشته بادیه ضلالت و گمراهی شده و خانخانان عبدالرحیم زخمهای
کاری از و بر دل و جان داشت بالحاح و مبالغه بسیار التماس تنبیه او نمود که
به بنده حکم شود تا قفای او تاخته سزای بدکردار او را بدامن روزگار او نهد
بنابرین اکثری از محال او را بتیول خانخانان مقرر تنخواه فرموده خلعت با شمشیر و خنجر
مرصع و اسپ یتاق با زین مرصع و فیل لایق فوج بمشار الیه مرحمت فرموده
بصوبه اجمیر و باستیصال آن رحیم العاقبت رخصت فرمودند میرزا رستم صفوی
بصاحب صوبگی ولایت بهار و پتنه فرق عزت برافراخت درینولا از عرضداشت
منهیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که یاقوتخان حبشی
که در آن سرداری بعد از عنبر از و عمده تر
نبود در حیات عنبر نیز

رخصت خانخانان باستیصال مهابتخان بسمت صوبه اجمیر

سرگرم این عزیمت و ارادت گردانید
بسربلندرای نیز مکتوبی قلمی نمود که در لوازم
ضیافت و مراسم مهمانداری کوشیده
او را بزودی روانه برهانپور نماید در اوراق
گذشته رقم زده کلک سوانح نگار گشته
که شاهجهان با معدودی از بندهای
بجانب تته نهضت فرموده و بالجمله چون
در ایام شاهزادگی با شاه والاجاه شاه عباس
طریقه دوستی و راه مصادقت مسلوک
و ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح
بود و درین هرج و مرج نیز شاه متفحص احوال
ایشان بود و بخاطر صواب اندیش
رسید

که بدان سمت

سمت شتافته بایشان
نزدیک باید شد یمکن که با یاری مهربانی
و اشفاق ایشان غبار شورش و فسادی که مرتفع شده فرو نشیند
یا بطریق مددی و معاونتی بظهور رسد چون بحوالی تته پیوستند شریف الملک
کوربا طن با سه هزار سوار و ده هزار پیاده از احتشام آن ملک فراهم آورده بود
کتاخانه قدم جرات پیش نهاده و با آنکه همگی جرات سیصد و چهارصد سوار از بندهای
وفادار در ظل موکب منصور سعادت پذیر بودند تاب صدمه آنها نیاورده
برگشته بحصار شهر در آمد چون پیشتر ازین قلعه نموده توپ و تفنگ بسیار در برج
و باره چهره متعلقان و مردم را بدرون حصار در آورده بود متحصن گشته بمدافعه و مقاتله
پای ضلالت و ادبار افشرده و آنحضرت بتاکید منع فرمودند که بندهای
جانسپار بر قلعه بیارند و خود به توپ و تفنگ ضایع نسازند
و با وجود این جمعی از جوانان کار طلب
ضبط خود نکرده بر حصار
شهر بند

و پس گشتن از آن محال تر در میان میدان
توکل را حصار خود ساخته نشستند هر چند
شاه گیتی ستان کس فرستاد نزد خود طلبیدند
اثری بر آن مترتب نگشت هر که رفت
او نیز رفیق راه عدم گردید و بهلوی
یکدیگر نسبت باری و رفاقت منظور داشته
بشرم حضور کسی برنگشت و نزدیک بود که قلعه
بگشاید چون درینوقت وجود مسعود آنحضرت
تکسری بهم رسانیده و بنابر بعضی موانع که نوشتن
طول دارد سفر عراق هم در عهده توقف افتاده
و نیز خبر بیماری پرویز بتواتر پیوست
و یقین شده که ضعف شان
قویست

همه

که نظام الملک
از کوتاه اندیشی و فتنه انگیزی فتح خان
پسر عنبر و دیگر تربیت یافتهای نودولت
خود را بحدود ملک پادشاهی فرستاده
غبار شورش و آشوب فساد برانگیخته
لاجرم عمدة الملک خانجهان بجهت
محافظت و محارست ملک و مدافعه
و مقاتله از اسباب فساد تعیین نموده
لشکر خان را که از بندهای کهن سال کاردان است
بحراست شهر برهانپور مقرر داشته
خود با عساکر ظفر لوای متوجه بالاگهات
شده و تا گهرکی که محال اقامت او بود

معهذا
به تسخیر تته پرداختن
و اوقات اکتفی باین مطلب بست و اراده
نون ضایع ساختن در خور همت جهانگشای نبود لاجرم فتح
آن عزیمت کرده با وجود ضعف قوی و بیماری صعب پالکی سوار از راه گجرات
و ملک راجه بهاره متوجه دکن شدند و درین ضمن خبر فوت شاهزاده رسید بر جناح
استعجال خبر فوت نهضت موکب منصور لازم افتاد و این رامیست که سلطان محمود
غازی انار الله برهانه از همین فتح بتخانه سومنات کرده چنانچه مشهور است
و شاهزاده ممالک ستان بملک گجرات درآمده از حوالی راج پیپله عبور فرموده بمقام
ناسک ترنبک از مضافات دکن که بنگاه خویش را در آنجا گذاشته بودند نزول
اقبال ارزانی داشتند درین تاریخ آصفخان بمنصب هفت هزاری ذات
و سوار بضابطه دو اسپه و سه اسپه فرق عزت برافراخت
از عرضداشت متصدیان صوبه دکن
بمسامع جلال رسید

عزیمت شاه جهان از تته
بگجرات و ناسک ترنبک

عنان منازعت بکشید و از سوانح
کشته شدن محمد مومن است که او از سادات
صفی بود و بسلسله نقیب خان قرابت
قریب داشت چون غرق شده از عراق
آمده حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه
صبیه سیادتخان بنی عم نقیب خان ماو
نسبت فرمودند در هنگامی که موکب گیتی
ستان شاهجهان بصوب ممالک شرقیه
عبور فرموده مشار الیه در الحدود جاگیر داشت
بخدمت ایشان پیوست و یکچندی درین مدت
مرج و مرج همراهی گزید سادات خان که در ملازمت
شاهزاده پرویز بود نوشتها
بمبالغه

وتاکید

همه

تربیت حضرت شاهنشاهی
فراموش کرده چنان ملکی را بسه لک
من از دست داد و بنام امرای پادشاهی
که در تهانجات بودند نوشتجات فرستاده
که آن محال را حواله وکلای نظام الملک نموده
خود را بحضور رسانید و همچنین نوشته
بنام سپهدار خان حاکم احمدنگر ارسال داشته
چون مردم نظام الملک بدانجا شتافتند
مشار الیه گفت که ملک تعلق بشما دارد
متصرف باشید اما قلعه ممکن نیست
که من از دست بدهم هرگاه که فرمان
عالیشان بنمایید قلعه را خواهیم داد

شورش نظام الملک

وتاکید
فرستاده نزد خود طلب
داشت و آن خون گرفته از خدمت شاه
بلند اقبال جدایی گزیده نزد سلطان پرویز رفت چون
خبر آمدن او بحضرت شاهنشاهی رسید بحضور اشرف طلب فرمودند هرچند
شاه پرویز التماس عفو گناه او فرمود مهربان نشدند و آن سیدزاده مظلوم را
در پای فیل انداخته بعقوبت تمام سیاست فرمودند درینوقت نظام الملک در قلعه
دولتاباد و حمید خان نام غلام حبشی پیشوای خود ساخته مدار و اختیار ملک و مال در قبضه
اقتدار او سپرده از بیرون او و از درون زنش نظام الملک را مثل مرغی در قفس داشتند
چون خبر آمدن خانجهان بیقین پیوست حمید خان با سه لک هن که دوازده لک روپیه
باشد نزد او رفته بافسون و افسانه او را از راه برده قرار داد که مبلغ مذکور را
بگیرد و تمام ملک بالاگهات را تا قلعه احمدنگر بتصرف
نظام الملک باز گذارد و فغان ازین
افغان ناحق شناس
که حقوق

مجملا هرچند وکلای نظام الملک دست
و پا زده اند اثری بر آن مترتب نگشت
و سپهدار خان آذوقه و ذخیره بسیار
بدرون برده باستحکام برج و باره
پرداخته مردانه قدمت همت برداشت
و دیگر نامردان بنوشته خانجهان ملک
بالاگهات را در گل بوکلای نظام الملک سپردند
و خودها به برهانپور آمدند درین مقام حقیقت
احوال حمید خان حبشی و منکوحه او بنابر
غریب مرقوم میگردد که این غلام را زنی بود
از غرایب زادهای آن ملک کهنه و پرکار خوشتر
و در ابتدایی که نظام الملک
مفتون

احوال زن حمید خان حبشی
و فریفتگی نظام الملک را

جهانگیری آغاز شد نوروز
جهان افروز بر لب آب چناب آراستگی یافت
عرش آستانی انار الله برهانه و گوارای آب
چناب را آب چناب فرمودند بعد از فراغ
جشن نوروز جهان افروز موکب مسعود سیر کنان
طی عقبهای راه فرموده در ساعت فیض آثار
به نزهت سرای کشمیر نزول اقبال ارزانی
داشت چون بعرض رسیده بود که مکرمخان
حاکم بنگاله غریق بحر فنا گشته و در اوراق
ایمای بران پذیرفته درینولا فدایی خان
بحکومت بنگاله سرفرازی یافت و مقرر
که هر سال پنج لک روپیه پیشکش حضرت
شاهنشاهی و پنج لک روپیه پیشکش بیگم جیو
که مجموعه ده لک روپیه باشد بخزانه عامره
داخل سازند و نیز ابو سعید نبیره اعتماد الدوله
بحکومت تته فرق عزت برافراخت
درینمدت که آنحضرت در کشمیر تشریف داشتند
آنافانا مرض استیلا یافت قوت را
از شهربند عنصری اخراج مینمود و در غایت
ضعف و زبونی پیوسته بر پالکی نشسته
بسیر و سواری خود را مشغول میداشتند
و از اسپ سواری عاجز بودند روزی
درد و رجع بشدت کشید و آثار یاس
و ارتحال بر وجنات
احوال

پرتو افکند

اقبال
او بود نهضت رایات
فیروزی طراز بصوب بنگاله
تاریخ بیست و یکم اسفندارمذ ماه الهی در ساعت مسعود نهضت
رایات اقبال بعزم سیر و شکار در خطه دلپذیر کشمیر اتفاق افتاد و این سفر
اضطراریست نه اختیاری چون هوای گرم مزاج اشرف در غایت ناسازگاری داشت
لاجرم هر سال در آغاز موسم بهار صعوبت راه را بر خاطر اقدس و مزاج مقدس گران
نیاورده هر سال خود را بگلزار همیشه بهار کشمیر فردوس نظیر میرسانیدند و خوبیهای
هوا را دریافته و انتفای لذات آن رشک بهشت فرموده بازو و درستیهای هوای او
عنان عزیمت بصوب هندوستان معطوف میداشتند ازین چند روز بعبد الرحیم خواجه
سی هزار روپیه برسم مدد معاش لطف فرموده بودند درینوقت فیل ماده با حوضه نقره
شفقت فرمودند آغاز سال بیست و دویم شب یکشنبه بیستم رجب المرجب
سنه هزار و سی و شش هجری تحویل آفتاب ببرج حمل
اتفاق افتاد و سال بیست و دویم

عزیمت بصوب دار السلطنت
لاهور ارتفاع یافت در مقام برم کله نشاط
شکار پرداختند کیفیت این شکار مکرر در اوراق
گذشته نگاشته بدایع رقم گردیده کوهی بغایت
بلند و در ته آن کوه نشیمن گاه بجهت بندوق
اندازی ترتیب یافته چون زمینداران آهوان
رانده بر تنه کوه بر آوردند و بنظر اشرف
در آمد بندوق را سر راست کرده می انداز
و همین که بآهو رسید از فراز تنه کوه جدا شده
معلق زنان آمده بر روی زمین می افتد
و بی تکلف نمودی میکند و غریب شکار است
درینوقت یکی از پیادهای مرز بوم آهو را
رانده آورد و آهو بر پارچه سنگی بعزت
جا گرفت چنانچه بار محسوس نمیگشت پیاده
خواست که پیشه آمده آهو را بیجا سازد و بمجرد
آنکه قدم نهاد پای خود را نتوانست در جای
مضبوط ساخت در پیش تته بود دست
بدان تته زده کنده شد از آنجا معلق
زنان بحال تباه بر روی زمین افتاد و افتادن
همان بود و جان دادن همان تمام اعضایش
از هم گسیخت از مشاهده این حال مزاج اشرف
بشورش و آشوب گرائید و خاطر قدسی
مظاهر بغایت مکدر گشت ترک شکار کرده
بدولتخانه تشریف آوردند
مادر آن

پرتو افکند
از آن بوی ناامیدی آید بی اختیار بر زبان
جاری شد شورش عظیم در مردم افتاد و پرستاران
بساط قربت را بغایت اضطراب حال پیش آمد لیکن چون روزی چند
از مدت از حیات باقی بود در آن مرتبه بخیر گذشت بعد از چند روز اشتها مفقود گشت
اصلا بغذا میل نشد و طبیعت از افیون که مصاحب ساله بود نفرت گزید بعد از پیاله شراب
انگوری دیگر بهیچ چیز توجه خاطر نمیشد درینوقت سلطان شهریار بمرض دار الثعلب آبروی خود
بریخت نخست آهوی بروت و ابرو و مژه تمام افتاده هر چند اطبا بدوا و علاج پرداختند
اثری بران مترتب نگشت بنابر خجالت التماس نمود که پیشتر بلاهور شتافته بمعالجه
و مداوا پردازد بحکم اشرف روانه لاهور شد و داور بخش پسر خسرو را که نظربند داشت
التماس نمود که بدیگری حواله شود و بهمان دستور بدیگری ارادتخان سپردند
مراجعت اعلام نصرت انجام از کابل بهندوستان
در اوایل زمستان رایات
عالیات

ابن عم یمین الدولت
آصفخان اثر بی اخلاصی و نفاق نسبت
بحضرت شاهجهان ظاهر میشد درینوقت
خوف و هراس عظیم بخاطر او راه یافته و بخدمت
یمین الدولت ملتجی گشته در اصلاح این کار بتعاون
و شفیع تقصیرات خویش درخواست آن مدار السلطنت
شاهزاده های عالی قدر را که از نور محل گرفته بود
باو حواله نمود که ازدواج صادقخان بود
پرستاری شاهزاده ها را سعادت جاوید
دانسته بروانه صنعت برگرد فرق ایشان
میگشت و یمین الدولت چون از نور جهان
بیگم مطمئن خاطر نبود نظر بند داشته احتیاط
مینمود که هیچکس نزد ایشان آمد و رفت ننماید
و بیگم درین اندیشه و تدبیر که شهریار بر سریر سلطنت
نشیند و آن برگشته بخت روزگار در لاهور
خبر شنقار شد از حضرت جنت مکانی
را شنیده بتحریک آن فتنه پردازان کوته
اندیش خود را بی مسمای سلطنت موسوم
ساخته دست تصرف بخزاین و سایر
کارخانجات پادشاهی دراز ساخته
و هر کس هر چه خواست بوی داده بفراهم
آوردن لشکر و جمعیت پرداخت و جمع
کارخانجات بیوتات را از خزانه و فیلخانه
و توپخانه که در لاهور بود
متصرف گشته

تاریخ قبر نهادن جهانگیر شاه
در باغ نورجهان بیگم به لاهور

مقام و تاریخ خطبه داورکش

فتنه انگیزی شهریار در لاهور

نمودار شد اندرون و بیرون
آواز فغان و شیون و نوحه در گنبد
نیلگون پیچیده از سنوح این واقعه دلخراش
و وقوع این حادثه جگرخراش جهان بشورش
و آشوب در آمد جهانیان سررشته تدبیر از دست
داده سراسیمه شدند درینوقت آصفخان
که از فدائیان و داعیان این دولت ابد قرین
بود با عظم خان همداستان شده داورکش
پسر خسرو را از قید و حبس برآورده به پیوند سلطنت
موسوم و شیرین کام ساختند لیکن او این حرف را
باور نمیداشت و اعتماد نمیکرد تا آنکه بسوگندان
مغلظ تسلی بخش خاطر آشفته او شدند آنگاه
آصفخان و اعظم خان او را سوار ساخته و چتر
بر فرق گرفته روانه منزل پیش گشتند
نورجهان بیگم هر چند کسان بطلب برادر خود
فرستادند و عذر بر عذرها گفته نزد او نرفت
ناگزیر نعش آنحضرت جنت مکانی پیش انداخته
با شاهزادهای عالیقدر بر عماری فیل نشست
از پی شتافت و یمین الدولت آصفخان
بنارسی نام هندو را که در تیزروی و دلجوئی
بد طولی داشت و از پرندهای دعوی سبقت
میکرد بخدمت حضرت صاحبقرانی شاه
جهان پادشاه غازی فرستاده خبر شنقار
شدن حضرت جنت مکانی را
بتقریر او

ساخته

پیاده
آمده جزع و فزع
مینمود و ظاهر ساخت که اگرچه او را
بنقد تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت گوئی ملک
الموت باینصورت متخلق گشته بنظر آنحضرت در آمده بود از آن ساعت آرام
و قرار از پیش دل آنحضرت برخاست متغیر شده از برم کله بر اجور تشریف آوردند
و دستور معهود یکپهر از روز مانده کوچ فرمودند در اثنای راه پیاله خواستند و همین که
بر لب نهادند گوارا نیفتاد و برگشت تا رسیدن دولتخانه حال برین منوال بود آخرهای شب
که در حقیقت آخر روز حیات کار بدشواری کشیده و هنگام صبح که زمان بازپسین بود
ایستادهای بساط قرب را روز نومیدی پدید آمد و عالم سیاه نمود نفسی چند برآمد و هنگام
چاشت روز یکشنبه و هشتم شهر صفر سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق پانزدهم
آبان ماه سال بیست و دویم جلوس اشرف همای روح آنحضرت
از آشیانه خاک بال افشانده سایه بر فرق
ساکنان افلاک افکند آثار
رستخیز

Library Digitised Collections

Author/s:
Mutamad Khn, Muhammad Sharf,d. 1639 or 40.

Title:
Iqblnmah /

Date:
[16--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23233

File Description:
Part 3

ن

سرکار خالصه جنت قبله دو جهان

[illegible]

[illegible] سنه ۱۱۱۶ [illegible]

no (2)

no (2)

در سرکار خاص حسب قبله دو جهان

[illegible]

اسپهادر در شکوه [illegible] سنه ۱۱۱۶ [illegible]

[illegible] قیمت

Luzac

A.G. Ellis
31.8.21.

[illegible]

یا کبیکج یا کبیکج یا کبیکج

در میان محل حسن این
سرود فرود حضرت شیخ جانب ملا علی احمد
توجیه فرمودند پرسیدند چه حقیقت این چیست
پیش آمده مرحوم فرمود داشت چنین کرد
پدر روزی نشسته بود ام کروزی سلطان مدت
شیخ نظام الدین گلابی برگونه شیخ نهاده
برلب آب جوان بر پشت بای نشست
بودند و تماشای غسل میخودند میکردند
در بیوقت امیر چشرو حاضر میشود
شیخ جانب امیر دیده میخواهند که
بر قدم راست رای دی دی وقت نماز
یعنی طریقه عبادت این جماعتی چیست

جاری میباشد که علی احمد صبح ثانی
از خدمت شیخ گلابی برگرده بهر زبان
تمام بهنگام رده بیخ واشتر اقتاده بود
و از خوف اپیچ امور و بیقولی ساخته گشت
همه سید جشن و ولیمه در صحن
و شیخ این واقعه بر سبیل اجمال
اگر خان فضلخان حاکم صوبه بهار بجانب
بود و از بیقولی و بیکاری او رعایت نشده
گروه گروه بیاری و غیاث پیک
و در بیقوله شیخ بنارسی
باهمی

نامه
رسیدند و نزد افضلخان
گشته بدند و مخزولان خزانه بهادر بنگاله
منصرف گشته بداود و دوشش بیاد خشته
و بسیاری از بی دولتان شهر و نواحی
نزد او جمع شدند چون خبر وحشت
اثر در گورکهپور بافضلخان رسید پیک
تیز رفتار فرستاد و شتاب
پیش افضلخان رسانیده صعوبت
حال باز نموده و نشین او ساخت
این خبر وحشت اثر چون بافضلخان
رسید قلعه را پیکی از
ملازمان خود سپرده با جمعی از سوار
و پیاده گورکهپور پیش وی شتافته
بودند قدم او بار پیش نهاد و در کنار آب
پیش پور حوصه میبا ذرست اردو
زد و از پیکار اقبال خود را فرود آورد

نامه مجهولی از مردم او بچه در ریاست
کرده و از واقعات قطب
در ویشی بود لایت اجمیر و در نواحی بلده آگره
اطمار نمود و داعیه داشت که قطب
را سید و با مفسدان او و قطب
را سید و بر من حمله آورد من از قید و زندان آسوده
باهمن امداد و اعانت نموده و بعد از آنکه کار من بر وفق
دولت من مجرا سید بود ان مفسدان را سزا
و پاداش خواهد داد و تفحص حال آنها
بر وی کرد و او فرا هم آمد بسرعت هرچه تمامتر
و پیاده و برگرد او فراهم شدند و شیخ بنارسی از اضطراب
درون قلعه متحصن شد و بسیاری از
پیرون آمده بودند و غیاث پیک
گرد بر گرد قلعه
سر بطرف دریا بود خود را

بانگ زد و خود و سلک حمیت
ازیم گشت و دیگر بار قدم ادبار
درون قلعه نهاد و بیکبار از احوال جان
بستگام دروازه
پیرون آمد

حضرت شاهشاهی عمر و دولت
و عمر جاه و حشمت ملک و مال فدائیان جان نثار باد

طلبیدن سلطان خرم پسران خود را بدین تاریخ

خشت طلوعی بامداد فرّه بلند اقبال
سلطان خرم سرم با چشم منتظر حسین میرزا را
صفوی ارسلانی یافت و حضرت شاهنشاه
جهان جهان نشاط و کامرانی منتشر شاهزاده
برده مجلس و خور این جشن تمتع یابد
فرمودند با کثری از امرا بیان حضور

خلعت خاصیت شد چون معهود گردن
بر قبای اتفاقی امرا و اتفاق خانخانان و نقاره
توقف افتاد و عبدالله خان اعظم را بالکل
معاودت فرمود و انشاء رویداد رخصت
نمودند و خان عالم و فرزندان خان
برلاس و یوسف خان و ولد حسین خان
کمبوه و علیخان بیانی و بابا بهادر
قلماق و دیگر منصبداران قدیم
و هزار سوار موجود و یکلک او مقرر گشت

و سوای این دوازده هزار احدیه
برقرار و تعیین شده و سی لک روپیه
وطن صاحب قاضی خان صاحب
واپس و فیل خاصه و یک زنگ و یک
بجان [illegible]

طلبیدن خرم پسران خود را بدین تاریخ

خشت طلوعی بامداد فرّه بلند اقبال
سلطان خرم سرم با چشم منتظر حسین میرزا را
صفوی ارسلانی یافت و حضرت شاهنشاه
جهان جهان نشاط و کامرانی منتشر شاهزاده
برده مجلس و خور این جشن تمتع یابد
فرمودند با کثری از امرا بیان حضور

خلعت خاصیت شد چون معهود گردن
بر قبای اتفاقی امرا و اتفاق خانخانان و نقاره
توقف افتاد و عبدالله خان اعظم را بالکل
معاودت فرمود و انشاء رویداد رخصت
نمودند و خان عالم و فرزندان خان
برلاس و یوسف خان و ولد حسین خان
کمبوه و علیخان بیانی و بابا بهادر
قلماق و دیگر منصبداران قدیم
و هزار سوار موجود و یکلک او مقرر گشت

و سوای این دوازده هزار احدیه
برقرار و تعیین شده و سی لک روپیه
وطن صاحب قاضی خان صاحب
واپس و فیل خاصه و یک زنگ و یک
بجان [illegible]

صوبه پنجاب که از خاصه صوبه ممالک
محروسه است اختصاص یافت تا خانخانان که
در صوبه ملتان بود بجلوگیری کابل سرفراز
گشت قبل ازین مهابتخان را بجهة آوردن
خانخانان مدتی فرستاده بود و مشارالیه
آمده ملازمت نموده و بعد از چند روز
خانخانان پیشکش زمین بوس
دریافت قبل ازین خطاب فتح و کمن
بدست معین پرده بود و بعد از
پیشکش بر پا پنج روز مجلس کامی منعقد

در حرکت لایق شیوه و سواری و تردد
نمایان بظهور رسانید و کارداني او بسلطان
پرویز آورده و از طرفین اتفاق سر داران
و نفاق امرا و اختلاف رایهای
ناصواب سرزشت بنیاد پیرایه
داده و هر یک رجائی سید کمالی خان
و دیگر سپاه را بخانخانان تبریز بخشیگری صلاح
کار دید و لایق مسکن این بیکاره نبود
[illegible]

تتمه

پذیر بودند با جمله شیر
در سایه درختی نشسته بود اراده کردند
که بر پشت اسپ بندوق اندازند چون
اسپ شوخی میکرد و یکجا بقرار نمی
ایستاد ناگزیر پیاده شده بندوق را
سر راست کرده انداختند شیر از جای خود
برخاسته حمله کرد و میر شکاران
که شاهین بدست در برابر او ایستاده
بودند زخم زده بجای خود رفت
و نشست باز تفنگ پر کرده بر سر
پایه نهادند انوپ رای سه پایه را
مستحکم گرفته نشست شمشیر در کمر

شکار شیر

عنایت
شد بعد از فراغ مهم
سازی و روان شدن بصوب دکهن
خاطر اشرف به نشاط شکار توجه فرمود اتفاقا روزی
در اثنای راه انوپ رای که از خدمتکاران نزدیکی بود بدرختی رسید
که زغن چند بران نشسته بودند کمان و تکه بدست گرفته قصد زدن انها کرد
قضا را در حوالی درختی گاوی بنظر آمد مقارن این حال شیری در غایت کلانی و تناوری
غضب آلوده از میان بیشه که در ان حوالی بود و برخاسته روان شد با انکه روز
زیاده از دو گهری نمانده بود چون ذوق آنحضرت را بشکار میدانست که در چه مرتبه
است خود با چندی که همراه داشت شیر را قتل کرده کس بجهت طلب و خبر کردن
فرستاد چون این خبر بعرض پادشاه فیل بند شیر شکار رسید متوجه
آنصوب شدند در انوقت شاهزاده والا قدر و رامداس
و اعتماد رای و حیاتخان و دو سه کس
که در موکب اقبال
سعادت

و کتک چوب در دست داشت
و شاهزاده عالم و عالمیان سلطان
و شاهزاده جیب آنحضرت که
خورم بجانب چپ فاصله ایستاده
بجای دلسعت باندک فاصله ایستاده
بودند و رامداس و دیگر بندها در عقب
آنحضرت بودند شیر غضب آلوده
برخاست و حضرت شاهنشاهی
فی الفور سه پایه را زیر کرده و تفنگ
مجاری در دهن گذاشتند صدای
تفنگ آتش افروز باعث صولت
و غضب او شد جمعی که نزدیک
ایستاده بودند تاب
حمله او

نیاوردند

تتمه

برآورد قضا را دست
انوپ رای بنظر مبارک ایشان درآمده
احتیاط بکار برده شمشیر را دور تر از
دست انداختند رامداس هم زخمی رسانید
و حیاتخان نیز چند زور بر سر او زد
انوپ رای بپهلوی شیر غلطیده بزور
زانوی راست ایستاده شد
و سینه انوپ رای درین ضمن
از ناخن شیر مجروح شده بعد
از انکه از ته شیر برآمد شیر او را گذاشته
روان شد از عقب شمشیر علم کرده
بر سر او فرود آورد چون روی گردانید

یعنی دیگر بر ناصیه او انداخت چنانچه
هر دو چشم او بریده شد و گوشت
ابروی او از زخم جدا شده بود بالای
چشمهای او افتاد درینوقت صالح نام
چراغچی مضطربانه آمد چون تاریکی شده بود
بشیر سرش در خورد شیر بیک
طپانچه کار او را تمام ساخت
و از اطراف مردم رسیدند
بشمشیر کارش بانجام رسانیدند
انوپ رای بخطاب انی رای سنگهدان
سرفرازی یافت مقارن این حال
یکی از شتران خانه
زاد

جنگ انوپ رای با شیر
و خطاب انی رای سنگهدان

افزود زار اسکندر بگریست

دیوان پیش تخت پادشاه کامگار عالی سلطان

حضرت عرش آشیانی در تهیت جلوس

مقدس آمده ساعت سعود روز نیک

بسعادت ملازمت اختصاص گرفت

وسوغاتی که شاه عباس فرستاده

از اسپان یجاق و اقمشه نفیس

و انواع تحف بنظر انور گذرانید

خلعت لایق و سی تومان انعام یافته

بایلچی مذکور لطف فرموده سواد مکتوب

شاه در باب اخبار مرو قلمی گردد

ولادت با سعادت

از وقایع سنه الف و دویست و سی و یک هجری

مشهور است که آن حضرت بعد از جلوس

بر سریر سلطنت و جهانبانی

محل فیض بانی خاطر اقدس گردید

امرای عظام و اعاظم دوران

بتقدیم خدمات لایقه

و درین هنگام

بازرگانان ماوراء النهر

داشت و معروض رکاب گیتی مدار

ارسلان خان خزر و چیزی از تبعه

رکاب در کابل از سبب بیشکال

مقدم شیبانی خان

خود را بجلد و کابل رسانیده

بخشش یافته

قیام دولت افغانان

پیشکش

پیشکش

شهزاده کوچک سر کرده

بدفع شورش قندهاریان

افغانان چند نوبت شکسته از اطراف بکابل

وکابلیان پای همت افشرده در پیشه بام و سرای

پیشرو شلک گردیده از پیشه بام و سرای

جان عنان او بازار مطوف داشته و پس

و پیش یکصد کس بر خاسته

جان بشک پاپیروان بر دند و افغانان

بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده

و بتعاقب آن بیخبران رسیده

شده دو سه کاسی نشانده

نمود مقارن این حال

قلیچخان

زیر قلیچخان بکابل حاکم خراسان بود بعد ازوفات

محمد خان حکومت شاهجهان یافته

صفوی پادشاه نیز در زمان خود را

بخواجه مذکور سپرده خواجه را در پیش

خواجه صفیه میرزا اعلاء الدوله را

بخدمت

از وقایع سنه یوز و یکهزار و سی و یک هجری

در آوردند حکم فرمودند که چهار پنجه کاه و بره بپزند

چهل و دو من نان پزند و بر داشته روان شدند و خود

حکم فرمودند که چون باسته بالای آن چهار پنجه کاه و بره بپزند

گرفته روان شدند و بیکدیگر بالای آن بگذارند

باشد و خیال بیجا نکنند

نظم

پیر میرزا صفوی صفیه قدسیه بوجود آمده حضرت شاهنشاهی را

پیر میرزا نام کرده

هزار و بیست و سی هجری

حمل برآمده و سال ششم از جلوس والا

اعانت جشن نوروز

جهان

از وقایع سنه یوز و یکهزار و سی و یک هجری

مست و قوی هیکل را بنظر انور

شکارگاه تمر اداوه

که در

احوال پیر نوجوان و نوجوان پیر و کلکه

نوجوان پیر و آدمی از کلکه

مجلس دویم از مجلس شصت و پنج در بیان آن شاهنامه ترتیب داده و صاحب
دولتی بخشش نشستن پادشاهان خود را بر بالای
دیگر نهاده و تکلیف پیش پشت او بنشانند
افتاده و مبلغ خطیر در خدمت او ایستاده و
پشاخ درختی بران چیده اند از مجلس
سیوم هنگامه بزم سلیمان با زینت چیده

بقصد
ثواب عرض
تصور حالت او چهار لطف منظور میکنم
گروه در عهد دولت خود با قصد دختر را بقصد ثواب بعقد
گروه دیبا شد در پیش لا عبد الله خان بهادر جنگ
گروه دیبا ملک روبه بکجیت سامان سپاه و در همه لشکری که بکار آید
گروه دیبا فراخت چهار ملک آکرو نشق شاه آباد و انتظام مهم پیشه
برافراخته شده و مقرر گشت که نشق شاه آباد و انتظام مهم پیشه
شده و عمارت دیوانی و خانه های او و راجه جا سوبه بهادر نامقرر و دستوری
یافت و درین تزدیکی از غلامان بادشاهی بر آمده تردد نماید و بجای
کارنامه موازی صنعت خویش نظر بجایون بر آورده چشم جهان بین اهل دانش
پیش مثل آن در مسجع جا و از منه ماضیه کارکرده و بچشم نیامده آن را نزدیک
آن شنیده باشند بالجمله در بوستان مذکور مجلس
از عاج تراشیده و مرصع ساخته اند و بر آن مجلس
اول از آن سخن گفته اند

کلان و بلند است ساخته و کرده و موصوف
بدین جهت بوستان مذکور مشهور است
آن جا پیچ است خود را در پیش تخت
چیز کرده و از شخصی دل درگران
اندازخته می نوازد و دو یکی ایستاده
چشم بر سلیمان باز دارد و پنج مجلس
کسی چوب در دست دارد و پنج مجلس
مقدور تواند ساخت و شخصی حاضر در پای ایشان نهاد و دو پیچ
مردمی با شخصت در پیش است و چهار کس
دیگر ایستاده و از نظارگان
این حال

فرمان
شده که عبد الله خان بهادر
یکم فروردین جنگ از نجکرات برآمده براه نانک
نانک بولایت دکن در آید و بهم کردن دولت آباد
انتظار فرمان دیگر کشد و در امد اسکن چنوا سپرد که از خدمتکاران و معتمدان حضرت
عرش آستانی نیز بخطاب راجگی و فقاره و اسپ و فیل و خلعت بلند پایگی بخشند
و کلوملک خان مذکور تعین فرمودند که از تهور و جلادت وقت بوقت
و قلعه نیشور که از اعاظم قلاع هندوستان است بشارالیه مرحمت گردد و نیز
روپیه بکجیت خرج لشکری که همراه عبد الله خان بود مصحوب رویه خواص و شیخ
حاکم قرشی شده و فضای وسیع را میسر آید و با کشیده آسمان را نیز بپایان آن
در آورند با اهل محال پیشانی شکار خوشوقت بود و نقشه
و مقصد آموز نموده و نقشه
شصه و چهل آموز نموده
گرفتار شد

بیست و یکم شکار کرده و
بنزدیک آب رسیده و
شکار در دستی فرود دست دار و دو یکی
دست بر زمین نهاده نشسته است و در
پیش او جوی و کمانی و ظرفی قصه کرده اند
آن شاهنامه ترتیب داده و صاحب
دولتی بخشش نشستن پادشاهان خود را بر بالای
دیگر نهاده و تکلیف پیش پشت او بنشانند
افتاده و مبلغ خطیر در خدمت او ایستاده و
پشاخ درختی بران چیده اند از مجلس
سیوم هنگامه بزم سلیمان با زینت چیده

از انجا که چهار رصد آمد
در این بخشی نفخور فرستاد و مذکور در میان
جریان بلوار شد و از آب و علف آنجا
خبردار باشند که صید آمور احاطه های نقره
در بیشه انداخته در میان صحرا از اردوی خشه
تا بمرا و صاحب زده بلوده
بچون کار بزم بیشه های پادشاهی و لکاه نخست او بود
امر صید بیشه های بیشان مناسب بجای آورد
چون امور سلطنت بهمت نگارنده اول الامر
و مخصوص بدین دولت ابد پیوند و فرمان نفاذ یافته
چه امور بیشه گری در شش فرمان نفاذ یافته
تعلیف جوگی و شش ثابت شده و فیل بجنگ
نشاندن نزدیک و پیش تخت بیایم
دلوک شش و شش نیزه و چهار زمان خطاب
نشست و بیشه ها بپورش و تسلیم نکوبیت
و بنگام برآمدن نقاره نوازند و بهرگاه
اسپ و فیل چهار زمان یادشاهی را
بیشه جو و جنگ در آوردن دو دوش نهاده
شیلم نوشانیده و بیشه های پادشاهی را چلو
خود پیاده و نیزه زنان و آخر با شاهانه بوسیده
بپرده می کاشته اند آغاز سال سلطنت از چلو

شاهنشاهی روز بیشنبه
شانزدهم

دولت حضرت عرش
آستانی ولایت بنگاله بتصرف
اولیاء دولت قاهره ابد قرین است
ولیکن جمعی از افغانان تیره بخت
در سرحدهای آن ملک مانده بودند
عمده آنها عثمان بود و در زمان آنحضرت
او را مکرر با عساکر اقبال مبارزتها
افتاده خصوصا در ایام دولت راجه مانسنگ
جنگها نمایان کرده استیصال او میسر نشد
بالجمله در ینولا که اسلام خان بصاحب صوبگی
بنگاله سرفرازی یافت فوجی بسردار شجاعت خان
ترتیب داده بر سر عثمان فرستاد

هزار و بیست و یک هجری تحویل
حمل شد در این جشن خسرو بیک که در
آذربیجان بحر و قرقی اشتهار داشت و از عمدهای آن دولت
بود بقدسی آستان آمده سعادت زمین بوس دریافت و مقارن اینحال
عرضه داشت اسلام خان مشتمل بر قتل عثمان و پاک شدن آن مرز و بوم از لوث
افغانان رسید اکنون مجملا از خصوصات بنگاله بجهت شادمانی سخن رقم زده
کلک ساخته بر سر مدعا میرود بنگاله ملکی است وسیع از اقلیم دوم طول آن
از بندر چالکام از کدی چهارصد و پنجاه کروه و عرض آن از کوهای شمالی تا سرکار
بدار آن دو صد و بیست کروه جمع آن تخمینا شصت کرور و پنجهزار دام است
که یک کرور و پنجاه لک روپیه میشود و در زمان سابق حکام آنجا همیشه
بیست هزار سوار و یک لک پیاده و یکهزار فیل
و چهار و پنجهزار کشتی از نواره جنگی
و غیره داشته از و
از عهد

و اکثر امرای نامی که در آن صوبه بودند
مثل کشور خان پسر قطب الدین خان
کوکه و افتخار خان و سید آدم بارهه
و شیخ آجهی و معتقد خان پسران معظم خان
و اهتمام خان و دیگر بندهای بکومک او
مقرر گشتند و بعد از آنکه بحدود
متعلقه او رسیدند نخست مرد زبان دان
سخن فهم نزد او فرستاد بنصایح ارجمند
خردپسند رهنمونی فرمودند چون بخار
نخوت و غرور در کاخ دماغ جا گرفته بود
بجواب التفات ننموده در کنار ناله
چهله و دلدل بود عزم مبارزت
جزم کرده

و دولتخواهان

از سرانجام سپاه
در راه اخلاص جان نثار شدند آن
مقهوران از کشتهای خود حساب
نگرفته با حشر نام فیل مست که پیش رو
داشته خود بر فوج غول تاخت چون
بسیار فربه و مبطن بود در این روز فیل
هوده وار سوار بود بسران و برادران
و خویشان شجاعت خان بعضی بسعادت شهادت
رسیدند و گروهی زخمها منکر برداشته
از کار ماندند چون فیل مذکور بشجاعت خان
لکن برق دشمن سوز بر جبهه بر روی فیل
زد بعد از آن دست بقبضه شمشیر برده
دو زخم پی در پی بر چهره فیل رسانید
آنگاه جمدهر کشیده دو زخم جمدهر نیز حواله
کرد فیل از غایت مستی و دلاوری غضب
آلوده قدم پیش نهاده شجاعت خان را
از اسپ زیر کرد و آن شیر دل
فیل افکن مانند برق لامع از اسپ
جدا شده نام جهانگیر پادشاه بر زبان آورد
راست ایستاده در این وقت جلودار
شجاعت خان در رسید شمشیر دو مشتی بر دستها
فیل و زد فیل از ضرب آن زخم بزانو
در آمد و شجاعت خان بدستیاری
جلودار فیلبان را از دار
فیل برکند

و دولتخواهان
از استماع این خبر
بجلادت و جرات و تهور حلیه پوشیده
اماره قتل و جدال گشتند چون خبر طغیان رسید که بهادران
رزم جوی پای همت افشرده مستعد کار اند او نیز ترتیب ادبار صفوف پرداخته
در برابر آمد و هر فوج با فوج مقابل خود گرم گرا بمجادله و مقاتله پرداخت آن فیل
عفریت پیکر مست که اعتقاد قوی خود میدانست پیش انداخته بر فوج هراول
تاخت و سید آدم بارهه و شیخ آجهه بمدافعه ارباب ضلالت پای همت افشرده
جان نثار کردند و افتخار خان در فوج برانغار نیز داد تهور و جلادت داده بسعادت
شهادت رسید و جمعی از نوکران قدیم او جان نثار گشتند همچنین کشور خان نثار
سردار فوج جرانغار نیز مردانه وار کارزار کرده بوالا پایه شهادت
رسید تا آنکه بسیاری از مخالفان بدسرانجام علف
تیغ بیدریغ خون آشام گردیدند بر خاک
هلاک افتادند چون
جندی

یا کیکج یا کیکج یا کیکج

از جلوس

تتمه

حضرت عرش آشیانی
بر اورنگ گیتی ستان منعقد گشت
بعد از شهادت بیرم خان حضرت عرش آشیانی
بعقد ازدواج خود در آوردند بی عراق
خوب بیگمی بود خدایش بیامرزاد آغاز سال هشتم
شب پنجشنبه بیست و هشتم شهر محرم هزار
و بیست و دو هجری کیخسرو انتساب
آفتاب بر تخت حمل جلوس فرمودند
و سال هشتم از جلوس همایون آغاز
هوشنگ پسر اسلام خان از بنگاله
آمده بدولت زمینبوس سرفراز گشت
و جمعی از مردم مکه که در جنگ گرفتار
شده بودند نیز همراه آورده بظفر
گذرانید ملک اینها نیک و از و خشک است
حیوانی چند بصورت آدمی جلوه کرده
و خورش ایشان آنکه از حیوانات
بری و بحری هرچه بدست آید میخورند
هیچ جانداری از دست ایشان
خلاصی ندارد و خواهر خود را که از مادر
دیگر باشد میگیرند و تصرف مینمایند
چهره ایشان بقلماق مشتبه است
آنجای ایشان از اهل بیت نزدیک است
دین و آیین درست ندارند از دین
و اسلام دور و از کیش
سنیه

میرزا
رستم صفوی را
بحکومت ملک تته سربلندی بخشیدند
موافق منصب پنجهزاری ذات و سوار در آن صوبه
جاگیر تنخواه فرمودند چنانچه حکم شد که میرزا عبد الرزاق معموری محال
قریات تته را قرار واقع و هست و بود و جمع بسته بجاگیر میرزا و توابع تنخواه دهد
درین هنگام قدسی مظاهر بنشاط شکار رغبت فرموده در باغ دهر خبر فوت سلطان
سلیمه بیگم صبیه قدسیه فردوس مکانی است انار الله برهانه و پدر ایشان میرزا
نور الدین محمد از خواجه زادهای نقشبندیست بیگم بجمع خوبیهای که پیرایه عصمت
زیبد آراستگی داشتند صاحب طبیعت بودند گاهی مصرع و گاهی بیت میفرمودند
و این بیت از ایشانست بیت کاکلت را من ز مستی رشته جان گفته ام
مست بودم از سر مستی بریشان گفته ام حضرت جنت آشیانی
به بیرم خان نامزد فرموده بودند بعد از
شنقار ایشان در حال
جلوس

مجور

تتمه

سابق رقم زده کلک
بیان گشته درین دولت شیری بی قید
و زنجیر کله در مردم میگردد نه ضرر آنها
بمردم میرسد و نه وحشت و غضب آنها
بر طبیعت اینها مستولی است نخست
اتفاق ماده شیری آبستن است و پس
از سه ماه بچه بر آورد هرگز نشنیده
که شیر جنگلی بعد از گرفتار شدن
بماده جفت شود که حکما نوشته اند
که شیر شیر بجهت روشنایی چشم بغایت
مفید است سعی بسیار کردند که
از پستان او قطره شیری بر آید میسر نشد
بلکه نم از پستان او پدید نیامد ظن
غالب آنکه از استیلای قهر و غضب
او بوده باشد و همدرین ایام از سگ
دیوانه عجب واقعه پدید و مشاهده
آمده که شبی سگ دیوانه در جایی که
فیل خاصه پادشاهی بسته بودند
در آمده پای ماده فیل را گزید
و او غیر متعارف فریاد بر آورد
چندانکه فیلبانان خبردار شده
خود را رسانیدند سگ دیوانه گریخته
بزقوم زاری که در آن حوالی بود
پناه برد بعد از زمانی
باز خود را

احوال سگ گزیده

فصل

ایران نامه در وصف عظمت و شوکت شاهنشاه

باچهل گذاره کلاه قرمز داریده داشت
لطف خود دیده اقصوب رخصت
خود بخود چون توانم عنان گریز فروزی
مایه تصویب کیشتیبان را ماهنمود
از پشگاه سر ادقات جلال تکین جنید
از آنکه کار با در کرد وقت است
آنهم انتظام شایسته دلنشین پذیرفته

بیان رای جهان گشای جهین تعاضا
فرمود که خود بسعادت و اقبال
متوجه شده در روز سی چهارم رجیم دارا
صاحبقران با بن خلیفت
مهکر اقبال در سیاهت دوم شهر رجب سنه
مزار دو پست و دو بهجری مطابق
پست و چهارم شهر یور یاد یال
هشتم از جلوس اشرف ارتفاع یافت
چون اجرام جلال در مدار مسعود
گشت بعد از زمان

فصل

کنیزه فیل او را زیر دست فیل را
رسانیده دست فیل را
عاشق داده گشت چون بت یکتا و شاه ما ازین
واقعه که رشت روزی در هوای عشق ما دو فیل قربانی
و بتمام اخلاصش چه شه و لرزه در آمد و بر زمین افتاد و هم از گشت بر خاست
تا هفت روز متصل آب از دهانش میرفت و از چرا باز ماند و بجان تا دو روز
شب و شبی بروشنی آورد و روز بهفتم افتاد و جان داد و بعد از فیلکان
هر دو را آفریده است سوای کچلی مار و سگ دیوانه و پلیدی نسرند آدم و باد شاهان
بر زمین افتاد و تمام اخلاصش
در بنوایا دکار چیزی را بخیانت نپذیرفته

فرمود که خود بسعادت و اقبال
متوجه شده در روز سی چهارم رجیم دارا
صاحبقران با بن خلیفت
مهکر اقبال در سیاهت دوم شهر رجب سنه
مزار دو پست و دو بهجری مطابق
پست و چهارم شهر یور یاد یال
هشتم از جلوس اشرف ارتفاع یافت
چون اجرام جلال در مدار مسعود
گشت بعد از زمان

فصل

بخواست بخشی گری این لشکر اشرف
احتصاص یافت و بنوازش خسروانه سلطانی
حاکم بنگاله را سید قاسم خان بر او لطف خان
بصاحب صوبگی بنگاله سر فراز گردید
خواجه ابو الحسن تو الا منصب بخشی گری
خلعت اقبال زیور شد و نقاران
بان حال بصاحب جلال سپرده
راه صلاح و سعداد از دست داده
بخواست بشمار آورده و الا فرزند و
حسین آزاد و او دست داده و احکام
کوچی امید بر تقویت مشار الیه خواهش
چون خواجه تبلیغ رسالت نموده از خوف
خود رای و زبان کاری خویش را
آشنای این میمن ساخت بنابرین
کلخیر و داشت حضرت شاهنشاهی

فصل

معقد سر و عمارتی
کمپوند و احداث یافته بود فرمود
سعادت ارزانی فرستند شاهنشاهان فیض
نشر دی ماه کمشار را بجم بخشش
قدر سی القاب جهانبانی بکشور ستانی با شاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم
فتح و فیروزی بدلخصوب و دیگر
بمهمان صبح دولت روز دولت و فرخ
لشکر را راست شده و سوای فوجی که
بای طلا و نوز بجای
شیم رخصت با پهول کنار دگران بجای غنا
و زکر خجسته و بخشش صبح
سابق بسر کردگی خان اعظم بدلخصوب و بدیهیم
ارشیان مقرر گردید و سران سپاه در خور شایستگی خود
و دیگر خویشان اسپه گردیده
تجاق و فیلان و گاوان
فرق
خلعت و نوازش و نوازش

فصل

اورا و در الخصوب صباح دولت
فرستاده حکم فرمودند که بهایت خان
رفته او را از تراب پور کاه مهلی
رساند و خود بتوقی دیوان پیوندد
دستوری یافت که سنه خود شتافته
فرزندان او را
بیاورد

مناصب
و مراحم در جنب نسبت
نور جهان بیگم چه نماید از غلامان و خانه زادان
و منتسبان این سلسله متنفسی نماند که بمنصب
و جاگیر خاطر خواه و کامران نشد و کامروا
نگشت بی مبالغه منتخب ممالک وسیع است
هندوستان که جاگیر ملازمان و منسوبان
مهد علیا بوده است درین تاریخ
مهابتخان خان اعظم را از اودیپور
بدرگاه آورده حکم شد که حواله اصفهان
نماید که در قلعه گوالیار نظر بند دارند
یکچند پیش ازین شاهزاده خسرو را
بالحاح و زاری والده و همشیره های
او حکم شده بود که بکورنش می آمده باشد
چون آثار خرد و فروغ دولتمندی
از سیمای او ظاهر نبود و آن کم فکر
باطل اندیش همیشه ملول و اندوهگین
بحضور اشرف می آمد باز حکم شد
که بدستور سابق در تنگنای خمول
و ناکامی روزگار بسر برد از سعادت
خدمت و شرف حضور محروم باشد
در بدایت این سال همایون فال
در سیستان شاهزاده بلند اقبال
یعنی سلطان خرم از صبیه قدسیه
اصفهان مولودی
زنده

رساند
درین وقت عرضه داشت
بادشاهزاده جهان و جهانیان در رسید
که فیل عالم گمان که رانا را بدان نازش بود با مفده
زنجیر فیل دیگر که شعاب جبال پنهان داشت بدست بهادران لشکر
منصور افتاد امیدوار است که او نیز درین زودی گرفتار آید

شکوه بصوب دار البرکه اجمیر و آغاز سال نهم از جلوس معلی

شب جمعه نهم شهر صفر سنه هزار و بیست و سه تحویل آفتاب به برج حمل اتفاق افتاد
و سال نهم از جلوس میمنت مانوس آغاز شد ابو الحسن پسر اعتماد الدوله که بخطاب
اعتقاد خانی سرفراز بود بخطاب آصفخانی فرق عزت برافراخت و اعتماد الدوله
بمنصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار بلند پایگی یافت ابراهیم خان را
که هفتصدی و سیصد سوار بود بمنصب یکهزاری و پانصد سوار
سرفراز ساخته بخدمت بخشی گری
عز اختصاص بخشیدند
این

تاریخ خطاب آصفخان
به ابو الحسن پسر اعتماد الدوله

حسن

حسن
قدم بعالم وجود نهاد
حضرت شاهنشاهی ظل الهی نوباوه حدیقه
قدس را بجهان آرا بیگم موسوم ساختند در خلال این
حال میرزا رستم صفوی بحکومت و حراست تته کله گوشه تخت کج نهاده
و خاقان ستوده خصال بوالا پایه منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار
بلند پایگی بخشید و دو لک روپیه نقد بصیغه مدد خرج لطف نموده گوش
سعادت او را بنصایح خرد پسند گرانبار دانش ساخته بدان صوب رخصت
فرموده بودند و چشم داشت این بود که با رعایا و متوطنان آن ملک بعنوان
بسندیده همه سلوک خواهد کرد و برفاهیت و احسان روزگار بسر برده از حسن
معاش خلق خدا را از خود راضی و خرسند خواهد داشت آخر او
طریقی پیش گرفت که همه خلاف آیین مروت مردمی
باشد چنانچه مردم از ستمکاری
و ظلم پیشه و تعدی
و تطاول

ولادت جهان آرا بیگم

بشکوه آمده هر روز
از بهانها بشکوه و شکایت گویا باشد
و عزل او از حکومت آن ملک بر ذمت
عدالت لازم آمد چون بدرگاه پیوست
خلق انبوه از ظلم و تعدی او دادخواه
آمدند و باز خواست آن بمقتضای
شریعت و عدالت ناگزیر شد
لاجرم حواله انی رای سنگ دلن
فرمودند و حکم شد که تا دلاسای مستغاثیان
ننماید بدریافت سعادت ملازمت راه
ندهد درین سال نقیب خان بجوار رحمت
ایزدی پیوست نامش میرزا غیاث
الدین است پدرش میر عبد اللطیف
قزوینی در آغاز جلوس حضرت عرش
آشیانی انار الله برهانه با اولاد و احفاد
بهندوستان آمد و در سلک ملازمان
عتبه خلافت منتظم شد میرزا اهل سعادت
و ارباب عزت بود و نقیب خان را
در علم حدیث و سیر اسماع رجال و تاریخ
انوشیروان روزگار بود و میتوان گفت
الحق درین فن مثل او نایاب است و در خدمت
حضرت عرش آشیانی نسبت قوی داشت
و آنحضرت پیکه بانو همشیره میرزا محمد
حکیم را بغازی خان پسر
عم نقیب خان

جهانگیری جهانگشای بود و کران را
سرود زینهایت تازنده و اسپان
تجاق و سوار و فیلبان مست
وصف شکوه احتشام خاطر ایلات و ایلچیان
انجوامر و مصحح الات سرفرازی
میفرمود و نبذی از اخلاق نفایس و فواید در

عظام و سپاه منصب
داران و بندهای پیشکشیده بدرجه حضرت
مریک در خور پایه خویش باحترام
و توازش کلام و سوال بر گرفته چون
صبحه خاطر وحشی نژادان صحرا نوردی
در لوازم خدمتگاری و مراسم

و اظهار بیرق بر کاب
شاهی سعادت پذیر فیروزه در رکاب
انقضای موسم و بهرود و آمدن اردو بمقر سریر خلافت
پروانه الاقبال بر تصدق کردن بخشیان عظام بمنصب
رد پیسه بسر تصدق خاص اختصاص یافت
و حکومت بتوابع شانت و اقبال اخلاص آورده تا صوبه بنگاله
اقبال آورده و اقبال حکومت و دولت و اقبال و توابع چون بهرام صولت او را بر جرده
که طبقات دارالملک مقدم ایالت پناه بنیاد دولت اقبال خلافت
چیپ مقدم ایالت پناه بنیاد دولت اقبال خلافت
خاص مشتمل بر چار قبه صحن و پیش مرواریدان
بهادر ایالت پناه بنیاد دولت اقبال خلافت
سرفرازی یافت

از جلوس همایون اعلیحضرت ظل الله و الدنیا
جشن جاویدان اغاز شد و در
مرازی ذات و سمر از سوار ایلچیان
سرکرده علم و نقاره و نوبت
و حکم شد که در دریای شط نقاره می نوازند
باشد این عنایت بود خصوص زبان
فرمان از اعلیحضرت

[illegible]

والاحضرت

بسلطان ابراهیم
موسوم بمهابتخان و دیوان ایام از توجه
بشت منهیان مجموعه شد بمیرتوزک
واقعه بیان مع جلال سعید و مبارک
شرایط احتیاط و مراسم تاکید فرمان
مطاع شرف صدور یافت و بجهان
دستور که در حوالی فیلبانان باشد
بود بار دیگر بمرحمت پدر گردید و بدولتخانه
این بنده نوازش از پیشگاه اختصاص
بود بار دیگر بمرحمت پدر گردید و بدولتخانه
این بنده نوازش از پیشگاه اختصاص

ارتفاع شان یافتم
او و شبان او قاصر است اگر در
شرح این کار نامه بدیع دفتر تا پرداز و انشرار یکی از ایلچیان
کش عالی کشیده و قریب یک لک روپیه از انفایس و نوادر انتخاب افتاد و
چهار مزار رسی فات و سوار سرفرازی یافته در سلک
درین مدت بیکی از بن
خود نیز در کار بر پرده مطمح و فرمان پذیر بوده ایزد جل جلاله
شاهزاده بلند اقبال جوان بخت بود و مشی دارالملک قضا طرای
نام نامی و القاب گرامی شاه گرامی قدر رصفوه
والاگهر قدم بعالم وجود نهاده در جیرزوار
آن فروغ بخش دودمان

نزد و یک بدو دستان
گوید که درین نزدیکی امامی
نزد من است سپرده بکی از مقربان
و معتمدان و محققان
گفتیم است گفت که مصحف مرا بخصه
تکلمه پیدا کرده این جزوی
حرف

احوال فوت پسر شاه عباس بتیغ ستم پدر نامهربان

و آن شکاک بی باک
فرصت جسته در صباح جمعه محرم
سال هزار و بیست و چهار هجری
وقتی که میرزا از حمام برآمده متوجه
خانه بود که بزخم سنگی کارش تمام
و انجام رسانیده و بسیاری از روز
جسدش در میان آب و گل
افتاده هیچکس یارای آن نداشت
که اجازت گرفته بتجهیز و تکفین پردازد
با آنکه بشیخ بهاء الدین که مقتدای
آن دیار بود خبر رسید و شیخ بهاء الدین
بحسن ادای لطیف بیان اظهار نمود
که درین نزدیکی سید زاده بر لب
جوی کشته افتاده است اگر حکم
شود تجهیز و تکفین نموده در جای مدفون
سازند شاه رخصت فرمود
و شیخ بعد از تجهیز و تکفین نعش او را
به اردبیل که مدفن آبا و اجداد
ایشان بود فرستاد و در همین ایام
میر میران پسر میر خلیل الله یزدی
قبل ازین بدرگاه گیتی پناه رسیده
بود از وطن مالوفه آمده دولت زمین
بوس دریافت و بمنصب سه هزاری
ذات و چهار صد سوار
سرفراز شد

چون مردم
راجه بحسب کمیت
افزونی داشتند هر یک از آنها را
ده کس بیست کس در زیر تیغ کشیدند مجملا کشتن سنگه
و کرن برادرزاده او در آن کثرت بقتل رسیدند و بعد از کشته شدن
کوبند داس و کشن سنگه و کرن بقیة السیف خود را باستان رسانیده
سوار شد و همچنین جمعی از مردم راجه نیز بقصد کشتن آنها سوار شدند و جنگ
کنان تا پیش جهرو که پادشاهی رسیدند و درین آشوبگاه فتنه و فساد شست
کس از راجپوت طرفین بقتل رسیدند و اعظم واقعه که درین سال پرتو ظهور
افکنده مقتول گشتن صفی میرزا است مهین فرزند شاه عباس صفوی بتیغ
ستم پدر نامهربان و بیان این سانحه برسم ایجاز و اختصار آنکه شاه
مدتها در جانشین خویش پرگمان و متوهم بود که روزی
به بهبود نام غلام ترکی اشارت کرد
که صفی میرزا را باید
کشت

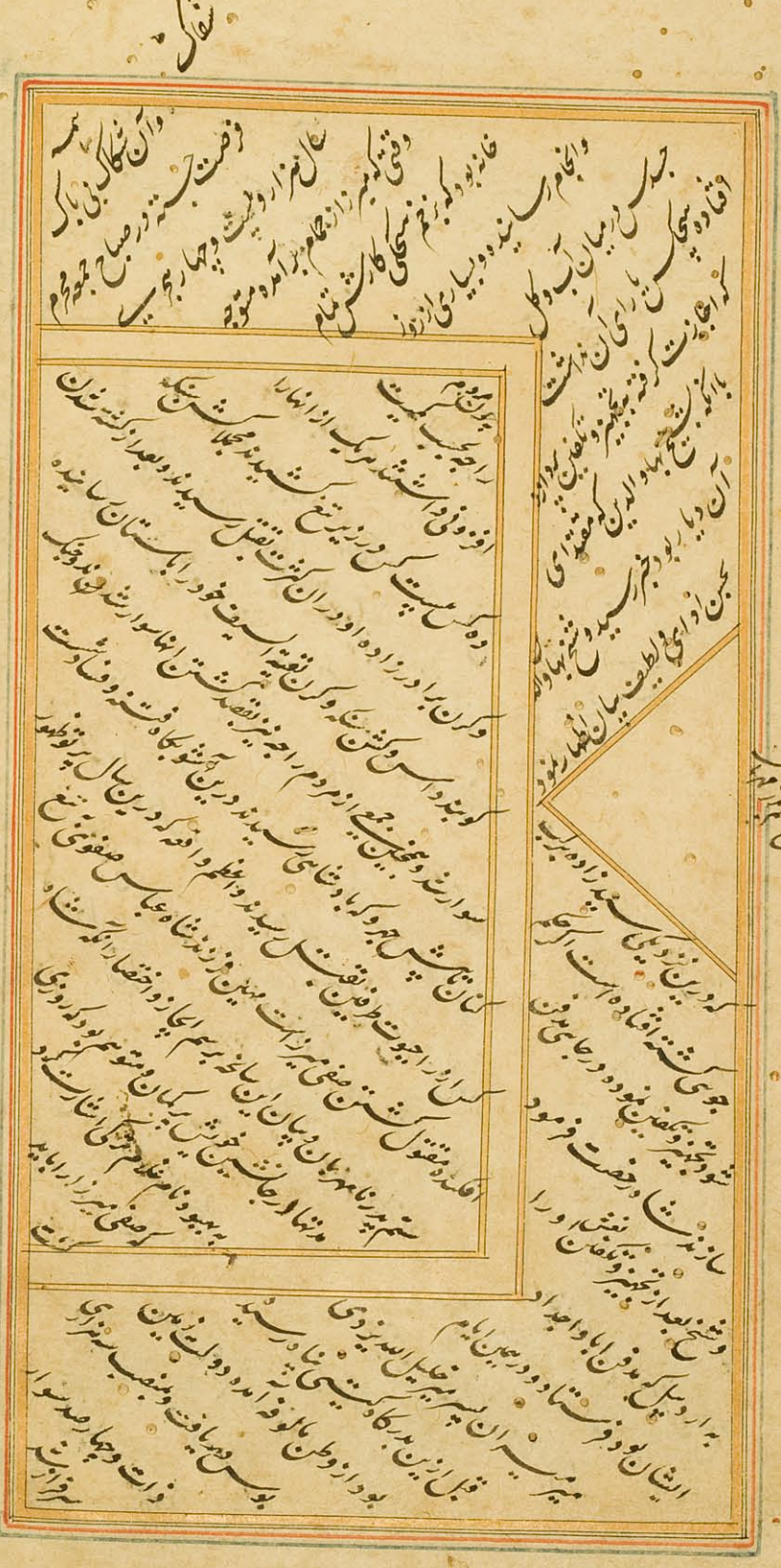

در اواخر

احوال فوت شاه نواز خان بعد از خانخانان و شکست عنبر

شمه
اقبال روز افزون
شاه نواز خان آنها را شکست
داد و کرم گیرا بر سر عنبر شتافت
و نام بردها هزیمت خورده بحال تباه
و روز سیاه راه ادبار سپرده
بعنبر پیوستند و آن بد اختر بکثرت
لشکر و انتظام آلات نبرد و فزونی
توپخانه و فیلان مست جنگی مغرور
بود و بموافقت و مرافقت فوج
عادلخانیه و قطب الملک رزم طلب
گردید با آنکه مسافت پنج شش کروه
نماند یاقوت خان بدخشی از کهنه سپاهیان
کار دیده و رزم آرا بود و خانخانان
جلو شاه نواز خان بقبضه او سپرده
بود نخست سوار شده میدان جنگ
در جای قرار داد که ناله آبی
در پیش داشت و اطراف همه
از غزال بود و جمعی از جوانان
تیرانداز موشکاف را مقرر داشت
که بر کنار ناله پای همت افشرده
لشکر مخالفان را به تیر جانستان
آواره عدم سازند روز دیگر از
طرفین ترتیب صفوف پرداختند
بعد از سه پهر روز
فوجها

و در آخر
سال دهم
از جلوس اشرف مژده فتح
شاه نواز خان خلف خانخانان و شکست عنبر
بداختر مسرت بخش خاطر همایون و دولتخواهان گردید و تفصیل
این اجمال آنکه چندی از سران سپاه و کهن مثل آدم خان و یاقوت خان و مالوجیو
کانیه و دیگر برگیان از عنبر رنجیده در وقتی که شاه نواز خان در بالاپور
بود بعهد و قول آمده شاه نواز خان را دیدند خانمذکور باقسام مردی
و دلجویی آنها نموده بهر یک در خور قدر و منزلت او از نقد و جنس و اسپ
و فیل تکلفات نموده بدان صوب رخصت فرموده بصواب دید ایشان
از بالاپور کوچ کرده بعزم رزم عنبر رایت فیروزی برافراشت و پیش
از رسیدن بعنبر مجلدار خان و آتش خان و دلاور خان
و چند دیگر از سران سپاه عمده نظام
الملک بتقابل آمدند
و بیمن

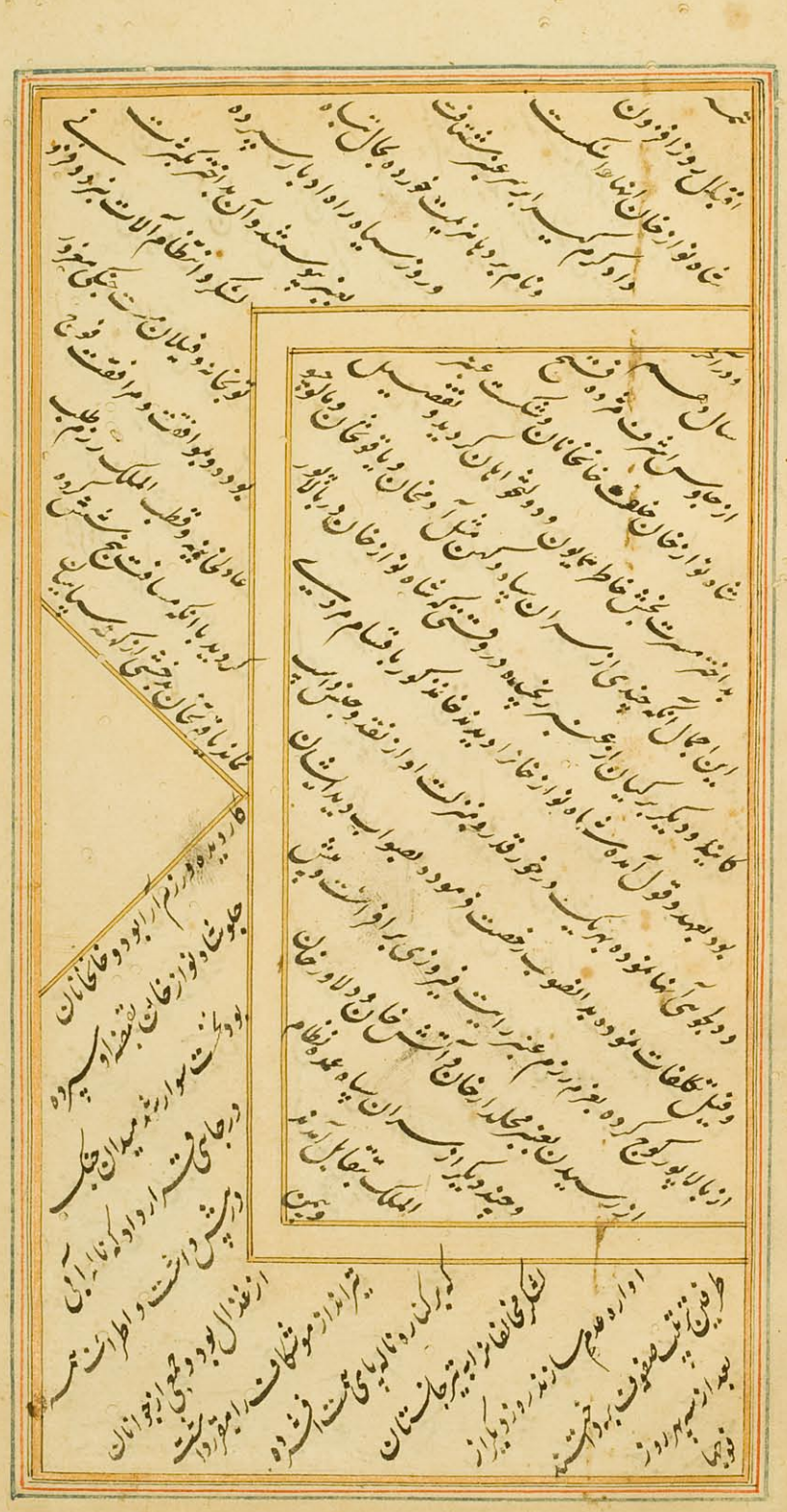

تتمه

و از دیگر افواج شیران
بیشه همت و هژبران عرصه جلادت
شمشیرها کشیده بر فوج مقابل خویش
تاختند و افواج مخالف را پراکنده
ساخته خود را بفوج غول رسانیدند
چون عنبر خود در فوج غول بود ممد آتش
قتال و جدال پذیرفت و بهادران
رزم دوست چقشی قوی کردند
که دیده نظاره کیان از مشاهده آن
خیره نماید و از کشته‌ها پشته‌ها افکندند
عنبر تیره بخت دیگر تاب مقاومت
نیاورد و در راه ادبار سپرد اگر
ظلمت شب بفریاد آن تیره بختان
ظلمانی نهاد نرسیدی یکی جان
بر نبردی معهذا نهنگان دریای هیجا
تا وقت خفتن که زمان ادبارشان
بود سه گروه مسافت تعاقب
آن گریختگان کرده به تیغ بیدریغ
بر خاک هلاک انداختند چون
در اسپ و آدم حرکت نماند و تفتیه
السیف در اطراف متفرق شده
بودند جلو کشیده بجا و مقام خویش
معاودت نمودند نوبخانه عظیم
با سیصد شتر و اسپان
تازی

نمایان
شد و از طرف غنیم
آغاز بانکاری و توپ شده و بعد از آن
که رو بهوای از دود و غبار روشنی پذیرفت لشکر
حبش و خورد سالان که بر اسپان طویله او سوار بودند و از تمام
لشکر انتخاب نموده هراول قرار داده جلو انداختند چون بر کناره ناله
رسیدند بجهت فرود آمدن و عبور نمودن هجوم شد از این طرف جوانان اقچی
تیر گرفتند اکثر سواران مخالف را بزخم تیر بر زمین انداختند و بهر اسپی
که تیر میرسید چون همه تازی و کچی بودند چراغ پا شده خود را بزخم تیر بر زمین
انداختند بالجمله از آن طرف هیچ سلاح کاری کارگر نمیشد و از این طرف بازی
بلا مقهوران بر خاک قفا می غلطیدند و جمعی که در عقب بودند احوال مردم
پیش را دیده بر جا ماندند مقارن این حال دارابخان با بهادران
فوج هراول از ناله گذشته بر سر و سینه
کشتگان اسپ رانده
جلو انداختند

وفیلان

تتمه
غره ربیع الاول
سنه هزار و بیست و پنج هجری نیر
اعظم از برج حوت بدولت سرای حمل
پرتو سعادت ارزانی فرمود
و سال یازدهم از جلوس آغاز شد
و درین ایام جشن نوروز جهان افروز
امرای عظام برسم معهود پیشکشهای
لایق کشیدند از جمله میر جمال الدین
انجو خنجر مرصع که خود در بیجاپور هنر
کاری نموده مهیا کرده بود بنظر همایون
در آورد و بالای دسته یاقوت زردی نشانده
بود در غایت صفا و لطافت باندام
نصف بیضه مرغ و یاقوتهای فرنگ
و زمردهای کهنه خوش آب و رنگ
بطرح و اندام مرصع ساخته بود مقیمان
هزار روپیه قیمت نمودند و آصفخان
که منصب چهار هزاری ذات دو هزار
سوار باضافه هزاری ذات
و دو هزار سوار و عنایت علم و نقاره
سر افتخار برافراخته و همچنین دیگر امرا
در خور پایه خویش باضافهای
منصب اختصاص یافتند در روز
شرف بادشاهزاده عالم و عالمیان
شاه خرم قطعه لعل
پیشکش کرد

وفیلان
جنگی و یراق و اسلحه
از حساب شمار بیرون بتصرف
اولیا دولت قاهره در آمد جمع کثیر از سرداران
فوج مخالف زنده بدست آمدند و کشته را خود شماری نیست
روز دیگر از منزل فتح کوچ کرده بجانب کچهری که جای بودن آن سیاه بخت بود
شتافتند و اثری از آن تیره بختان ندیده همانجا دیره کردند روزی چند
در آنجا توقف گزیده عمارات و منازل و بساتین آن معموره را سوخته
و ریخته و بخاک برابر ساخته و بنا بر ضرورت بعضی امور که تفصیل آن درین مقام
باعث طول کلام است عطف عنان نموده از کوه روهن گر فرود آمدند
و بندگان حضرت شاهنشاهی بجلدوی این فتح بر منصب شاه نواز خان
و دارابخان و دیگر امرا افزوده بانواع مراحم و نوازش
سربلندی بخشیدند آغاز سال یازدهم
از جلوس مقدس
روز یکشنبه

نسخه

تالف شده انگاه بسر بنشست

رسید و میان دو آب و دیلی و اطراف

بسیاری از قریات و پرگنات رامعدوم

ساخته در ابتدای موسمی شام ملیته

که از سوراخ برآمده موشان خود را

بر دیوار زده میمیرد اکرثی الفور از بان

خانه برآمده بصحرا و جنگل رفته

جا میگرفتند تا جان می بردند

والا در اندک روزی فوضی

تمام آن دیه رخت بصحرا جا میدادند

میکشیدند و وضا اکرثی دست

بدیدان میت پیا با اموال

و اولاد سلطان شجاع

ذکر طاعون

کاوان

نسخه

چون بهم رکن از شاه زاده

پرورد و پشتی شد و با جود و امرای صاحب

اتفاق از روش کرد بیاد و خاطر بیشکار و فور

مصالح ملک گیری و امتداد فرصت

افتتاح این عقده کلید غوامض ایشان

میسر نمیگشت ناگزیر بشکست ایشان

جهانگشای حکم شد و جهان کد مجدد آن

بخت

فتح را نامه آورد و خواه نفوذ و جهان

صاحبقران ثانی سلطان شاهزاده

دیوفضلت را بدام آورد

نفخ رکن نامدار دین محمود زد و خطاب

والای شاهنشاهی بکرات بر زبان حضرت

بگوش شنیده لطف فرموده شاه زدم

احوال جاورس
ارقوی

سنه
سازند دیو ایشان بخطاهم
جایگاه شما داده در امان صبوبه
شنوده نیامد روز شنبه غره ذی قعده
سال یازدهم از جلوس همایون
هفت موکب منصور بصوب مالوه
اتفاق افتاد روزی درین راه بخیمه
سابق رود داده دو کبکی از نوچه سرایان
بادبشی دویده سایبان را از زاده
گرفته آورد پیش جاویدیت
از غلام بهوکو لنگ کار شوخ سرش بیخ
چون حضرت شاهنشاهی از شکار گاه
معاودت فرموده بمنزل اقبال تشریف
آوردند و بسیار خرسند گردیدند و بجهت
دریافت پیش خلوتی فرمودند و بعد از
دو گفت آمده نهادند بعد از چند
فرمان شد که جمیع امرا دو بیگها
و چهارباغها بر آمده بشکار بیرون
حضور اشرف حاضر آورده
رفته بیگهای آنگونه شکار بیابند و
بهمان بیگها نهاده بیاورند
گرفتن شکار پیش از شفقت
بیگها باز گردند

فرزند
اقبالمند درآورد
وحاکم اردبیل که بهر چیز طبع گرامی
بنابید پرگنه بنیار را که
مروارید پرگرفته حضرت شاهنشاهی آن
که در روزهای جشن می پوشیدند و لعلهای قیمتی و زمردهای نفیس داشت
و یک روپیه شب داشت اتفاقات و مودند زد و شش
شوال مطابق نهم آبان بهمایکی و فتح نصیب
فرمودند عبد الله خان بهادر فیروز جنگ
و دیگر امرا را بانواع عنایت
تعین شدند راقم اقبالنامه بخدمت بخشی گری و منصب مزاری ذات
و خلعت و فیل سرفراز شد یافت و حکم شد که
مراد ولی بوده شاهزاده پرویز را
از زیر پا تور روانه
الوداع

خود

سنه
پیرا خود داشت ظاهر شد که از انجا
جنت خود در سر پیل سوار شده بود از آن
عالم نقش بسیار در بیان نداشت
محسوس گشت در سر وقتی که حضرت
شاهنشاهی از اجمیر بیرون آمدند
اولی در حوالی شاهزاده پرویز بکنار
گروه آورده و بسیار پیشکش گذرانید
آن در چنین گفت روز دیگر که موکب
شاهزاده بسیار پیشکش گذرانید
و بیک سنور سابق بچه چوگان را چاره
بحضور خود طلبیده چون بچه بفوج رسید
بچه را بست گرفته آنرا بسر دوست
او آمده قاشینه باری اول فرباد
گذران آمده بر گروه پیش او پرواز
چند گروه و آخر بی تابانه بسر آن
بچه آمده و آرام گرفت
فرخ نشست و باز آنجا بچه گوی
پرواز

خود

دیرین پرستش خادم
رکاب منصور باشد و در هر قدم صد نوع
عجور ملوک اقبال ارکانهای تجاهد اتفاق
افتاد ازین منزل و محل ولایت
مالوه است مالوه از اقلیم دویم است
طول این ولایت کرد و بانسو اردویست
چهل و پنج کروه است و عرض او
ارکرده و بیست و پنج کروه است
نهاردو و پیش او نهر کنه جنیری
تا بر کنه ندیا ردویست و شش کروه
شرقی و ولایت مالوه بکوهستان
راجپوتانه منتهی میشود و غربی قلعه
و آبهن او بهلسه است

وبچین
عمر او شش کروهی آمده تا چهار منزل
گرفته و پیروان کان عمر او بر دو چون عجور ملوک
اقبال قرابت قدسی القاب جهانبانی تکوشستانی بادشاه نژاده عالم
و عالمیان شاه جوهر مجد و معتقد رانا اتفاق افتاد و رانا لقدم اخلاص و اعتقادی
شافته در منزل او تولد یافت بستام یکشنبه غلافت مجاورت نمود و تقدیم شد اورا
بندگی دهم ازین ولایت بکشنبه گشت و پنج فیل و پنج
و خرواری از جواهر مرصع آلات پیش
پیشکش نمود و بخشیدند کاه بعنایت خلعتها و جاسچها فاخره مرصع و شمشیر و خنجر
مصوغ اسپ عراقی و ترکی فیل بر بالش خاصه خود خلعت افتخار و اعتزاز
داشته و فرزندان او را بانعامهای او کمتر از هزار اشرفی
بیز خلعت عنایت شده و قرار یافت که
سواد
نزدیک دست کنک اساس نهاده بیست
مقبول و مطبوع کوه بلی نزدیک بار چنیر
تر اشیده و در سالی دو مرتبه بیکانه
بار میدهد و در اول صحت دویم
در ابتدای ماه پیشکش بادشاه و جشن
چهار روز کرده میشود
دام

بادشاهان مالوه پیشتر از سوار شدن
و قلیونها مذوقا آنها بود و حقیقت حال اینها از آثاری که تا حال
برخاست ظاهر میشود و دویم هفتم یا دهم ماه الهی بلده اجین نزول اجلال
کشت چون متواتر از اوصاف او ران تعریف سخنوران
رسیده بود و ظاهر شد که آنچه
نوشته بودند بمجرد اجین و کوشه صحرا و اقع
کنده و کمر کوه و مانند آنها
بخش چهارم کرده بودند و در ان نشئه سوریه
بری آید اول و دست خود را در ساخته بیرون دریچه آید اکاه
سر بعد از ان بیرون نماند مار خود را بدرون می اندازد
باچهار دست او زای
نظاره کنان

این ولایت هست باد
وزن چادر و بر آمده بیرون آمد و بروش
کدبانان می نشیند و اتباع نقیم خورده
از اینجا خوردن قهوه ترتیب داده اند
بر کف دست او فی میدهد و او بخانه
در ایجا طوی و ولادت نشده باشد
بعد چندان باعث نیست علم پسند کرد اورد
وقت باشد خوب و رزیده فهم نیست
وهر کرد عالی وارد مراتب این دو پیشه
علم مناسب وقت شاه بوده
زاهد می پیدم از جهان کسیه
نظم
در برده

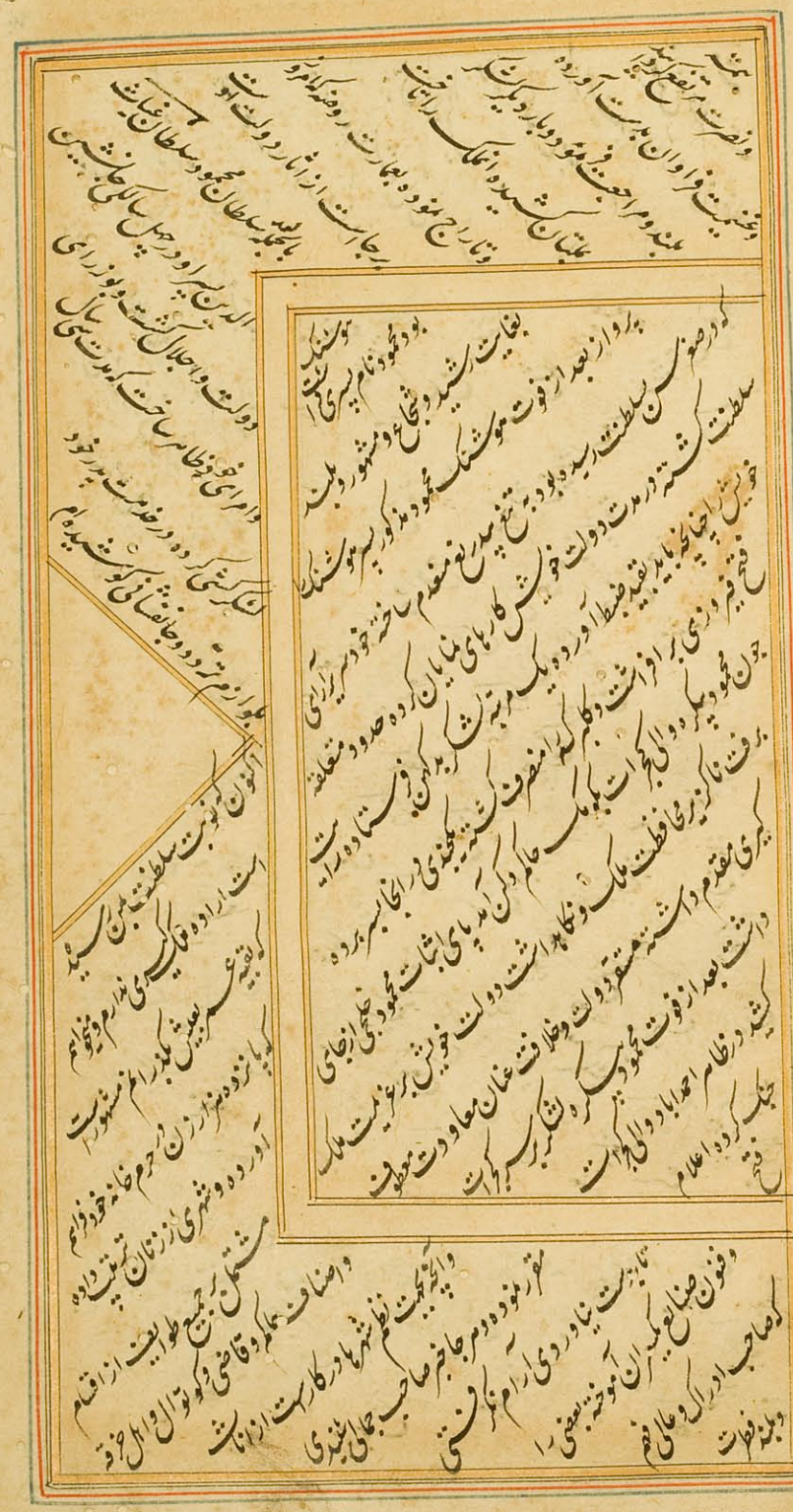

طوس شاهزاده جهانگیر

فهرست
اقبال مبادرت عتبه
منوده سعادت مخدومی زمین بوس
دریافته شده روز دوشنبه چهم ربیع الاول سال هزار
دویست و شش هجری نزول موکب منصور شاهزاده جوانبخت در بلده طیبه
برهانپور اتفاق افتاد و مقارن ایجال اخ ایض علامی فهامی افضل خان دیگ
بنده هائی که در اثنای راه بر افتت و کلای عادلخان تردد
رسیده مشعر بر آنکه عادلخان مفت کرده
و نشان عالیشان شاهی را
و اظهار بندگی و فرمان پذیری های منوده تضمن کرده بود بقرب بندگی
از حدود متعلقه اولیا دولت ارتفاع منوده گرفته بود بقرب بندگی
در گاه باشد و پیشکش لایق از خود و دیگر زمینداران
و گیسمان منوده روانه درگاه
والا سازد دور نماند
دوم ربیع
دوازدهم از جلوس میمنت مانوس اغاز شد
در بیست و نهم موکب منصور حضرت شاهنشاهی
از برهانپور رایات نزول سعادت ارزانی
داشت پیوسته بتسخیر دکن
خوشوقت بوده

فهرست
بعیش و عشرت
گذرانیدیم و از روی دوی در خاطر
نماند اکنون امید وارم که بفضل الهی
بیان کتاب یکم در نزول و روز خجسته او باز
خواست پادشاه دشمن آن آشنا نشد
اگاه کامگار را از دست گرفت
در گذشته و جان گان آفرین
حواله ساخت در گذشته مذکور گفت
خانجهان و سلطان محمود و پسران سلطان
الدین و محمود شاهی پسر غیاث الدین
است اصل با قبر تنگ دم مرگ
در وی اثر اسباب تنگنهای انسان
و علم است و علم است و علم است

Library Digitised Collections

Author/s:
Mutamad Khn, Muhammad Sharf,d. 1639 or 40.

Title:
Iqblnmah /

Date:
[16--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23233

File Description:
Part 1

نسخه

بفرخی فرخ فرودی
خشنشاه بلند اقبال جم جاه
پرواز نیاید جز همایون فلک سای
پی ای قرین بر فرق تو فرمان ستوده
خلافت و سلطان صبح سعادت اقبال
آن شهر کرامت بهر ابر فرخ جمال
جهان آرای قهرمان روشن بخشنده
دارای ممالک تاج و تخت ملک بخش
کوه شکوه دشمن خرمن سوز
بهمن دیهیم ریخته اعدای بیباک
مالامال مراد ساخته و از خرد مهتر و دیهیم
کیهوای نظاره آمده بود و نیاز

بخلق

نسخه

بعد از حمد و ثنای معتکفان و مجاوران آن دیار را فیض
بیاز مندی متعلقان آن دیار را فیض و صدقات و خیرات
الاثوار و سایه بسته تحقیق آن دیار سنگ مرمر طرح افکنده بنیان
و بهترات کام روای مراد ساخته و مسجد عالی از سنگ مرمر طرح افکنده بنیان
کار مندی منتظر روز مود مذکور در آن سجاگاه در مدت سنه در بن چند روز خان اعظم
جایگاه دست صبوه بنا چیز و پیکر کنات نواحی آن سجاگاه در مدت سنه در بن چند روز خان اعظم
بهاشجان صبوه بنا چیز و پیکر کنات نواحی آن سجاگاه در مدت سنه در بن چند روز خان اعظم
و ظفرخان معموری بهادر خان او و پیک و رانی رای سنگ دلن او و پیک و رانی رای سنگ دلن او
بود پیه و سید بهود بخارا ی پیاده ی از بنده های درگاه تبارک شوق و اخلاص شان فرا و سعی و همت
سعادت زمین بوس دریافته و شش ماه و الاول سال هزار و سی و هفت
بود پیه و سید بهود بخارا ی پیاده ی از بنده های درگاه تبارک شوق و اخلاص شان فرا و سعی و همت
بوزندی سپهر شکوه و نظام و ارخلافت آگره باد و دماغ نور منزل
سعادت زمین بوس دریافته و شش ماه و الاول سال هزار و سی و هفت
بود پیه و سید بهود بخارا ی پیاده ی از بنده های درگاه تبارک شوق و اخلاص شان فرا و سعی و همت
بوزندی سپهر شکوه و نظام و ارخلافت آگره باد و دماغ نور منزل
بعوزندی سپهر شکوه و نظام و ارخلافت آگره باد و دماغ نور منزل
بود پیه و سید بهود بخارا ی پیاده ی از بنده های درگاه تبارک شوق و اخلاص شان فرا و سعی و همت

یا کبیک یا کبیک یا کبیک

MUL 66

no (2)

no (2)

Lugar

31.8.21

P
14

Library Digitised Collections

Author/s:
Mutamad Khn, Muhammad Sharf,d. 1639 or 40.

Title:
Iqblnmah /

Date:
[16--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23233

File Description:
Part 4